



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

پیمانہ ای

از غدیر

مکتبہ اسلامیہ  
مکتبہ اسلامیہ

نوٹ: علی رضا مہر پور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# پیمانہ ای از غدیر

نویسنده:

علیرضا مهرپرور

ناشر چاپی:

حر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۲	پیمانه ای از غدیر: شامل خطبه الغدیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با ترجمه منظوم استاد صغیر اصفهانی ...
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۶	اهداء
۱۷	مقدمه مؤلف
۱۷	اشاره
۱۸	تقدیر و تشکر
۱۹	خطبه الغدیر پیامبر اکرم
۱۹	مقدمه منظومه استاد صغیر اصفهانی بر خطبه الغدیر
۲۲	خطبه الغدیر پیامبر اکرم
۳۹	منظومه فارسی ترجمه خطبه الغدیر
۹۹	نخستین شاعر و شعر غدیر
۹۹	اشاره
۹۹	متن عربی اشعار حسان بن ثابت
۱۰۱	ترجمه اشعار حسان بن ثابت
۱۰۲	نامهای عید غدیر، در روایات
۱۱۷	مرحوم علامه شیخ کفعمی
۱۱۷	اشاره
۱۱۷	نام های منظوم عید غدیر
۱۱۷	متن عربی اشعار مرحوم علامه شیخ کفعمی
۱۲۱	ترجمه اشعار مرحوم علامه ی کفعمی
۱۲۵	کسائی مروزی
۱۲۹	نظیری نیشابوری

- ۱۳۷ ..... هفته ولایت، عید غدیر خم
- ۱۳۸ ..... یکصد و ده قصیده غدیریہ
- ۱۳۸ ..... آزرم (نعمت)
- ۱۴۶ ..... ابن یمین (فریومدی)
- ۱۴۸ ..... ابن یمین (فریومدی)
- ۱۵۲ ..... امیری اسفندقه (مرتضی)
- ۱۵۵ ..... بہار (محمدتقی - ملک الشعرا)
- ۱۵۸ ..... بہار (محمدتقی - ملک الشعرا)
- ۱۶۱ ..... بہنیا کاشانی (دکتر عباس)
- ۱۶۴ ..... ثابت خراسانی (قاسم استادی)
- ۱۶۶ ..... ثقفی تهرانی (میرزا محمد)
- ۱۷۲ ..... جذبہ (محمود شاہرخی)
- ۱۷۵ ..... جیحون یزدی
- ۱۷۹ ..... حسان (حبیب اللہ چایچیان)
- ۱۸۶ ..... حمید سبزواری (حسین ممتحنی)
- ۱۹۴ ..... حیران (آیۃ اللہ حاج آقا حسن میر جہانی)
- ۱۹۹ ..... خسرو (سید محمد خسرونزاد)
- ۲۰۱ ..... خوشدل تهرانی
- ۲۰۳ ..... ذکائی بیضائی (نعمت اللہ)
- ۲۰۷ ..... رسا (دکتر قاسم)
- ۲۰۹ ..... رسا (دکتر قاسم)
- ۲۱۳ ..... رسا (دکتر قاسم)
- ۲۱۷ ..... رہا اصفہانی (رمضان آقابابائی مورنانی)
- ۲۲۲ ..... ژولیدہ نیشابوری (حسن فرح بخشیان)
- ۲۲۵ ..... ژولیدہ نیشابوری (حسن فرح بخشیان)
- ۲۲۸ ..... ساکت اصفہانی (میرزا محمدحسن)

- ۲۳۲ ..... سرمد (سید صادق)
- ۲۳۵ ..... سرور اصفهانی (حسین)
- ۲۳۹ ..... سروش اصفهانی (محمدعلی سدهی)
- ۲۴۱ ..... سروی (قاسم سرویها)
- ۲۴۴ ..... سعید اصفهانی (رضا صغیرا)
- ۲۴۷ ..... سعید اصفهانی (رضا صغیرا)
- ۲۵۲ ..... حکیم سوزنی سمرقندی
- ۲۵۴ ..... سهی (ذبیح الله صاحبکار)
- ۲۵۶ ..... سیار اصفهانی (نجف قلی عشاقی)
- ۲۵۹ ..... شباب شوشتری (ملاعباس)
- ۲۶۵ ..... شباب شوشتری (ملاعباس)
- ۲۷۳ ..... شباب شوشتری (ملاعباس)
- ۲۷۹ ..... شباب شوشتری (ملاعباس)
- ۲۸۵ ..... شفق خراسانی (محمدجواد)
- ۲۸۸ ..... شفق (محمدحسین بهجتی)
- ۲۹۳ ..... شکوهی تهرانی (میرزا عبد الله)
- ۲۹۷ ..... شکیب اصفهانی
- ۳۰۰ ..... شکیب اصفهانی
- ۳۰۴ ..... شکیب اصفهانی
- ۳۰۹ ..... شمس اصطهباناتی
- ۳۲۶ ..... شمس اصطهباناتی
- ۳۳۷ ..... شهریار تبریزی (سید محمدحسین)
- ۳۴۰ ..... شهلا اصفهانی (صدیقه صابری)
- ۳۴۲ ..... صابر اصفهانی (رمضان سیچانی)
- ۳۴۴ ..... صابر همدانی (اسدالله صنیعان)
- ۳۴۷ ..... صاعد اصفهانی (محمدعلی)

- ۳۵۰ ..... صاعد اصفهانی (محمدعلی)
- ۳۵۷ ..... صبوری کاشانی
- ۳۶۰ ..... صحت اصفهانی (علی شیرانی بیدآبادی)
- ۳۶۵ ..... صغیر اصفهانی (محمدحسین)
- ۳۷۰ ..... صغیر اصفهانی (محمدحسین)
- ۳۷۹ ..... صغیر اصفهانی (محمدحسین)
- ۳۸۰ ..... صغیر اصفهانی (محمدحسین)
- ۳۸۵ ..... صغیر اصفهانی (محمدحسین)
- ۳۸۸ ..... صغیر اصفهانی (محمدحسین)
- ۳۹۱ ..... صغیر اصفهانی (محمدحسین)
- ۳۹۸ ..... صفا توپسرکانی
- ۴۰۱ ..... طائی شمیرانی (مرتضی)
- ۴۰۴ ..... طائی شمیرانی (مرتضی)
- ۴۰۹ ..... طوطی همدانی
- ۴۱۳ ..... عمان سامانی
- ۴۱۸ ..... غلامپور (غلامرضا)
- ۴۲۰ ..... غمگین اصفهانی (محمدکاظم)
- ۴۲۴ ..... فرزین (عبدالحسین)
- ۴۲۸ ..... فغانی شیرازی (بابا)
- ۴۳۲ ..... قآنی شیرازی
- ۴۳۴ ..... قآنی شیرازی
- ۴۳۸ ..... قدسی اصفهانی (محمد)
- ۴۴۱ ..... کشفی (سید محمد)
- ۴۴۵ ..... گلزار اصفهانی
- ۴۴۸ ..... ماهر اصفهانی
- ۴۵۱ ..... متین اصفهانی (حسن بهنیا)



- متین اصفهانی (حسن بهنیا) ..... ۴۵۶
- متین اصفهانی (حسن بهنیا) ..... ۴۶۶
- متین اصفهانی (حسن بهنیا) ..... ۴۷۱
- محدثی (جوادی) ..... ۴۸۱
- محفوظ اصفهانی ..... ۴۸۷
- محیط قمی ..... ۴۹۰
- مداح شوشتری (میرزا عبدالرسول) ..... ۴۹۵
- مشفق کاشانی (عباس کی منش) ..... ۵۰۱
- موسوی گرمارودی (سید مصطفی) ..... ۵۰۴
- مفتقر اصفهانی (آیةالله العظمی آقای شیخ محمدحسین غروی اصفهانی) ..... ۵۰۶
- منشی کاشانی (حسینعلی) ..... ۵۱۰
- موید خراسانی (سید رضا) ..... ۵۱۴
- موید خراسانی (سید رضا) ..... ۵۲۲
- موید خراسانی (سید رضا) ..... ۵۲۸
- موید خراسانی (سید رضا) ..... ۵۳۰
- موید خراسانی (سید رضا) ..... ۵۳۱
- موزون اصفهانی ..... ۵۳۳
- موزون اصفهانی ..... ۵۳۵
- مهرگان (مصطفی جوادی) ..... ۵۴۰
- میثم (غلامرضا سازگار) ..... ۵۴۲
- میثم (غلامرضا سازگار) ..... ۵۵۴
- میثم (غلامرضا سازگار) ..... ۵۵۹
- میر شکاک (یوسفعلی) ..... ۵۷۱
- ناظرزاده کرمانی (دکتر احمد) ..... ۵۷۵
- ناظرزاده کرمانی (دکتر احمد) ..... ۵۷۸
- ناظرزاده کرمانی (دکتر احمد) ..... ۵۸۰

- ۵۸۲ ..... نجومی خراسانی (شیخ اسماعیل نجومیان)
- ۵۸۵ ..... نسیم شمال (سید اشرف الدین)
- ۵۸۸ ..... نصرت (عبدالحسین)
- ۵۹۱ ..... نگارنده (سرگرد عبدالعلی)
- ۵۹۳ ..... وفائی شوشتری
- ۵۹۶ ..... وکیلی قمی (ابوالفضل)
- ۵۹۹ ..... هدائی (ابوتراب)
- ۶۰۱ ..... یحیی اصفهانی (مدرس)
- ۶۰۶ ..... یحیی اصفهانی (مدرس)
- ۶۱۲ ..... رباعیات غدیر خم
- ۶۱۲ ..... آشفته (جعفر رسول زاده)
- ۶۱۲ ..... راضی اصفهانی (محمد حسن زاده)
- ۶۱۴ ..... رسا (دکتر قاسم)
- ۶۱۴ ..... شفق خراسانی، (محمدجواد)
- ۶۱۶ ..... ژولیده نیشابوری
- ۶۱۶ ..... شکیب اصفهانی
- ۶۱۶ ..... شوقی اصفهانی (میرزا جواد)
- ۶۱۸ ..... صاعد اصفهانی
- ۶۱۸ ..... صغیر اصفهانی (محمدحسین)
- ۶۲۰ ..... موید خراسانی (سید رضا)
- ۶۲۳ ..... سرودهای عید غدیر
- ۶۲۳ ..... آشفته (جعفر رسول زاده)
- ۶۲۴ ..... آشفته (جعفر رسول زاده)
- ۶۲۷ ..... آشفته (جعفر رسول زاده)
- ۶۲۸ ..... آشفته (جعفر رسول زاده)
- ۶۳۱ ..... حضرت آیةالله آقای حاج سید حسن فقیه امامی

- ۶۳۳ ..... پژمان بختیاری (حسین)
- ۶۳۵ ..... حافظی کاشانی (محسن)
- ۶۳۷ ..... حسینی (سید محسن)
- ۶۴۰ ..... حیات بخش قمی (محمد)
- ۶۴۲ ..... حیات بخش قمی (محمد)
- ۶۴۴ ..... حیات بخش قمی (محمد)
- ۶۴۶ ..... راضی اصفهانی (محمد حسن زاده)
- ۶۴۸ ..... میثم (غلامرضا سازگار)
- ۶۵۰ ..... میثم (غلامرضا سازگار)
- ۶۵۲ ..... میثم (غلامرضا سازگار)
- ۶۵۳ ..... موحدیان قمی (محمد)
- ۶۵۵ ..... موحدیان قمی (محمد)
- ۶۵۷ ..... نعیمی قمی (محمد)
- ۶۵۹ ..... نعیمی قمی (محمد)
- ۶۶۱ ..... نعیمی قمی (محمد)
- ۶۶۳ ..... نعیمی قمی (محمد)
- ۶۶۵ ..... یاسر (محمود تازی)
- ۶۶۷ ..... یاسر (محمود تازی)
- ۶۶۹ ..... یادمان علامه امینی
- ۶۶۹ ..... شرح حال مختصری از مولف کتاب الغدیر
- ۶۷۱ ..... امیری فیروز کوهی
- ۶۷۲ ..... حسان (حبیب چایچیان)
- ۶۷۶ ..... رسا (دکتر قاسم)
- ۶۷۸ ..... شهریار تبریزی (سید محمدحسین)
- ۶۸۰ ..... درباره مرکز

# پیمانه ای از غدیر: شامل خطبه الغدیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با ترجمه منظوم استاد صغیر اصفهانی

...

## مشخصات کتاب

سرشناسه: مهرپرور، علیرضا، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: پیمانه ای از غدیر: شامل خطبه الغدیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با ترجمه منظوم استاد صغیر اصفهانی  
... / به اهتمام علیرضا مهرپرور

مشخصات نشر: تهران: حر، 1380.

مشخصات ظاهری: ص 359

شابک: 964-6885-25-13500xریال؛ 964-6885-25-13500xریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: غدیر خم -- شعر

موضوع: شعر فارسی -- مجموعه ها

موضوع: شعر مذهبی -- مجموعه ها

موضوع: غدیر خم، خطبه

رده بندی کنگره: PIR4053/غ 4م 9 1380

رده بندی دیویی: 1فا831/008

شماره کتابشناسی ملی: م 80-27732

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

پیمانہ ای از غدیر

شامل خطبہ الغدیر پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با ترجمہ منظوم استاد صغیر اصفہانی ...

به اهتمام علیرضا مهرپرور

ص: 3



این مجموعه را به پیشگاه مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین وصی بحق و جانشین بلا فصل آن حضرت یعنی مولا امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و اولین شهیده ی راه ولایت حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام و اولاد طیبین و طاهرینشان مخصوصاً بقیه الله الاعظم حضرت حجة بن الحسن المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف و تمام کسانی که عمر خود را در راه دفاع از حریم ولایت و امامت و بزرگداشت غدیر سپری نمودند به ویژه علامه ملاً محمّدباقر مجلسی، علامه حاج شیخ عبدالحسین امینی و آیه الله آقای حاج سیّد احمد فقیه امامی اهدا می نمایم.



مهمترین و سرنوشت سازترین واقعه تاریخی جهان برای انسان ها اظهار ولایت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بوده است و اهمیت آن از اینجا معلوم می شود چنان که در روایات آمده است همه پیامبران الهی برای آن مبعوث شده اند. (کتاب: الامام علی بن ابی طالب علیه السلام عنوان صحیفه المؤمن ص 373) این روایت را نظیری نیشابوری خیلی زیبا سروده است:

مبعوث بر ولایت او بود هر نبی

سرّ علی (ع) به هیچ پیمبر نهان نبود

که به این واسطه اسلام کامل گشته و خداوند متعال بر بندگانش اتمام نعمت نمود. (آیه 3 سوره مائده)

و لذا حضرات معصومین علیهم السلام آن روزی را که این واقعه مهم در آن اتفاق افتاد عیدالله الاکبر نام نهادند و هم چنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم صلوات الله اتمام زیادی به زنده نگاه داشتن این واقعه کرده و دیگران را نیز تشویق می نمودند بلکه آن را از وظائف هر مسلمانی قرار دادند. بر همگان معلوم است که یکی از راههای زنده نگهداشتن وقایع مهم تاریخی نقل آن به صورت شعر می باشد زیرا در اذهان و نفوس انسان ها اثر به سزائی دارد، لذا از همان روز هیجده ذی الحجه سال دهم هجرت که به نام غدیر خم بود، بعد از خطبه عجیب و مهمّ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلمّ حسّان بن ثابت این واقعه را به صورت شعر سروده و به محضر مبارک حضرتش عرضه داشت و آن بزرگوار فرمودند تا مادامی که برای ما شعر می گوئی روح القدس تو را یاری

خواهد کرد و به این واسطه از کار او تجلیل کرده و آیندگان را ترغیب و تشویق نمودند، به همین خاطر شعراء در طول تاریخ از این سنت حسنه پیروی کرده و در وصف این واقعه مهم اشعار فراوانی سروده اند و به این وسیله نسبت به شاه ولایت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اظهار ارادت و در حدّ خویش انجام وظیفه نمودند. و اینجانب وظیفه خود را چنین تشخیص دادم که در حدّ توان مقدار کمی از بهترین اشعاری را که به زبان پارسی سروده شده جمع آوری نموده و در دسترس علاقه مندان به ساحت مقدّس علوی (ع) قرار دهم باشد که ما هم از جرعه نوشان خم غدیر محسوب شویم و لذا این مجموعه را پیمانۀ ای از غدیر نام نهادم که شامل خطبة الغدیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم با ترجمه فارسی آن که توسط مرحوم استاد صغیر اصفهانی به نظم آمده است و 110 قصیده و رباعی و سرود در رابطه با عید غدیر خم می باشد و این مجموعه با نام و یاد احیاء کنندۀ غدیر در قرن اخیر یعنی عالم کم نظیر صاحب کتاب شریف الغدیر مرحوم آیه الله علامه حاج شیخ عبدالحسین امینی (ره) پایان می پذیرد و به اولین شهیده ی راه غدیر یعنی حضرت فاطمه ی زهرا سلام الله علیها و آخرین ذخیره ی الهی و تحقق بخشنده به اهداف غدیر حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف اهدا می گردد، امید است با بزرگواری خودشان آن را قبول فرمایند.

### تقدیر و تشکر

در پایان خدای متعال را بر این موهبت که به این بنده فرمود شاکرم. همچنین امیرمؤمنان را به خاطر این مرحمت سپاسگزارم. ضمناً وظیفه ی خود می دانم از کلیه اساتید و بزرگانی که به هر نوعی اظهار لطف و محبت نمودند و یا حقیر را تشویق فرمودند مخصوصاً استاد آقای حاج محمد علی صاعد اصفهانی و عزیزانی که برای چاپ و نشر این مجموعه زحماتی را متحمل شده اند تشکر و قدردانی بنمایم.

علیرضا مهرپرور

ربیع الاول 1422 قمری

خرداد ماه 1380 شمسی

ص: 7

## خطبة الغدير پیامبر اکرم

### مقدمه منظومه استاد صغير اصفهاني بر خطبة الغدير

به نام خداوند لوح و قلم  
فرستنده ي انبياء بر امم  
به هست آور هر چه بالا و پست  
که اورا نشان مي دهد هرچه هست  
بگيرم به کف خامه ي مشکبار  
کنم مشک بر مغز عالم نثار  
بريزم به جام صغير و کبير  
مي روح پرور ز خمّ غدیر  
در اينجا نه مقصود من شاعريست  
بل اظهار اعجاز پيغمبريست  
همي خواهم آن خطبه ي جانفزا  
که هست از لب خاتم الأنبياء  
کلامي که يکسر همه انس و جان  
ندارند قدرت به اتیان آن  
بياني که تبليغ خيرا الأنام  
از آن گشت اکمل بدان شد تمام  
نهم خلق را جمله در دسترس  
که خلق جهان راست اين خطبه بس  
گر انصاف باشد ره خير و شرّ

در این خطبه پیداست بهر بشر

بشر برده پی بر حقایق بسی

نموده است کشف دقائق بسی

جهان را سراسر ز بالا و پست

نهاده است پای و فکنده دست

ولی با چنین هوش و تدبیر و رای

به بازی گرفته است دین خدای

به هر چیز آگه ز حق غافل است

نه بر مبدء و مرجعی قائل است

نگوید به گیتی چرا آمدم

کجا می روم از کجا آمدم

نداند بشر باید از زندگی

به دست آورد حاصل بندگی

نداند که در بندگی آن غوی

ز پیغمبری بایدش پیروی

نداند جز اسلام دین دگر

نباشد پسندیده دادگر

نداند که از قاف کس تا بقاف

نباشد ز شرع محمد (ص) معاف

نداند که با بعثت عقل کلّ

تمامی پذیرفت شرع رسل

نداند که اسلام دین خدا است

محمد به نوع بشر رهنما است

ص: 8

نداند سه ره تا بخم غدیر

چه فرمان رسیدش ز حیّ قدیر

نداند چنین خطبه فاش و جلی

فرو خوانده احمد بشأن علی

نداند که دین را چو بی اعتنا است

به دارین مشمول قهر خدا است

نگویم نداند که داند تمام

ندانسته بگرفته تمّ الکلام

کنون من ز گفتار گشتم خموش

به قول رسول خدا دار گوش

### خطبة الغدير پیامبر اکرم

(1) الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا فِي تَوْحِيدِهِ وَ دَنِيَ فِي تَقَرُّدِهِ

(2) وَ جَلَّ فِي سُلْطَانِهِ وَ عَظَمَ فِي أَرْكَانِهِ

(3) وَ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ فِي مَكَانِهِ

(4) وَ قَهَرَ جَمِيعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَ بُرْهَانِهِ

(5) مَجِيداً لَمْ يَزَلْ مَحْمُوداً لَا يَزَالُ

(6) بَارِئُ الْمَسْمُوكَاتِ وَ دَاحِي الْمَدْحُوتِ

(7) وَ جَبَّارُ الْأَرْضِينَ وَ السَّمَوَاتِ سُبُوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ

(8) مُفَضَّلٌ عَلَي جَمِيعٍ مَنْ يَرَاهُ

(9) مُتَطَوِّلٌ عَلَي مَنْ أَدْنَاهُ

(10) يَلْحَظُ كُلَّ عَيْنٍ وَ الْعُيُونُ لَا تَرَاهُ

(11) كَرِيمٌ حَلِيمٌ ذُو أَنَاةٍ

(12) قَدْ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ بِرَحْمَتِهِ وَ مَنْ عَلَيهِمْ بِنِعْمَتِهِ

(13) لَا يُعَجِّلُ بَأْتِقَامِهِ وَلَا يُبَادِرُ إِلَيْهِمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا مِنْ عَذَابِهِ

(14) قَدْ فَهَمَ السَّرَائِرَ وَعَلِمَ الضَّمَائِرَ

(15) وَ لَمْ يَخَفْ عَلَيْهِ الْمَكُونَاتُ وَلَا اسْتَبَهَتْ عَلَيْهِ الْحَقِيَّاتُ

(16) لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ وَالْعَلْبَةُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ وَالْقُوَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَالْقُدْرَةُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ

(17) لَيْسَ مِثْلُهُ شَيْءٌ وَهُوَ مُنْشِئُ الشَّيْءِ حِينَ لَا شَيْءٌ

(18) دَائِمٌ قَائِمٌ بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

(19) الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ص: 9

(20) جَلَّ عَنَّا أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ

(21) وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ لَا يَلْحَقُ أَحَدٌ وَصْفَهُ مِنْ مُعَايِنَةٍ

(22) وَلَا يَجِدُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ مِنْ سِرِّ وَعِلَاقِيَّةِ إِلَّا بِمَا دَلَّ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ نَفْسِهِ

(23) وَأَشْهَدُ بِأَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي مَلَأَ الدَّهْرَ قُدْسُهُ

(24) وَالَّذِي يَغْشَى الْأَبَدَ نُورُهُ

(25) وَالَّذِي يُنْفِذُ أَمْرَهُ بِلاَ مُشَاوَرَةٍ مُشِيرٍ

(26) وَلَا مَعَهُ شَرِيكٌ فِي تَقْدِيرِهِ وَلَا تَقَاوُتَ فِي تَدْبِيرِهِ

(27) صَوَّرَ مَا أَبْدَعَ عَلَيَّ غَيْرِ مِثَالٍ

(28) وَخَلَقَ مَا خَلَقَ بِلاَ مَعُونَةٍ مِنْ أَحَدٍ

(29) وَلَا تَكَلُّفٍ وَلَا احْتِيَالٍ

(30) أَنْشَأَهَا فَكَانَتْ وَبَرَّأهَا فَبَانَتْ

(31) فَهُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمُتَّقِنُ الصَّنْعَةَ الْحَسَنُ الصَّنِيعَةَ

(32) الْعَدْلُ الَّذِي لَا يَجُورُ وَالْأَكْرَمُ الَّذِي تَرْجِعُ إِلَيْهِ الْأُمُورُ

(33) وَأَشْهَدُ أَنَّهُ الَّذِي تَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ

(34) وَخَضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِهَيْبَتِهِ

(35) مَالِكُ الْأَمْلاكِ وَمُفْلِكُ الْأَفْلاكِ

(36) وَمُسَخَّرُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ كُلُّ يَجْرِي لِأَجْلِ مُسَمِّي

(37) يُكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَيَّ النَّهَارِ وَيُكْوَرُ النَّهَارُ عَلَيَّ اللَّيْلِ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا

(38) قَاصِمٌ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَمُهْلِكٌ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ

(39) لَمْ يَكُنْ مَعَهُ ضِدٌّ وَلَا نِدٌّ

(40) أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ



(41) إِلَهٌ وَاحِدٌ وَرَبُّ مَا جَدُّ

(42) يَشَاءُ فَيَمْضِي وَيُرِيدُ فَيَقْضِي

(43) وَيَعْلَمُ فَيُحْصِي وَيُمِيتُ وَيُحْيِي

(44) وَيُقَرِّرُ وَيُعْنِي وَيُضْحِكُ وَيُبْكِ

ص: 10

(45) وَيُذْنِي وَيَقْضِي وَيَمْنَعُ وَيُعْطِي

(46) لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ

(47) بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

(48) يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ

(49) لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْعَقَّارُ

(50) مُجِيبُ الدُّعَاءِ وَ مُجْرِلُ الْعَطَاءِ

(51) مُحْصِي الْأَنْفَاسِ وَ رَبُّ الْجَنَّةِ وَ النَّاسِ

(52) لَا يَشْكُلُ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ لَا يُضْجِرُهُ صُرَاخُ الْمُسْتَصْرِخِينَ

(53) وَ لَا يُبْرِئُهُ إِلَّا الْحَاحُ الْمُلِحِّينَ الْعَاصِمَ لِلصَّالِحِينَ

(54) وَ الْمَوْفِقُ لِلْمُفْلِحِينَ وَ مَوْلَى الْعَالَمِينَ

(55) الَّذِي اسْتَحَقَّ مِنْ كُلِّ خَلْقٍ أَنْ يَشْكُرَهُ وَ يَحْمَدَهُ عَلَيَّ السَّرَّاءِ وَ الصَّرَّاءِ وَ الشَّدَّةِ وَ الرَّخَاءِ

(56) وَ أَوْمِنُ بِهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ

(57) أَسْمَعُ أَمْرَهُ وَ أَطِيعُ

(58) وَ أَبَادِرُ إِلَيَّ كُلَّ مَا يَرْضَاهُ

(59) وَ أَسْتَسْلِمُ لِقَضَائِهِ رَغْبَةً فِي طَاعَتِهِ وَ خَوْفًا مِنْ عُقُوبَتِهِ

(60) لِأَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ مَكْرَهُ وَ لَا يُحَافُ جَوْرَهُ

(61) أَقِرُّ لَهُ عَلَيَّ نَفْسِي بِالْعُبُودِيَّةِ وَ أَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ

(62) وَ أُوَدِّي مَا أَوْحَى إِلَيَّ حَذَرًا أَنْ لَا أَفْعَلَ فَتَجَلَّ بِي مِنْهُ قَارِعَةٌ لَا يَدْفَعُهَا أَحَدٌ

(63) وَ إِنْ عَظَمْتَ حِيلَتَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِأَنَّهُ قَدْ أَعْلَمَنِي أَنِّي إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ فَمَا بَلَغْتُ رِسَالَاتَهُ

(64) فَقَدْ ضَمِنَ لِي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْعِصْمَةَ

(65) وَ هُوَ اللَّهُ الْكَافِي الْكَرِيمُ فَأَوْحَى إِلَيَّ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلَيٍّ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا

بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (1).

ص: 11

---

1-1. مائده، آيه 67.

(66) مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا فَصَّرْتُ فِي تَبْلِيغِ مَا أَنْزَلَهُ إِلَيَّ وَ أَنَا مُبَيِّنٌ لَكُمْ سَبَبَ هَذِهِ الْآيَةِ إِنَّ جِبْرِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَبَطَ إِلَيَّ مَرَارًا ثَلَاثًا يَأْمُرُنِي عَنِ السَّلَامِ رَبِّي وَ هُوَ السَّلَامُ أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ

(67) فَأَعْلِمَ كُلَّ أَيْضٍ وَ أَسْوَدٍ أَنْ عَلَيَّ بَنَ أَبِيطَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيْفَتِي وَ الْأَمَامَ مِنْ بَعْدِي الَّذِي مَحَلُّهُ مِنِّي مَحَلُّ هِرُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي

(68) وَ هُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيَّ بِذَلِكَ آيَةً مِنْ كِتَابِهِ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (1).

(69) وَ عَلَيَّ بَنُ أَبِيطَالِبٍ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ هُوَ رَاكِعٌ يُرِيدُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كُلِّ حَالٍ

(70) وَ سَأَلْتُ جِبْرِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَسَّ تَعْنِي لِي عَنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ لِعِلْمِي بِقَلَّةِ الْمُتَّقِينَ وَ كَثْرَةِ الْمُنَافِقِينَ وَ إِذْ غَالِ الْأَثِمِينَ وَ حِيلِ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِالسَّلَامِ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ بِالْبَسِيْئَةِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ يَحْسَبُوْنَ هَيْئًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيْمٌ وَ كَثْرَةُ أَذَاهُمْ لِي غَيْرَ مَرَّةٍ حَتَّى سَأَمُونِي أَذْنًا وَ زَعَمُوا أَنِّي كَذَلِكَ لِكَثْرَةِ مَلَازِمَتِهِ أَيَّامِي وَ إِقْبَالِي عَلَيْهِ حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ذَلِكَ وَ «مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ» (2) قُلْ أَذُنٌ عَلَيَّ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ أَذُنٌ «خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» (3) وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمِّيَ بِأَسْمَائِهِمْ لَسَمَّيْتُ وَ أَنْ أُؤَمِّيَ إِلَيْهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ لَأُؤَمِّيتُ وَ أَنْ أَدُلَّ عَلَيْهِمْ لَدَلَّيْتُ وَ لَكِنِّي وَاللَّهِ فِي أُمُورِهِمْ قَدْ تَكَرَّمْتُ وَ كُلُّ ذَلِكَ لَا يُرْضِي اللَّهَ مِنِّي إِلَّا- أَنْ أُبَلِّغَ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ ثُمَّ تَلَا- عَلَيْهِ السَّلَامُ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» (4) فِي عَلَيٍّ «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (5).

ص: 12

1-2. مائده، آيه 55.

2-3. توبه، آيه 61.

3-4. توبه، آيه 61.

4-5. مائده، آيه 67.

5-6. مائده، آيه 67.

(71) فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَ بِهِ لَكُمْ وَلِيًّا وَ إِمَامًا مُفْتَرَضًا طَاعَتُهُ عَلَيَّ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ عَلَيَّ التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ وَ عَلَيَّ الْبَادِي وَ الْحَاضِرِ وَ عَلَيَّ الْأَعْجَمِيِّ وَ الْعَرَبِيِّ وَ الْحَرِّ وَ الْمَمْلُوكِ وَ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ وَ عَلَيَّ الْأَبْيَضِ وَ الْأَسْوَدِ وَ عَلَيَّ كُلِّ مُوَحَّدٍ ماضٍ حُكْمُهُ جَائِزٌ قَوْلُهُ نَافِذٌ أَمْرُهُ مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ وَ مَنْ صَدَّقَهُ فَقَدْ غَفَرَهُ اللَّهُ لَهُ وَ لِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَطَاعَ لَهُ

(72) مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ آخِرُ مَقَامٍ أَقْوَمُهُ فِي هَذَا الْمَسْهَدِ فَاسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ انْقَادُوا لِأَمْرِ رَبِّكُمْ

(73) فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ هُوَ رَبُّكُمْ وَ وَلِيُّكُمْ وَ الْهَكْمُ ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ مُحَمَّدٌ وَ لِيُكْمِمْ وَالْقَائِمُ الْمُخَاطَبُ لَكُمْ ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَ لِيُكْمِمْ وَ إِمَامُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّكُمْ ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وَ لَدِهِ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا حَلَالَ إِلَّا مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ وَ لَا حَرَامَ إِلَّا مَا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَرَفَنِي الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ أَنَا أَفْضَيْتُ بِمَا عَلَّمَنِي رَبِّي مِنْ كِتَابِهِ وَ حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ إِلَيْهِ

(74) مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَ قَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِيَّ وَ كُلِّ عِلْمٍ عَلَّمْتُهُ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ فِي عَلِيٍّ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَ قَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِيًّا وَ هُوَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ

(75) مَعَاشِرَ النَّاسِ لَا تَصِلُوا عَنْهُ وَ لَا تَنْفِرُوا مِنْهُ وَ لَا تَسْتَكْفُوا مِنْ وَ لَا يَتَهُ فَهُوَ الَّذِي يَهْدِي إِلَيَّ الْحَقَّ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَزْهِقُ الْبَاطِلَ وَ يَنْهِي عَنْهُ وَ لَا تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ ثُمَّ إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الَّذِي قَدِيَ رَسُولَ اللَّهِ بِنَفْسِهِ وَ الَّذِي كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَ لِأَحَدٍ يَعْبُدُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجَالِ غَيْرِهِ

(76) مَعَاشِرَ النَّاسِ فَضَّلُوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ اللَّهُ وَ أَقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللَّهُ

(77) مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ إِمَامٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَنْ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَيَّ أَحَدٍ أَنْكَرَ وَ لَا يَتَهُ وَ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ حَتْمًا عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ بِمَنْ خَالَفَ أَمْرَهُ فِيهِ وَ أَنْ يُعَذِّبَهُ عَذَابًا نُكْرًا أَبَدَ الْأَبَادِ وَ دَهْرَ الدُّهُورِ فَاحْذَرُوا أَنْ تُخَالِفُوهُ فَتَصَلُّوا نَارًا وَ قُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ

(78) أَيُّهَا النَّاسُ بِي وَاللَّهِ بَشِّرَ الْآوَّلُونَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَأَنَا خَاتِمُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْحُجَّةُ عَلَيَّ جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ فَمَنْ شَكَ فِي ذَلِكَ فَهُوَ كَافِرٌ كُفْرَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَمَنْ شَكَ فِي سَيِّءٍ مِنْ قَوْلِي هَذَا فَقَدْ شَكَ فِي الْكُلِّ مِنْهُ وَالشَّاكُّ فِي الْكُلِّ فَلَهُ النَّارُ

(79) مَعَاشِرَ النَّاسِ حَبَانِي اللَّهُ بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ مَنَّاً مِنْهُ عَلَيَّ وَإِحْسَاناً مِنْهُ إِلَيَّ وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ مِنِّي أَبَدَ الْأَبْدِينَ وَدَهْرَ الدَّاهِرِينَ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ

(80) مَعَاشِرَ النَّاسِ فَضِّلُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى بِنَا أَنْزَلَ اللَّهُ الرِّزْقَ وَبَقِيَ الْخَلْقُ

(81) مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَعْضُوبٌ مَعْضُوبٌ مَنْ رَدَّ قَوْلِي هَذَا وَلَمْ يُؤْفِقْهُ إِلَّا إِنَّ جِبْرِيْلَ خَبَّرَنِي عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِذَلِكَ وَيَقُولُ مَنْ عَادِي عَلِيًّا وَلَمْ يَتَوَلَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَغَضَبِي «فَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ» (1) أَنْ تُخَالَفُوهُ فَتَزَلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (2).

(82) مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ جَنَّبَ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ فِي كِتَابِهِ «يَا حَسْرَتِي عَلَيَّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» (3).

(83) مَعَاشِرَ النَّاسِ تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَأَفْهَمُوا آيَاتِهِ وَانظُرُوا إِلَيَّ مُحْكَمَاتِهِ وَلَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ

(84) فَوَاللَّهِ لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ زَوَاجِرَهُ وَلَا يُوضِحُ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا آخِذٌ بِيَدِهِ وَمَصَدِّعُهُ إِلَيَّ وَشَائِلٌ بِعَضُدِهِ وَمُعَلِّمُكُمْ أَنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيٌّ مَوْلَاهُ وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّ وَمَوْلَاتُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَهَا عَلَيَّ

(85) مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ عَلِيًّا وَالطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي هُمُ الثَّقَلَيْنِ الْأَصْغَرُ وَالْقُرْآنُ هُوَ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُنَّ عَنْ صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ أَمْنَاءَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَحُكَامِهِ فِي أَرْضِهِ

(86) أَلَا وَقَدْ أَدْبَيْتُ أَلَا وَقَدْ بَلَّغْتُ أَلَا وَقَدْ أَسَّ مَعْتُ أَلَا وَقَدْ أَوْصَحْتُ أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ وَ أَنَا قُلْتُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَلَا إِنَّهُ لَيْسَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أَخِي هَذَا وَلَا تَحِلُّ إِمْرَةُ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي لِأَحَدٍ غَيْرِهِ

ثُمَّ صَدَّ رَبِّ يَدِهِ إِلَيَّ عَضُدِهِ فَرَفَعَهُ وَكَانَ مِنْذُ أَوَّلِ مَا صَدَّ عَدَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَالاً عَلِيًّا حَتَّى صَارَتْ رِجْلَاهُ مَعَ رُكْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (4).

ص: 14

1-7. حشر، آية 18.

2-8. نحل، آية 94.

3-9. زمر، آية 56.

4-10. قسمت هايي كه با حروف نازكتر است، جزء اصل خطبه نيست و عبارات از راوي مي باشد.

(87) ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ هَذَا عَلَيَّ أَخِي وَوَصِيِّي وَوَاعِي عِلْمِي وَخَلِيفَتِي عَلَي أُمَّتِي وَعَلَي تَفْسِيرِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالدَّاعِي إِلَيْهِ وَالْعَامِلُ بِمَا يَرْضَاهُ وَالْمُحَارِبُ لِأَعْدَائِهِ وَالْمُوَالِي عَلَي طَاعَتِهِ وَالنَّاهِي عَن مَعْصِيَةِ بَيْتِهِ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْإِمَامُ الْهَادِي وَقَاتِلُ التَّاكْثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ بِأَمْرِ اللَّهِ أَقُولُ «مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ» (1) بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّي أَقُولُ

(88) اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَالْعَنِ مَنْ اَنْكَرَهُ وَاغْضِبْ عَلَي مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ

(89) اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَنْزَلْتَ عَلَيَّ اَنَّ الْاِمَامَةَ لِعَلِيِّ وَلِيَّكَ عِنْدَ تَبْيَانِي ذٰلِكَ وَنَصَّبِي اِيَّاهُ بِمَا اَكْمَلْتَ لِعِبَادِكَ مِنْ دِيْنِهِمْ وَاتَّمَمْتَ عَلَيْهِمْ نِعْمَتَكَ وَرَضِيْتَ لَهُمْ الْاِسْلَامَ دِيْنًا فَقُلْتَ «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيْنًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ» (2) اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَشْهَدُكَ اَنِّيْ قَدْ بَلَّغْتُ

(90) مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنَّمَا اَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ دِيْنَكُمْ بِاِمَامَتِهِ فَمَنْ لَمْ يَأْتَمَّ بِهِ وَبِمَنْ يَقُوْمُ مَقَامَهُ مِنْ وُلْدِي مِنْ صَدِّ لِيْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالْعَرْضِ عَلَي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاَوْلِيَّكَ الَّذِيْنَ «حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُوْنَ» (3) «لَا يُخَفِّفُ اللَّهُ عَنْهُمْ الْعَذَابَ وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ» (4).

(91) مَعَاشِرَ النَّاسِ هَذَا عَلَيَّ اَنْصَرْتُكُمْ لِيْ وَاحَقَّقْتُكُمْ بِيْ وَاقْرَبْتُكُمْ لِيْ وَاعَزَّكُمْ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاَنَا عَنْهُ رَاضِيَانِ وَمَا نَزَلَتْ اِيَّهٗ رَضِيَّ اِلَّا فِيْهِ وَمَا خَاطَبَ اللَّهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِلَّا بِدَايِهِ وَلَا نَزَلَتْ اِيَّاهُ مَدْحٌ فِي الْقُرْءَانِ اِلَّا فِيْهِ وَلَا شَهِدَ اللَّهُ بِالْحَنَّةِ فِي هَلْ اَتَى عَلَي الْاِنْسَانِ اِلَّا لَهُ وَلَا اَنْزَلَهَا فِي سِوَاهُ وَلَا مَدَحَ بِهَا غَيْرَهُ

(92) مَعَاشِرَ النَّاسِ هُوَ نَاصِرُ دِيْنِ اللَّهِ وَ الْمُجَادِلُ عَن رَسُوْلِ اللَّهِ وَ هُوَ النَّقِيُّ النَّقِيُّ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ نَبِيُّكُمْ خَيْرُ نَبِيٍّ وَ وَصِيُّكُمْ خَيْرُ وَصِيٍّ وَ بَنُوهُ خَيْرُ الْاَوْصِيَاءِ

(93) مَعَاشِرَ النَّاسِ ذُرِّيَّةُ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ وَ ذُرِّيَّتِيْ مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ

(94) مَعَاشِرَ النَّاسِ اِنَّ اِبْلِيْسَ اَخْرَجَ اٰدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسَدِ فَلَا تَحْسُدُوْهُ فَتَحْبِطَ اَعْمَالُكُمْ وَ تَزِلَّ اَقْدَامُكُمْ فَاِنَّ اٰدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اُهْبِطَ اِلَى الْاَرْضِ بِخَطِيئَةٍ وَاِحْدَةٍ وَ هُوَ صَفْوَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَكَيْفَ بِكُمْ وَ اَنْتُمْ اَنْتُمْ وَ مِنْكُمْ اَعْدَاءُ اللَّهِ

ص: 15

1- 11. ق، آيه 29.

2- 12. آل عمران، آيه 85.

3- 13. توبه، آيه 17.

4- 14. آل عمران، آيه 88.

(95) أَلَا- إِنَّهُ لَا يُبَغِضُ عَلِيًّا إِلَّا شَقِيًّا وَلَا يَتَوَلَّى عَلِيًّا إِلَّا تَقِيًّا وَلَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ وَفِي عَلِيٍّ وَاللَّهِ نَزَلَتْ سُورَةُ الْعَصْرِ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ» (1) إِلَى آخِرِهِ

(96) مَعَاشِرَ النَّاسِ قَدْ اسْتَشْهَدْتُ اللَّهَ وَبَلَّغْتُكُمْ رَسُولِي وَمَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

(97) مَعَاشِرَ النَّاسِ «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُوا إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (2).

(98) مَعَاشِرَ النَّاسِ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ (3) «مَنْ قَبِلَ أَنْ نَطْمَسَ وُجُوهًا فَنَرَدَّهَا عَلَيَّ أَدْبَارِهَا» (4) مَعَاشِرَ النَّاسِ الْتَوْرُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيَّ ثُمَّ مَسَّ لَوْكَ فِي عَلِيٍّ ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَبِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَنَا حُجَّةً عَلَيَّ الْمُقْصِرِينَ وَالْمُعَانِدِينَ وَالْمُخَالَفِينَ وَالْخَائِنِينَ وَالْأَثْمِينَ وَالظَّالِمِينَ مِنْ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ

(99) مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنِّي أَنْذَرْتُكُمْ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ قَدْ خَلْتُ مِنْ قَبْلِي الرُّسُلَ أَفَأَنْ مِتُّ أَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبِيهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ

(100) أَلَا وَإِنَّ عَلِيًّا هُوَ الْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وَوَلَدِي مِنْ صُلْبِهِ

(101) مَعَاشِرَ النَّاسِ لَا تَمُوتُوا عَلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى إِسْلَامَكُمْ فَيَسْخِطَ عَلَيْكُمْ وَيُصِيبَكُمْ بَعْدَابٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لِبِالْمِرْصَادِ

(102) مَعَاشِرَ النَّاسِ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أئِمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا يُنصَرُونَ، مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَأَنَا بَرِيئَانِ مِنْهُمْ، مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُمْ وَآسِيَاءَهُمْ وَاتَّبَاعَهُمْ وَأَنْصَارَهُمْ فِي الدُّرُكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَيْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ، أَلَا إِنَّهُمْ أَصْحَابُ الصَّحِيفَةِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ فِي صَحِيفَتِهِ

(قَالَ فَذَهَبَ عَلَيَّ النَّاسُ إِلَّا شِرْ ذِمَّةً مِنْهُمْ أَمْرُ الصَّحِيفَةِ)

ص: 16

1-15. العصر، آية 1 و 2.

2-16. آل عمران، آية 102.

3-17. اشاره به آیه 8 سوره ی تغابن.

4-18. نساء، آیه 47.



(103) مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنِّي أَدْعُهَا أَمَانَةً وَوِرَانَةً فِي عَقْبِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَقَدْ بَلَغْتُ مَا أَمَرْتُ بِتَبْلِيغِهِ حُجَّةً عَلَيَّ كُلِّ حَاضِرٍ وَغَائِبٍ وَعَلَيَّ كُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْلَمَ يَشْهَدُ وُلْدًا أَوْ لَمْ يُولَدْ فَلْيُبَلِّغِ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ وَالْوَالِدُ الْوَلَدَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

(104) وَسَ تَجْعَلُونَهَا مُلْكًا اغْتِصَابًا أَلَا لَعَنَ اللَّهُ الْغَاصِبِينَ وَالْمُعْتَصِبِينَ وَعِزَّهَا مَا نَفَرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ فَيُرْسِلُ عَلَيْكُمَا شَوَاطِئَ مِنْ نَارٍ وَ نُحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ

(105) مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَكُنْ يَذَرُكُمْ عَلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْحَبِيبَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَيَّ الْغَيْبِ

(106) مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّهُ مَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَاللَّهُ مُهْلِكُهَا بِتَكْذِيبِهَا وَكَذَلِكَ يُهْلِكُ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ كَمَا ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى وَهَذَا إِمَامُكُمْ وَوَلِيُّكُمْ وَهُوَ مَوَاعِيدُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَصْدُقُ مَا وَعَدَهُ

(107) مَعَاشِرَ النَّاسِ قَدْ ضَلَّ قَبْلَكُمْ أَكْثَرُ الْأَوْلِيَيْنِ وَاللَّهُ لَقَدْ أَهْلَكَ الْأَوْلِيَيْنِ وَهُوَ مُهْلِكُ الْأَخْرِيِّينَ

(108) مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَرَنِي وَنَهَانِي وَقَدْ أَمَرْتُ عَلِيًّا وَنَهَيْتُهُ فَعَلِمَ الْأَمْرَ وَالنَّهْيَ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاسْتَمَعُوا لِأَمْرِهِ تَسْمَعُوا وَأَطِيعُوا تَهْتَدُوا وَانْتَهَوْا لِنَهْيِهِ تَرْشُدُوا وَصِيَرُوا إِلَيَّ مُرَادِهِ وَلَا يَتَفَرَّقُ بِكُمْ السُّبُلُ عَنْ سَبِيلِهِ

(109) أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ الَّذِي أَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِي وَوَلَدِي مِنْ صُلْبِهِ أَيْمَةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (ثُمَّ قَرَأَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (1) إِلَيَّ أُخْرِهَا (وَقَالَ) فِي نَزَلَتْ وَفِيهِمْ نَزَلَتْ وَ لَهُمْ عَمَّتْ وَ آيَاهُمْ خَصَّتْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (2) أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (3).

(110) أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَ عَلِيٍّ هُمُ أَهْلُ الشَّقَاقِ الْعَادُونَ وَ إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ الَّذِينَ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا

(111) أَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» (4) إِلَيَّ أُخْرِ الْآيَةَ

ص: 17

1-19. حمد، آية 2.

2-20. اشاره به آية 62 يونس.

3-21. اشاره به آية 56 مائده.

4-22. مجادله، آية 22.

(112) أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ وَصَّ فَهُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (1) أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ آمِنِينَ وَتَتَلَقَّهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِالسَّلَامِ أَنْ طَبَّتُمْ فَأَدْخَلُوهَا خَالِدِينَ (2) أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ (3).

(113) أَلَا إِنَّ أَعْدَائَهُمُ الَّذِينَ يَصْلُونَ سَعِيرًا (4) إِنَّ أَعْدَائَهُمُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ لِحَهْنَمَ شَهيقًا وَهِيَ تَفُورُ وَلَهَا زَفِيرٌ (5) «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا» (6) (الآية) أَلَا إِنَّ أَعْدَائَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «كُلَّمَا أَلْقَيْتُ فِيهَا فَوْجًا سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ» (7) (الآية)

(114) أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ» (8).

(115) مَعَاشِرَ النَّاسِ شَتَّانَ مَا بَيْنَ السَّعِيرِ وَالْجَنَّةِ عَدُونَا مَنْ ذَمَّهُ اللَّهُ وَلَعَنَهُ وَوَلَّيْنَا مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَمَدَحَهُ

(116) مَعَاشِرَ النَّاسِ أَلَا وَإِنِّي مُنذِرٌ وَعَلَيَّ هَادٍ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنِّي نَبِيٌّ وَعَلَيَّ وَصِيٌّ

(117) أَلَا- وَإِنَّ خَاتِمَ الْأَنْبِيَاءِ مَدَا الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَيَّ الدِّينِ، أَلَا إِنَّهُ الْمُنتَقِمُ مِنَ الظَّالِمِينَ، أَلَا إِنَّهُ فَاتِحُ الْحُصُونِ وَهَادِمُهَا، أَلَا إِنَّهُ قَاتِلُ كُلِّ قَبِيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشَّرِكِ، أَلَا إِنَّهُ مُدْرِكُ كُلِّ نَارٍ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، أَلَا إِنَّهُ نَاصِرُ دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، أَلَا إِنَّهُ الْعَرَّافُ مِنْ بَحْرِ عَمِيقٍ، أَلَا إِنَّهُ يَسْمُ كُلَّ ذِي فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَكُلَّ ذِي جَهْلٍ بِجَهْلِهِ، أَلَا إِنَّهُ خَيْرَةُ اللَّهِ وَمُخْتَارُهُ، أَلَا إِنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحِيطُ بِهِ، أَلَا إِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْمُنَبِّهُ بِأَمْرِ إِيْمَانِهِ، أَلَا إِنَّهُ الرَّشِيدُ السَّدِيدُ، أَلَا إِنَّهُ الْمُفَوِّضُ إِلَيْهِ، أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ، أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةً وَلا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَلا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَلا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ، أَلَا إِنَّهُ لا غَالِبَ لَهُ وَلا مَنْصُورَ عَلَيْهِ، أَلَا إِنَّهُ وَلِيُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحَكَمِهِ فِي خَلْقِهِ وَآمِنُهُ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ

ص: 18

1-23. انعام، آية 82.

2-24. اشاره به آية 73 زمر.

3-25. اشاره به آية 40 غافر.

4-26. اشاره به آية 10 نساء.

5-27. اشاره به آية 106 هود.

6-28. اعراف، آية 38.

7-29. ملك، آية 8.

8-30. ملك، آية 12.

(118) مَعَاشِرَ النَّاسِ قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ وَأَفْهَمْتُكُمْ وَ هَذَا عَلَيَّ يَفْهَمُكُمْ بَعْدِي

(119) أَلَا وَإِنَّ عِنْدَ انْقِضَاءِ خُطْبَتِي أَدْعُوكُمْ إِلَيَّ مُصَافِقَتِي عَلَيَّ بِيَعْتِهِ وَالْأَقْرَابَ بِهِ ثُمَّ مُصَافِقَتِهِ مِنْ بَعْدِي، أَلَا وَإِنِّي قَدْ بَايَعْتُ اللَّهَ وَعَلَيَّ قَدْ بَايَعَنِي وَأَنَا أَخِذْكُمْ بِالْبَيْعَةِ لَهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَيَّ نَفْسِهِ» (1) (الآية)

(120) مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ الْحَجَّ وَالصَّفَا وَالْمَرَوَةَ وَالْعُمْرَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْاعْتَمَرَ» (2) (الآية)، مَعَاشِرَ النَّاسِ حِجُّوا الْبَيْتَ فَمَا وَرَدَهُ أَهْلُ بَيْتِ إِلَّا اسْتَتَعَنُوا وَلَا تَخَلَّفُوا عَنْهُ إِلَّا أَفْتَقَرُوا، مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا وَقَفَ بِالْمَوْقِفِ مُؤْمِنٌ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا سَلَفَ مِنْ ذَنْبِهِ إِلَيَّ وَفِيهِ ذَلِكَ فَإِذَا انْقَضَتْ حُجَّتُهُ اسْتَتَوَقَفَ عَمَلُهُ، مَعَاشِرَ النَّاسِ الْحُجَّاجُ مُعَانُونَ وَنَفَقَاتُهُمْ مُحَلَّفَةٌ وَاللَّهُ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، مَعَاشِرَ النَّاسِ حِجُّوا الْبَيْتَ بِكَمَالِ الدِّينِ وَالتَّفَقُّةِ وَلَا تَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشَاهِدِ إِلَّا بِتَوْبَةٍ وَإِقْلَاعِ

(121) مَعَاشِرَ النَّاسِ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيُنْ طَالَ عَلَيْكُمْ الْأَمْدُ فَتَقْصِرْتُمْ أَوْ نَسِيتُمْ فَعَلَيَّْ وَلِيُكُنَّ وَ مُبَيَّنَّ لَكُمْ الَّذِي نَصَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدِي وَ مَنْ خَلَفَهُ اللَّهُ مِنِّي وَ مَنْ يُخْبِرُكُمْ بِمَا تَسْأَلُونَ عَنْهُ وَ يُبَيِّنُ لَكُمْ مَا لَا تَعْمَلُونَ إِلَّا إِنَّ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ أُحْصِيَهُمَا وَأَعْرِفَهُمَا فَأَمْرٌ بِالْحَلَالِ وَ أَنْهِي عَنِ الْحَرَامِ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ فَأَمْرٌ أَنْ أَخِذَ الْبَيْعَةَ عَلَيْكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ الصَّفَقَةَ لَكُمْ بِقَبُولِ مَا حِثُّ بِهِ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي عَلَيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ الَّذِينَ هُمْ مِنِّي وَ مِنْهُ أَيْمَةٌ قَائِمُهُمُ الْمَهْدِيُّ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِي يَقْضِي بِالْحَقِّ

(122) مَعَاشِرَ النَّاسِ كُلُّ حَلَالٍ دَلَلْتُكُمْ عَلَيْهِ وَ كُلُّ حَرَامٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَإِنِّي لَمْ أَرْجِعْ عَنْ ذَلِكَ وَ لَمْ أُبَدِّلْ، أَلَا فَادْكُرُوا ذَلِكَ وَ احْفَظُوهُ وَ تَوَاصَوْا بِهِ وَ لَا تُبَدِّلُوهُ وَ لَا تُغَيِّرُوهُ

ص: 19

1-31. فتح، آيه 10.

2-32. بقره، آيه 158.

(123) أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَجَدُّ الْقَوْلَ، أَلَا فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، أَلَا وَإِنَّ رَأْسَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ أَنْ تَنْتَهُوا إِلَيَّ قَوْلِي وَتُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ يَحْضُرْهُ وَتَأْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ وَتَنْهَوُهُ عَنِ مُخَالَفَتِهِ فَإِنَّهُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنِّي وَلَا أَمْرٌ بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَهْيٍ عَنِ مُنْكَرٍ إِلَّا مَعَ إِمَامٍ مَعْصُومٍ

(124) مَعَاشِرَ النَّاسِ الْفُرَّاءُ يُعْرِفُكُمْ أَنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ وَعَرَفْتُمْ أَنَّهُمْ مِنِّي وَمِنْهُ حَيْثُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ وَقُلْتُ لَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا

(125) مَعَاشِرَ النَّاسِ التَّهْوِي التَّهْوِي إِحْذَرُوا السَّاعَةَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ» (1) اذْكُرُوا الْمَمَاتَ وَالْحِسَابَ وَالْمَوَازِينَ وَالْمَحَاسِبَ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالثَّوَابَ وَالْعِقَابَ فَمَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ أَثِيبَ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَيْسَ لَهُ فِي الْجَنَانِ نَصِيبٌ

(126) مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّكُمْ أَكْثَرُ مَنْ أَنْ تُصَافِقُونِي بِكَفِّ وَاحِدَةٍ وَأَمْرِي بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ آخِذَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمْ الْأَقْرَارَ بِمَا عَقَدْتُ لِعَلِّيٍّ مِنْ إِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ جَاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَيْمَةِ مِنِّي وَمِنْهُ عَلِيٌّ مَا أَعْلَمْتُمْكُمْ إِنَّ ذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِهِ

(127) فَقُولُوا بِاجْمَعِكُمْ إِنَّا سَامِعُونَ مُطِيعُونَ رَاضُونَ مُتَقَادُونَ لِمَا بَلَّغْتَ عَنْ رَبِّنَا وَرَبِّكَ فِي أَمْرِ عَلِيِّ صَدِّ لِمَا اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَمْرٌ وُلْدِهِ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَيْمَةِ يُبَايِعُكَ عَلِيٌّ ذَلِكَ بِقُلُوبِنَا وَانْفُسِنَا وَالسِّنِّينَا وَأَيْدِينَا عَلِيٌّ ذَلِكَ نَحْيِي وَنَمُوتُ وَنَبْعَثُ وَلَا نُغَيِّرُ وَلَا نُبَدِّلُ وَلَا نَشُكُّ وَلَا نَرْتَابُ وَلَا نَرْجِعُ عَنْ عَهْدٍ وَلَا نَنْقُضُ الْمِيثَاقَ، نُطِيعُ اللَّهَ وَنُطِيعُكَ وَعَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوُلْدَهُ الْأَيْمَةَ الَّذِينَ ذَكَرْتَهُمْ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ صُلْبِهِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ الَّذِينَ عَرَفْتُمْ مَكَانَهُمَا مِنِّي وَمَحَلَّهُمَا عِنْدِي وَمَنْزِلَتَهُمَا مِنْ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ آدَبْتُ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ وَأَنْتَهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَنْتَهُمَا الْإِمَامَانِ بَعْدَ أَبِيهِمَا عَلِيٌّ وَأَنَا أَبُوهُمَا قَبْلَهُ

ص: 20

(128) وَقُولُوا أَطَعْنَا اللَّهَ بِذَلِكَ وَإِيَّاكَ وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَيْمَةَ الَّذِينَ ذَكَرْتَ عَهْدًا وَمِيثاقًا مَأخُودًا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قُلُوبِنَا وَأَنْفُسِنَا وَالْأَسْنَتَيْنَا وَمُصَافَقَةِ أَيْدِينَا مَنْ أَدْرَكَهُمَا بِيَدِهِ وَأَقْرَبَهُمَا بِلِسَانِهِ لَا تَبْتَغِي بِذَلِكَ بَدَلًا وَلَا تَرِي مِنْ أَنْفُسِنَا عَنْهُ حَوْلًا أَبَدًا، أَشْهَدْنَا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا وَأَنْتَ عَلَيْنَا بِهِ شَهِيدٌ وَكُلٌّ مِنْ أَطَاعَ مِمَّنْ ظَهَرَ وَاسْتَتَرَ وَمَلَئِكََةُ اللَّهِ وَجُنُودُهُ وَعَبِيدُهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَهِيدٍ

(129) مَعَاشِرَ النَّاسِ مَا تَقُولُونَ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَخَافِيَةٍ كُلِّ نَفْسٍ «فَمَنْ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا» (1) وَمَنْ بَايَعَ فَإِنَّمَا يُبَايِعُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ «يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (2).

(130) مَعَاشِرَ النَّاسِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَبَايَعُوا عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَيْمَةَ كَلِمَةً بَاقِيَةً يَهْلِكُ اللَّهُ مَنْ غَدَرَ وَبِرَحْمِ اللَّهِ مَنْ وَفَى «وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَيَّ نَفْسِهِ» (3) (الآية)

(131) مَعَاشِرَ النَّاسِ قُولُوا الَّذِي قُلْتُ لَكُمْ فَسَلِّمُوا عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ وَقُولُوا «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (4) وَقُولُوا «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» (5).

(132) مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَدْ أَنْزَلَهَا عَلَيَّ فِي الْقُرْآنِ أَكْثَرَ مِنْ أُحْصِيهَا فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ فَمَنْ أَنْبَأَكُمْ بِهَا وَعَرَّفَهَا فَصَدَّقُوهُ

(133) مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَعَلِيًّا وَالْأَيْمَةَ الَّذِينَ ذَكَرْتُهُمْ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا

(134) مَعَاشِرَ النَّاسِ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ إِلَيَّ مُبَايَعَتِهِ وَمَوْلَاتِهِ وَالتَّسْلِيمِ عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْلِيكَ هُمْ الْفَائِزُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

ص: 21

1-34. زمر، آيه 41.

2-35. فتح، آيه 10.

3-36. فتح، آيه 10.

4-37. بقره، آيه 285.

5-38. اعراف، آيه 43.

(135) مَعَاشِرَ النَّاسِ قُولُوا مَا يُرِضِي اللَّهَ بِهِ عَنْكُمْ مِنَ الْقَوْلِ فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَلَنْ يَصُرُوا اللَّهَ شَيْئًا

(136) اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَأَعْطِبِ الْكَافِرِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

فَنَادَتْهُ الْقَوْمُ نَعَمْ سَعِينًا وَأَطَعْنَا عَلِيَّ أَمْرَ اللَّهِ وَأَمْرَ رَسُولِهِ بِقُلُوبِنَا وَالسُّبُحَانَ وَتَدَاكُؤًا عَلِيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيَّ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَصَافَقُوا بِأَيْدِيهِمْ فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ صَافَقَ رَسُولَ اللَّهِ الْأَوَّلَ وَالثَّانِي وَالرَّابِعَ وَالرَّابِعَ وَالْخَامِسَ وَبَاقِي الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَبَاقِي النَّاسِ عَنْ إِخْرِهِمْ عَلِيٌّ قَدَرِ مَنَازِلِهِمْ

إِلَى أَنْ صَلَّيْتَ الْعِشَاءَ وَالْعُتَمَةَ فِي وَقْتِ وَاحِدٍ وَوَصَلَّوْا الْبَيْعَةَ وَالْمُصَافَقَةَ إِلَيَّ ثَلَاثَ اللَّيْلِ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ كُلَّمَا بَايَعَ قَوْمٌ

(137) الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَيَّ جَمِيعَ الْعَالَمِينَ (1) وَصَارَتْ الْمُصَافَقَةُ سُنَّةً وَرَسْمًا يَسْتَعْمَلُهَا مَنْ لَيْسَ لَهُ حَقٌّ فِيهَا:

(وَرُوِيَ) عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ لَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ هَذِهِ الْخُطْبَةِ رَأَى فِي النَّاسِ رَجُلًا جَمِيلًا بَهِيَّ طَيِّبَ الرَّيْحِ فَقَالَ تَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ مَا أَشَدَّ مَا يُؤَكِّدُ لِابْنِ عَمَّةٍ وَآلِهِ لَعَدَدَ عَقْدًا لَا يَحِلُّهُ إِلَّا كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِرَسُولِهِ الْكَرِيمِ وَيَلُّ طَوِيلٌ لِمَنْ حَلَّ عَقْدَهُ

قَالَ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ عَمْرٌ حِينَ سَمِعَ كَلَامَهُ فَأَعْجَبَتْهُ هَيْئَتُهُ ثُمَّ التَفَتَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ أَمَا سَعِينُ مَا قَالَ هَذَا الرَّجُلُ قَالَ كَذَابٌ وَكَذَابٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَدْرِي مَنْ ذَلِكَ الرَّجُلُ قَالَ لَا قَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ الرُّوحُ الْأَمِينُ جِبْرِيلُ فَإِيَّاكَ أَنْ تَحِلَّهُ فَإِنَّكَ وَاللَّهِ إِنْ فَعَلْتَ فَاللَّهِ وَرَسُولُهُ وَمَلَائِكَتُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ مِنْكَ بُرَاءً.

ص: 22

## منظومه فارسي ترجمه خطبة الغدير

(1) بود حمد مخصوص ذاتي چنين

که اوراست اوصاف ذاتي قرين

همش در توحد کمال علوّ

همش در تفرّد کمال دنوّ

(2) جليل است در عزّت و شان خویش

بزرگ است ذاتش در ارکان خویش

(3) به اشيا محیط است و در عين حال

بود در مکان خود آن بيمثال

(4) سر عجز دارند خلقان فرو

بر قدرت و پیش برهان او

(5) بزرگي که او را فنا و زوال

نبوده است و باشد هم او را مُحال

(6) بپا آسمانها بفرمان اوست

زمین در فضا گوي چوگان اوست

(7) هم او هست سبّوح و قدّوس نیز

ملك هست مخلوق وي روح نیز

(8) بود فضل و اکرام او متّصل

بر آنانکه بينندش از چشم دل

(9) هر آنکس که با اوست نزديکتر

ز لطفش بود بیشتر بهره ور

(10) ببیند همه دیده ها را عیان

ولی خود ز هر دیده باشد نهان

(11) کریم است بر هر کس آن بی نظیر

حلیم است و بر بندگان دیرگیر

(12) گرفته فرا هر چه را رحمتش

بمنت رهین جمله از نعمتش

(13) نباشد شتابنده در انتقام

سزای گنه کار ندهد تمام

(14) بود با خبر از سرائر همه

بود مطلع بر ضمائر همه

(15) بر او نیست پوشیده هر مخفی

نگردد بر او مشتبه، هر خفی

(16) بر اشیا تمام آن سمیع بصیر

محیط است و غالب قوی و قدیر

(17) نباشد چو او شیء و اشیا همه

نبوده و زو گشته پیدا همه

(18) جز آن دائم قائم دادگر

جهان را نباشد خدای دگر

(19) عزیز است و عزت سزاوار اوست

حکیم است و شایسته هر کار اوست



(20) اجلّ است ما راز درك بصر

بصير است ما را بديد و نظر

(21) لطيف و خبير است وز اوصاف آن

كسي نيست آگه نھان و عيان

(22) بجز با صفاتي كه خود را ستود

نيارد كسي وصف ذاتش نمود

(23) گواهي دهم اينكه باشد جهان

پر از قدس آن قادر غيب دان

(24) منزّه خداوندگاري كه او

ابد را گرفته است نورش فرو

(25) بود نافذ الامر آن بي نظير

مشاور نخواهد ندارد مُشير

(26) شريكش در امر تقدير نيست

تفاوت مر او را به تدبير نيست

(27) بدايع كه از صنعش آمد عيان

نبودش مثالي كه سازد چنان

(28) چو ايجاد فرمود بي كم و كاست

در ايجاد خود ياري از كس نخواست

(29) نه دشوار بود آفرينش بر او

نه در صنعت خويش بد حيله جو

(30) بيك خواستن هر چه مي خواست كرد

بنای وجود این چنین راست کرد

(31) نباشد خداوندگاری جز او

که صنعش حکیمانه است و نکو

(32) از آن دادگر ظلم و جور است دور

بود هم بدو بازگشت امور

(33) گواهی دهم اینکه هست آن خدا

چنان کش تواضع کند ما سوی

(34) همه در بر هیبتش در خضوع

قرین خضوع و رهین خشوع

(35) بود مالک او جمله املاک را

بگردش در آورده افلاک را

(36) مسخر بفرمان او مهر و ماه

که سرگرم سیرند تا وعده گاه

(37) بپوشد گهی شب بروز آن حکیم

گهی روز بر شب ز صنع قدیم

کند روز را شب شتابان طلب

بود همچنین روز جویای شب

(38) از او هر ستمکار دون را شکست

و زو گشته هر دیو بدخوی پست

(39) نه او را بود ضدّ و ندي كز آن

مر او را رسد در خدائي زيان

(40) نه كس زاده از او نه از كس بيزاد

نه همتائي او را قرين او فتاد

(41) يگانه خداوند ليل و نهار

بزرگ است و بر خلق پروردگار

(42) بخواهد پس آنگاه امضا شود

هم آن را كه او خواست مُجري شود

(43) بدانند همه چيز و احصا كند

بميراند و باز احيا كند

(44) هم از اوست فقر و هم از او غني

هم از او رسد خنده هم زو بكا

(45) از او دور و نزديك را اعتبار

وز او قبض و بسط عطا برقرار

(46) هم او مالك ملك و اشيا همه

بحمدش تر و خشك گويا همه

(47) كند هر چه او خوب و زيبا بود

بهر چيز ذاتش توانا بود

(48) بترتيب آن ذات گيتي فروز

كند روز داخل بشب شب بروز

(49) خدائي نباشد جز آن پادشاه

که بخشد همی بندگان را گناه

(50) دعاها بدرگاه او مستجاب

ز لطف عمیّمش جهان کامیاب

(51) نفسهای خَلقش بود در شمار

بجنّ و بانس است پروردگار

(52) نه چیزی به او مشکل اندر اُمور

نه ز الحاح کس باشد او را نفور

(53) نه اصرار کس سازد او را ملول

بود حافظ و یار اهل قبول

(54) بتوفیق او رستگاران سعید

بمولائیش اهل عالم عبید

(55) خدائیکه هر بنده باید ز جان

گذارد سپاس و کند حمد آن

چه گاه رفاه و چه وقت تعب

چه هنگام سختی چه روز طرب

(56) من آن ذات بیمثل را مؤمنم

بآیات و احکام او موقنم

مُقرّم به آیاتش از جزء و کلّ

همش بر ملائیک همش بر رسل

(57) کنم امر او را بجان استماع

مطیعم بفرموده ی آن مُطاع

(58) گرایم بدان گفت و کردار و رای

که باشد پسندیده نزد خدای

(59) بجان خواستار رضای ویم

که تسلیم امر و قضای ویم

برغبت بود طاعتش پیشه ام

ز خوف عقابش در اندیشه ام

(60) چه او پادشاهیست کز مکر آن

نباشد کسی ایمن اندر جهان

نبایست بودن ز جورش مخوف

که او عادلست و عطف و رثوف

(61) من او را بجان عبد فرمان گذار

گواهم که او هست پروردگار

(62) به مردم کنم و حی او را ادا

که بر خود ندارم بلایش روا

بلائی که گر او فرستد به من

کسش دفع نتواند اندر زمن

(63) اگر چه به تدبیر و مکر و حیل

مر آن چاره جو را نباشد بدل

کنون هستم از امر دیان دین

مکلف بابلاغ وحيي چنين

که آن وحي را گر نسام ادا

رسالت نياورده باشم بجا

(64) خداوند خود ضامن من بود

نگهدارم از کيد دشمن بود

(65) کفايت کند از کرم اوز من

کنون من از آن وحي رانم سخن

(66) بنام خداوند کون و مکان

که او هست بخشنده و مهربان

الا اي فرستاده بر گو جلي

ز ما آنچه داني بحق علي

وگر آنچه داني نگوئي تمام

نبردستي از ما بخلقان پيام

نگهدار دل را ز بيم و هراس

که حقت نگهدارد از شر ناس

(67) من اي قوم در دعوت از آگهي

نکردم بحق شما کو تهی

بمن هر چه نازل شد از کردگار

نمودم بيان بر شما آشکار

بدین آیه این شد سبب کز جلیل

سه ره گشت نازل بمن جبرئیل

بیاورد امر از حقم این چنین

که سازم قیام اندرین سرزمین

(68) نمایم سفید و سیاه را خبر

که پور ابوطالب آن نامور

علی (ع) آنکه باشد برادر مرا

وصی باشد و یار و یاور مرا

هم او جانشین باشد از بعد من

هم او امّتم را امام ز من

ز من دارد آن رتبه و آن مقام

که هارون ز موسی علیه السلام

بمن ختم شد امر پیغمبری

ولی راست بعد از نبی (ص) سروری

(69) بدانید بعد از رسول و اله

ولی شما اوست بی اشتباه

به تحقیق این آیه ی مستطاب

بدان امر راجع بود در کتاب

ولی شما حق بود با رسول

هم آنان که کردند ایمان قبول

بدارند بر پا نماز از خضوع

دهنده زکاتند اندر رکوع

کسی جز علی (ع) در رکوعِ صلوة

نداده است مر سائلان را زکوة

(70) ز جبریل من خواستم تا که آن

کند مسئلت از خدای جهان

که شاید در این قوم پر اختلاف

ز تبلیغ این امر گردم معاف

چو دانم که دلها بکین مدغم است

مُنافق فراوان و مؤمن کم است

هم آگاهم از مکر اهل گناه

هم از حيله و طعن هر دین پناه

کسانی که اوصاف آنان خدا

بقرآن نموده است اینسان ادا

که رانند دین را همی بر زبان

ولیکن ندارند در دل نهان

بگیرند آسان مر این ماجرا

ولی بس بزرگست نزد خدا

رساندند بیحد اذیت بمن

که بودیم همراز بابوالحسن (ع)



مرا بود دائم ملازم علي (ع)

باو من مصاحب خفي و جلي

أذن نام من کرده بر من گمان

همي رفتشان اينکه هستم چنان

برايم روا داشتند اين مقال

پس اين آيه نازل شد از ذوالجلال

از آنها کساني بعصيان تنند

رسول خدا را اذيت کنند

نهندش اذن نام يعني که او

علي (ع) را دهد گوش بر گفتگو

بگو اين اذن راست خوبي قرين

که ايمان بحق دارد و مؤمنين

بخوهم اگر نام ايشان برم

همه نامها بر زبان آورم

بخوهم دهم جمله را گر نشان

به يك يك اشارت کنم بيگمان

اگر پرده خواهيم ز مطلب گشود

توانم به آنها دلالت نمود

ولي دائماً من بيزدان قسم

بدیشان نمودم سلوك از کرم

خود اينها نسازد خدا را رضا

مگر گویم آن وحی را بر ملا

دگر باره آن قلزم بیکران

بدین آیه از لعل شد دُر فشان

رسان ای پیمبر بخلق آشکار

ترا آنچه نازل شد از کردگار

بحقّ علی (ع) آنچه فرمان ماست

عمل کن بدستور بی کم و کاست

وگر آن عمل را نیاری بجا

نکردستی امر رسالت بجا

نگهداردت حق ز شرّ کسان

تو حکم خدا را بمردم رسان

(71) بدانید ای مسلمین بر شما

ولی و امام اوست ز امر خدا

مهاجر چو انصار یک تار مو

نباید به پیچند سر ز امر او

هم آنان که هستند تابع ز جان

بر آنها به نیکوئی اندر جهان

هم آنانکه هستند صحرائشین

هم آنکس که در شهر باشد مکین

ز خلق جهان از عجم و از عرب

چه مملوك و چه خواجه ي ذو حسب

صغير و كبير و سفيد و سياه

دگر هر موحد بذات اله

علي (ع) هست حكمش بامضا قرين

بود نافذ الأمر در امر دين

هر آنكس كه او را مخالف شود

ز حق مورد خشم و لعنت بود

باو هر كه تابع شود بي سخن

فرو گيردش رحمت ذوالمنن

كند هر كه تصديق او را خدا

نمايد از او عفو جرم و خطا

هم از آنكه تصديق وي بشنود

بصدق دل او را مصدق شود

(72) بدانيد اي مردم اين سرزمين

بود بهر من محضر آخرين

سخن بشنويد و بصدق ضمير

شويد از خداوند فرمان پذير

(73) شما را خداوند ليل و نهار

وليّ و اله است و پروردگار

پس آنكه رسولش محمد ولي است

پس از او ولي مر شما را علي است  
خود اين حکم از جانب کبرياست  
که معبود و پروردگار شماست  
امامت پس آنگاه بي گفتگو  
بود در نژاد من از نسل او  
خود انجامد اين تا قيامت بطول  
که باشد رضاي خدا و رسول  
حلالی نباشد بجز آن حلال  
که ما را حلال آمد از ذوالجلال  
حرامی نباشد بجز آن حرام  
که از حق حرام است بر خاص و عام  
خدا هر حلال و حرامی به من  
نشان داد و من نیز بر بوالحسن (ع)  
بمن هر چه آموخت حق از کتاب  
بباموختم جمله بر بوتراب (ع)  
(74) دگر نيست علمي جز آن کش خدا  
شمرده است در من بمحض عطا  
من آنرا که دانستم از کردگار  
بقلب علي (ع) جمله دادم شمار

جز آن هیچ علمی نباشد یقین

که آن هست در این امام مبین

امام مبینی که یزدان فرد

بیاسین ز دانائیش وصف کرد

(75) مگردید ای مردم از راه او

مجوئید دوری ز درگاه او

میچید سر از تولای وی

هدایت بیاید از رای وی

بحق هادی است و دلیل فرق

کند هر عمل هست بر طبق حق

شود باطل از کوشش او تباه

هم از آن کند نهی بیگانه و گاه

بحلمش ملامت ندارد اثر

که اوراست حکم خدا در نظر

علی (ع) باشد آنکس که اوّل قبول

نموده است دین خدا و رسول

هم او باشد آنکس که بهر خدا

نموده است جان بر پیمبر فدا

گهی با پیمبر خدا را ستود

که با او دگر کس ز مردان نبود

(76) دهید ای طوایف بر او برتری

که حق برتری دادش و سروری  
پذیرید او را که نصب از خداست  
پذیرفتنش فرض بر ماسواست  
(77) بدانید ای مردم از خاص و عام  
که از جانب حق بود او امام  
نه هرگز بغفران کسی در خور است  
که اندر ولایت بدو منکر است  
بلی هرگز او را نبخشد خدا  
که حتم است بر منکرش این جزا  
بود بر خدا تا کند این عمل  
بدان کو بورزد بحیدر دغل  
سزای چنین کس عذابیست سخت  
که دایم دچار است آن تیره بخت  
بترسید از این کش مخالف شوید  
بدو نگرید و در آتش روید  
چه آتش که از جنس ناس و حجر  
بفرمان یزدان شود شعله ور  
مهیاست آن آتش پر شرار  
که از قوم کافر برآرد دمار

(78) بمن اي خلايق بيزدان قسم

رسل مژده دادند خود بر اُمم

منم اشرف و خاتم انبياء

منم حجّت حق بارض و سما

کند هر که شك کافر است آنچنان

که بودند در جاهليت کسان

هر آنکس که در جزئي از اين کلام

شك آرد شك آورده در آن تمام

شك آرنده در کلّ تبليغ من

به تحقيق دارد در آتش وطن

(79) بدانيد مردم که بر من خدا

بداد اين فضيلت بمحض عطا

بمن کرده لطفی چنین بي غرض

که احسان او را نباشد عوض

نباشد خدائي بجز آن خدا

که دایم ز من باد بر او ثنا

مرا حضرتش ملجأ و مأمن است

سپاسش بهر حال ورد من است

(80) دهيد اي گروه از پي سروري

علي (ع) را بهر برتري برتري

که بعد از من است افضل آن پاکجان

ز خلق از اناث و ذکور جهان

بما رزق نازل کند کردگار

بما آفرینش بود برقرار

(81) یقین هست ملعون و مغضوب حق

بدین قول هر کس زند طعن و دق

مرا داده جبریل از حق خبر

که هر کس بود با علی (ع) کینه ور

هم آن کش نه مهر علی (ع) در دلست

ز من خشم و لعنت بر او شامل است

پس امروز هر کس به بیند چه پیش

فرستاده از بهر فردای خویش

بترسید از حق که با حکم او

مخالف شوید و به پیچید از او

که لغزد از آن پای رفتار تان

خدا هست آگه ز کردارتان

(82) بدین سر بیابید ایقوم راه

علی (ع) هست جَنْبُ اللَّهِ کش اله

بقرآن خبر داده کاندر جزا

بگوید عدویش که وا حسرتا



که در حق جنب الله از غافلي

به تفریط کوشیدم و بد دلي

(83) بقرآن گرائید باري ز جان

تدبّر کنید و تأمل در آن

بفهمید ز آیات آن خیر و شرّ

بدارید بر مُحکّماتش نظر

کلامي که در آن تشابه بود

بدان کس نباید که تابع شود

(84) به یزدان قسم هرگز از بهر کس

نباشد چنین رتبه در دسترس

که بهر شما آورد در بیان

ز امر و ز نهی و ز تفسیر آن

مگر اینکه در دست من دست اوست

که بینید او را چه دشمن چه دوست

گرفتم از او بازوي زورمند

به پیش نظرها نمودم بلند

بسوي خود آوردم او را فراز

نمودم از او ظاهر این امتیاز

به هر کس که مولا منم بیسختن

علي (ع) هست مولاي او همچو من

علي (ع) پور بوطالب آن با وفا

بود هم وصي، هم برادر مرا  
موالاة او هست حکم جليل  
که آورد آن را به من جبرئيل  
(85) بدانيد اي مردم اين ارجمند  
وز اولاد من نیز پاكان چند  
که ايشان چو قرآن بحق رهبرند  
دو ثقلند ليک اکبر و اصغرند  
دهند اين دو هر يك از آن يك خبر  
مخالف نباشند با يكدگر  
نگردند هرگز جدا بي سخن  
لب کوثر آيند تا نزد من  
امينهاي حقند در خلق او  
به احکام او حکمران مو به مو  
ز قول نبي (ص) اين بيان متين  
نموده است روشن به اهل يقين  
که آن مظهرِ عدلِ پروردگار  
امام زمان (عج) خاتم هشت و چار  
خود از نسل ختم رسولان (ص) بود  
کتابش بتحقيق قرآن بود

که فرموده او تا بروز جزا  
نگردند این هر دو از هم جدا  
گر آید کسی با کتاب دگر  
مُنافیست با این حدیث و خبر  
در او آنچه بایست موجود نیست  
بود غیر و مهدی موعود نیست  
(86) الا آنچه باید نمایم ادا  
ادا کردم از جزء و کل بر شما  
الا آنچه بایستم ابلاغ آن  
نمودم به وفق بلاغت بیان  
الا آنچه بود از پیام و سروش  
رساندم شما را یکایک به گوش  
الا آنچه محتاج توضیح بود  
نمودم بفهم شما وانمود  
الا از خدا بود و بس هر سخن  
شنیدند در نصب حیدر ز من  
بود نیز این قول ربّ قدیر  
که باشد علی (ع) مؤمنانرا امیر  
روا نیست این رتبه بر هیچ کس  
پس از من علی (ع) راست شایان و بس  
به بازوی حیدر زد آنگاه دست

بر آوردش آن سید حق پرست

بنحوی که پای شه اولیا

قرین گشت با زانوی مصطفی

(87) بگفتا پس ای قوم این بوالحسن

وصی و برادر بود بهر من

مرا ظرف علم است و هم جانشین

مفسر بود بر کتاب مبین

به قرآن بود داعی و در عمل

مطیع خداوند عزّ و جلّ

به اعدای حقّ است در کارزار

مطیعان او را بود دوستدار

کند نهی هر بنده را از گناه

بود جانشین رسول إله

زند قوم پیمان شکن را به تیغ

گُشد هر ستمکار را بی دریغ

هم آنانکه از دین برون می روند

قتیل وی از حکم حق می شوند

مبدل نمی گردد از من سخن

که قول إله است گفتار من

(88) خدایا هر آنکس شدش دوستدار

تو اش دوستدار و به او باش یار

هر آنکس که با او کند دشمنی

تو اش باش خصم ای خدای غنی

شدش هر که منکر تو اش خوار کن

به لعن خود او را گرفتار کن

غضب کن بر آن دشمن زشت خو

که نا حق شود منکر حق او

(89) خدایا تو این مژده ام داده ای

تو ام این بشارت فرستاده ای

که باشد امامت برای علی (ع)

تو را آنکه هست از شرافت ولی

گواهی به اعمال من مو بمو

تو دیدی بیان من و نصب او

به نصب علی (ع) دین برای عباد

تو کامل نمودی ز روی و داد

بمولا ای این امام همام

تو نعمت نمودی به خلقت تمام

چو با او شد آغاز و انجامشان

رضا گشتی از دین اسلامشان

همین است آن دین که اندر کتاب

نمودي براي قبول انتخاب

بفرمودي آن کس که آئين و کيش

گزیند جز اسلام از بهر خویش

از او نیست هرگز قبول و يقين

بود در قیامت وي از خاسرين

خدایا توئي شاهد حال من

که راندم به ابلاغ و حیت سخن

(90) بدانید مردم بامر خدا

علي (ع) گشت چون بر شما پیشوا

قبول خدا گشت آيينتان

شد اکمل به یمنِ علي (ع) دینتان

پس آنکس که نشناسد او را امام

هم او را که بر اوست قائم مقام

زُؤلِدِ من و صُلْبِ او طَيِّبِین

که هادي بخلقند تا يوم دين

همان روز کز بنده عرضِ عمل

شود بر خداوند عَزَّ وَ جَلَّ

پس آنان بود پست کردارشان

بود دائماً جاي در نارشان

نگردد بر آنها خفیف از شرر

نیفتد بدانها ز رحمت نظر

(91) بود مردم، این صفدر نامور

به من یاریش از شما بیشتر

ز هرگونه حق هست آن باوفا

به من خود سزاوارتر از شما

ز هرگونه قریبی بود بی گمان

بمن از شما اقرب آن پاک جان

ز هرگونه عزت بگیتی رواست

فزون عزتش پیش من از شماست

خداوند راضی ست از بوالحسن

وز او راضیم چون خداوند، من

نشد آیتی نازل اندر رضا

مگر اینکه بد در حق مرتضی

نیامد ز حق مؤمنین را خطاب

که اول مخاطب نشد بوتراب (ع)

نشد آیه در مدح نازل که آن

ندادی شئون علی (ع) را نشان

نه حق داده جز بهر آن مقتدی

گواهی بفردوس در هل آتی

نه این سوره جز او کسیرا بشان

نه جز مدح او مدح کس اندر آن

(92) علي (ع) مردم، از روي صدق و صفا

بود يار و ياور بدین خدا

کند بهر خوشنودي ذوالجلال

بفرمان من با مخالف جدال

بپرهيز و پاکيست ذاتش قرين

هم او هادي و مهدي از ربّ دين

فرستاده ي حق به سوي شما

بود بهتر از جمله ي انبيا

وصي شما نیز بهتر وصي ست

ميان من و اين وصي فرق نيست

ز صلب ويند اوصياء خَلْفُ

همه بهتر از اوصياء سَلَفُ

(93) بدانيد مردم نژاد رُسل

خود از صُلب آنهاست از جزء و کُلّ

نژاد من از صلب پاک علي ست (ع)

کز ايشان چو آئينه دين منجليست

(94) نمود از حسد مردم ابليس دون

ز باغ جنان بوالبشر را برون



نباشید پس با علی (ع) رشک مند

که بینید از آن رشک مندی گزند

شود پست کردار و اعمالتان

بلغزد قدم، بد شود حالتان

ز فردوس آدم بحکم اله

بسوی زمین آمد از یک گناه

بحالی کز امکان حقش برگزید

چنینش سزای گناه در رسید

چو از یک گناه او ببرد این ملال

شما چون شمائید چونست حال

بسی از شما جنس اهریمنند

به یزدان ز اهریمنی دشمنند

(95) الا نیست خصم علی (ع) جز شقی

ندارد ولایش بجز متقی

نیارد در آفاق بی گفتگو

بجز مؤمن خالص ایمان به او

به یزدان قسم کز خدای جهان

علی (ع) راست والعصر نازل بشان

بنام خداوند روزی رسان

که او هست بر مؤمنین مهربان

به والعصر پس لعل لب برگشود

إلي آخر آن را قرائت نمود

(96) بگفتا پس ای قوم، حق را گواه

گرفتم به تبلیغِ امرِ اله

رساندم شما را فروع و اصول

جز این هم نباشد برای رسول

(97) الا ای گروه از صِغار و کِبار

خدا ترس باشید و پرهیزکار

جز اسلام بر مذهبی نگروید

نه با دین دیگر ز دنیا روید

(98) بیارید ای قوم ایمان بجان

بذات خداوندگارِ جهان

هم آرید ایمان بشخص رسول

هم آن نور کان یافت با وی نُزول

از آن پیش کز قهر، از هر کسی

شود محو و ناچیز روها بسی

بگردند آنها بسوی قفا

بود این چنین منکران را سزا

ز حق مردم آن نور در من بتافت

پس آنکه علی (ع) از من آن نور یافت

پس آن را بود نسل وی مُسْتَقَرّ

إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الْمُنْتَظَرِ (عج)

امامی که حق خداوند ما

بگیرد ز اعدا به امرِ اله

به تحقیق ما را خداوندگار

بداد از کرم حجّت خود قرار

به تقصیر کاران و خصمان دین

به اهل تخلف دگر خائنین

گنه کارها و ستم پیشگان

که دارند جا در تمام جهان

(99) به اعلام بیم آور ای مسلمین

کنم باز آگاهتان این چنین

مرا کرده مبعوث حق بر شما

چو پیش از من و بعثت انبیا

ز من پس سرآید اگر روزگار

شوم کشته یا در صف کار زار

بگردید آیا به اعقابتان

شود منقلب حال و آدابتان

پس آنکس که گرداند رو در قفا

از آن نیست هرگز زیان بر خدا

بزودی خداوند عزوجل

دهد شاكرين را جزاي عمل

(100) بدانيد مردم علي (ع) بي قصور

بود هم صبور و بود هم شكور

پس از وي ز ولد من و صلبي او

بدين وصف باشند و اين طبع و خو

(101) ز اسلامتان گر كه مرد رهيد

به يزدان نبايد كه منت نهيد

كه گرديد از اين خيال غلط

خداوند را مستحق سخط

شما را عذابش نمايد هلاك

بود در كمين گاه آن ذات پاك

(102) بدانيد مردم امامان چند

پس از من بزودي بدعوت تنند

بخوانند مر خلق را سوي نار

ندارند در عرصه ي حشر يار

بدانيد مردم از اين خود سري

من و كردگاريم از آنها بري

همانا خود و جمله اشياعشان

چه انصار آنها چه اتباعشان

شوند از تبه کاری خود مقیم

به بیغوله پست اندر جحیم

چه بسیار بد جایگاهی بود

که آن جای اهل تکبر شود

همان نابکاران حیلت شعار

که گشتند با هم صحیفه نگار

ببایست هر یک پی خیر و شر

نمائید در نامه ی خود نظر

چنین گفت راوی که صدق بیان

از آن سرور آمد بزودی عیان

بگشتند اهل صحیفه ز کیش

ببردند امت بهمراه خویش

جز اشخاص معدودی از اهل دین

که بودند نائل بنور یقین

(103) رساندم شما را پی انتباه

چنین حکم محکم که بود از اله

که آن هست حجّت ز روی یقین

بهر حاضر و غائب از اهل دین

هم از بهر هر کس بود در شهود

هم آنانکه یابند زین پس وجود

هم آنانکه زائیده از مادرند

و یا خود به صلب و رحم اندرند

ازین امر باید بهر بوم و بر

که حاضر بغائب رساند خبر

پدر گوید آن را بفرزند نیز

شود تا بپا عرصه ی رستخیز

(104) چه زود این امامت که باشد ز ما

شود مملکت در میان شما (1).

به غصب او فتد در کفِ غاصبین

پذیرد خلل آن زمان شرع دین

بهر غاصب و مُغتصب بی گمان

کند خشم و لعنت خدای جهان

در این حال زود از برای شما

پدید آید ای انس و جن ابتلا

شما را فرستد خداوندگار

بسی شعله از آتش پر شرار

بسی نیز از مسّ بگداخته

که دفعش نباشد ز کس ساخته

(105) بدانید مردم خدای جهان

نماید بهر حالتان امتحان

1-40. معني عبارت خطبه چنين است: چه زود باشد که شما امامت را غصب مي کنيد و آن را تبديل به پادشاهي مي نماييد و کلمه ي مملکت در شعر به معني پادشاهي است.

چنین رفته تقدیر از بی نیاز

که یابد زنا پاک، پاک امتیاز

هم از مصلحت آن مُبرّا ز عیب

شما را نکرده ست دانا به غیب

(106) بدانید مردم که در روزگار

نبوده است یک قریه کش کردگار

مقدّر کند امر تخریبِ آن

مگر در مکافات تکذیبِ آن

کند همچنان نیز حالی هلاک

ندارد هر آن قریه از ظلم باک

کند ظالمانرا چنین حق عقاب

که فرموده خود ذکر آن در کتاب

شما را امام و ولی این علیست (ع)

که آگاه بر هر خفیی و جلیست

بود او مواعید حقّ و خدا

مواعید خود را نماید وفا

(107) چه بسیار پیش از شما در جهان

نمودند ره گم ز پیشینیان

خداوند کرد اولین را هلاک

جهان را کند ز آخرین نیز پاک

(108) خداوند ای مردم از راه وحی



مرا کرد امر و مرا کرد نهی

علی (ع) نیز در امر و نهی من است

همان امر و نهی که از ذوالمن است

بدانست اوامر و نهی خدای

بیارید پس امر و نهی بجای

هدایت بیاید ازین پیشوا

پذیرید نهی ز هر ناروا

به ارشاد او برخورد از رشاد

بپوئید از وی طریق مراد

مبادا کند راههای دگر

شما را ازین راه سالم بدر

(109) خدا را محقق منم راه راست

ز من پیروی فرض بهر شماس

مرا راه حق است حیدر (ع) ز پی

پس از او نژاد من از صلب وی

هدایت نمایند آنان بحق

عدالت گذارند اندر فرق

پس از لعل لب آنشه انس و جان

شد از سوره ی فاتحه در فشان

پس آنگاه فرمود در من خدا

مر این سوره نازل نمود از سما

هم این سوره اندر علي (ع) نازلست

هم اولاد او را چو او شاملست

ز درگاه یزدان چنین لطفِ خاصّ

بمن دارد و آل من اختصاص

خدا را همان اولیاء عظام

که از خوف و حُزُنند ایمن تمام

الا حزب حق راست فتح و ظفر

بر احزاب غالب بود سر بسر

(110) الا با علي (ع) دشمنند آن کسان

که اهل شقاقند اندر جهان

همان سرکشاني کز إخوانشان

شیاطین رسد وحي بر جانسان

ز گفتار بیجا، بیانِ گزاف

کز آنها نخیزد بجز اختلاف

(111) بدانید هستند احبابشان

کسانی که حق داده ز آنها نشان

در احوال آن قوم دور از ثواب

چنین ذکر فرموده اندر کتاب

نمی یابی آنقوم را اهل دین

بحشر و خداوند صاحب یقین

محبّند با آن گروه جُهل

که هستند خصمِ خدا و رسول

إلی آخر این آیه را شاه دین

فرو خواند آن لحظه بر مُسلمین

(112) بفرمود پس با ندای جلی

بحقّ محبّانِ آلِ علی (ع)

الا دوستداران ایشان ز جاه

شدستند موصوف و صفِ إله

کسانیکه دارند ایمان و هم

نپوشند بر آن لباس ستم

کشانند در ایمنی رخت خویش

بگیرند راه هدایت به پیش

الا دوستدارانِ این اوصیا

همان مرد مانند کاندز جزا

شود مسکن امن جنّاتشان

بود با ملائک ملاقاتشان

بگوئید بعد از درود و سلام

بپاکی در آئید در این مقام

بمانید جاوید در این سرا  
مصون از زوال و مُعاف از فنا  
الا دوستدارانِ آن رهبران  
همان ناجیانند کاندِر جنان  
نمایند منزل بدون حساب  
کز آنها خیر داده حق در کتاب  
(113) بدانید اعدای آن اولیا  
همان هالکانند کاندِر جزا  
بگردند واصل بنارِ سعیر  
که بدخواه را بد رسد ناگزیر  
بدانید اعدای آن سروران  
همان منکرانند و استمگران  
که بینند از حق عذابِ الیم  
کنند استماعِ شهیق از جحیم  
بحالی که آتش بود شعله زا  
زفیرش دل و جان بر آرد ز جا  
در آن هر گروهی که داخل شوند  
بلعنِ هم از غیظ قائل شوند  
إلی آخر آتشاهِ گردون جناب  
بیان کرد این آیه را از کتاب  
دگر باره فرمود ز اعدایشان

بقرآن چنین داده یزدان نشان

که دریای آتش چو آید بموج

در افتند اعدا در آن فوج فوج

پرسندشان خازنان جحیم

شما را کس آیا نداده است بیم

مر این آیه را نیز تا انتها

بیان کرد آندم رسول خدا (ص)

(114) دگر باره در حقّ احبابشان

ز مرجان بدین آیه شد در فشان

کسانی که هستند خالی ز ریب

ز پروردگاران ترسان بغیب

ز حق در خور لطف و آمرزشند

به اجر کبیر الهی خوشند

(115) بدانید مردم جحیم و جنان

بسی فرق ها دارد اندر میان

کسی دشمن ماست کور خدا

مذمت فرستاد و لعنت سزا

بود دوست ما را کسی کش ودود

محبّ است و مدّاح ز انعام و جود

(116) منم مردم از حق نبی و بشیر

علي (ع) هست بر من وصی و ظهیر

(117) بدانید ختم امامانِ پاك

بود مهدي قائم (عج) آنجانِ پاك

بدانید او هست غالب بدین

كشدر جهان كیفر از ظالمین

بدانید او فاتح قلعه هاست

از او منهدم ظلم را هر بناست

بدانید اندر قبائل به تیغ

بود قاتل مشرکین بی دریغ

بدانید او می نماید قیام

بخونخواهی اولیاءِ عظام

بدانید او ناصرِ دین بود

مروّج به احکامِ آئین بود

بدانید آن طرفه بحر شگرف

همی آب گیرد ز دریای ژرف

بدانید او آگه است از کسان

که در فضل و جهلند هر يك چسان

بدانید بنموده پروردگار

وِرا انتخاب و وِرا اختیار

بدانید هست از ضمیرِ بسیط

بهر علم هم وارث و هم محیط

بدانید آن رهنمای بشر

دهد از خداوندگارش خبر

کند در جهان آن امام همام

به بیداری امر ایمان قیام

بدانید آن ذورشادِ رشید

بود در امور استوار و سدید

بدانید بر اوست تقویض امر

برون کار از دست زید است و عمرو

بدانید بگذشتگان خبیر

شدند از وجود شریفش بشیر

بدانید آنشاه در روزگار

بود حجّتِ باقیِ کردگار

نباشد دگر بعد از او حجّتی

جز او نیست کس را چنین رُتبتی

نه حقی مگر اینکه با او بود

نه نوری مگر اینکه زان رو بود

بدانید کس نیست غالب بر او

نه منصور می گردد او را عدو

بدانید هست او ولیّ خدا

جُز او در زمین نیست فرمانروا

حَکَم خلق را باشد از ذوالمنن

امین است حق را به سِرّ و علن

(118) من ای مردم احکام پروردگار

نمودم برای شما آشکار

مرا بود هر امر و نهی ز دین

بفهم شما کردم آن را قرین

هم از بعد من این علی (ع) بر شما

بفهماند آن را که باشد روا

(119) شما را چو این خطبه اتمام یافت

بهمدستی من ببايد شتافت

بیارید رسم تَحِيَّتِ بجا

ز منصوب گردیدن مرتضی (ع)

پس آنکه پی بیعتِ آن امام

نمائید آماده خود را تمام

بدانید من بیعتم با خداست

علی (ع) بیعتش با من از ابتداست

من از جانب حق در این امر عام

کنم اخذ بیعت ز امت تمام

پس آن کس که این عهد را بشکند



بنفس خود البتّه استم کند

إلي آخر آن شاه مُلكِ ادب

بدین آیه شکر فشان شد ز لب

(120) دگر باره فرمود از کردگار

بود حجّ و عمره در آئین شعار

بس آن بنده کو حجّ بجا آورد

ور از عمره گوی سعادت برد

مر این آیه را نیز سلطان دین

ز لعل لب افشانند دُرّ ثمین

دگر ره بفرمود مردم ز حجّ

بیابید در کعبه فتح و فرج

در آن اهل بیته نکرده ورود

که ننموده حق بی نیازش ز جود

هم از آن تخلّف نورزیده اند

مگر اینکه محتاج گردیده اند

در آن هیچ مؤمن توقّف نکرد

بانجام دستور یزدان فرد

مگر آنکه بخشید تا آنزمان

گناهان او را خدای جهان

چو از حج بانجام فرمان رسید

پس اعمالش اینجا به پایان رسید

بدانید مردم ز روی یقین

که یزدان بحجاج باشد معین

در این ره نمایند چون صرف مال

دهدشان عوض حضرت ذوالجلال

نه ضایع کند اجر آنان خدای

که آرند اعمال نیکو بجای

بکوشید در حج بیت ای گروه

به بخشید دین را کمال و شکوه

هم اتفاق اندر ره دین کنید

از این راه ترویج آئین کنید

مگردید دور از مشاهد مگر

زمانی که از توبه گیرید اثر

شما را شود عفو حق مقتدر

گناهاتتان را کند ریشه کن

(121) بدارید بر پای مردم صلوة

نباشید از مانعین زکوة

نمائید از روی رغبت عمل

بامر خداوند عزّ و جلّ

و گر بُرد طول زمان هوشتان

ز کوتاهی آن شد فراموشتان

پس احکام حق را مُبیینِ علیست (ع)

ز حق بعد من او شما را ولیست

دگر آنکه حق آفرید از مَش

بود روح من در مبارک تَش

دگر آنکه بدهد شما را خبر

چو پرسند از مُعلن و مُستتر

بدانید باشد حلال و حرام

از آن بیش کانرا شمارم تمام

چو یک یک شناساندن این و آن

برونست از حدّ شرح و بیان

باخذِ حلال و پردّ حرام

شما را کنم امر در یک مقام

مرا کرده مأمور پس بر شما

پی بیعت و صفت اینک خدا

پذیرید از من بحسن قبول

عَنِ اللَّهِ مَا فِي عَلَيِّ أَقُولُ

هم از بعد او پیشوایان چند

که از صلب او وز نژاد منند

از آنها یکی مهدی قائم (عج) است

که تا حشر دوران او دائم است

امامی که در ملک روی زمین

بحق می کند حکم آن بی قرین

(122) شما را من ای مردم از ذوالجلال

دلالت نمودم سوی هر حلال

هم از هر حرامی بگوش شما

فروخواندم آیات نهی از خدا

من از آنچه گفتم نگردیده ام

نه تبدیل بر آن پسندیده ام

پس آگاه باشید و یاد آورید

بخاطر بیان مرا بسپرد

خبر ز آنچه گفتم بیاران دهید

نه تبدیل و تغییر بر آن دهید

(123) بدانید مردم دگر باره من

به تجدیدِ مطلبِ برانم سخن

الا پس بدارید بر پا نماز

تقرّب بجوئید با بی نیاز

ز اموال حقّ مساکین دهید

زکوتش بدستور آئین دهید

ز امر بمعروف در انتباه

نورزید غفلت به بیگانه و گناه  
هم از نهی منکر مدارید دست  
ز سُستی میارید بر دین شکست  
خود امر بمعروفتان را کمال  
نیوشیدن از من بود این مقال  
هم ابلاغ فرمان و گفتار من  
بدانکو نباشد در این انجمن  
همش امر کردن باخذ و قبول  
همش نهی کردن زرد و نکول  
مر این امر هست از خداوند و من  
بهر شیخ و شاب و بهر مرد و زن  
خود این امر و این نهی نیز از شما  
نباشد بدلخواه هر کس روا  
بود حکم فرما در این دستگاه  
امامی که خود هست دور از گناه  
(124) کتاب خدا باشد ای مسلمین  
شما را معرف ز روی یقین  
که بعد از علی (ع) از نژاد علی (ع)  
شما را امامند و حق را ولی

من این نیز گفتم که اندر جهان  
ز نسل منند و علی (ع) آن مهان  
خداوند در باره ی بوتراب (ع)  
چنین ذکر فرموده اندر کتاب  
ولایت که هستی بدان قائم است  
در اعقاب او باقی و دائم است  
بگفتم من البته هرگز شما  
نگردیده گمره ز دین خدا  
ولی تا بقرآن و عترت ز جان  
شما را تَمَسُّک بود در جهان  
(125) پی ایمنی مردم اندر معاد  
به تقوی بتقوی کنید اعتماد  
حذر زان تزلزل نمائید و بیم  
که خوانده خدای عظیمش، عظیم  
بخاطر بیارید مرگ و حساب  
ز میزان اعمال و هولِ عذاب  
هم از اینکه باشد حسابِ کسان  
حضور خداوندگارِ جهان  
هم از اینکه هر کس شود بهره یاب  
یکی از ثواب و یکی از عقاب  
پس آن کس که آید بفعلِ نکو

به نیکی جزا داده خواهد شد او

هم آنکو بیاید بکردارِ زشت

نصیبی ندارد ز باغ بهشت

(126) شما بیش از آنید ای مُسلمین

که من با همه اندرین سرزمین

بیک دست در صفقه کوشا شوم

بهمدستی اینک مهتّا شوم

خداوند عزّ و جلّ این زمان

همی خواهد اقرارتان بر زبان

بدان عقد منصب که فاش و جلی

به بستم من اینجا برای علی (ع)

سپردم امارت در امتّ به وی

پس آنانکه آیند او را ز پی

امامان (ع) ز نسل من و صُلب او

کز آنان نمودم بسی گفتگو

شما را بگفتم ببانگِ بلند

که ذّریه من ز صُلبِ ویند

(127) سراسر بگوئید از خاص و عام

نمودیم ما استماعِ کلام

مطیعیم در امر و راضی بدان

پذیرای فرمان یزدان بجان

ز حق آنچه گفتی بما مو بمو

که آن در علی (ع) بود و اولاد (ع) او

ز صُلب وی آن اولیاءِ عظام

بد آنها نمائیم بیعت تمام

بدلهایمان هم بجانهایمان

دگر دستها و زبانهایمان

نه پیچیم از این امر روی ثبات

چه اندر حیات و چه اندر ممات

چه در موقعِ بعثِ یومِ التُّشور

که هر کس بر آرد سر از خاکِ گور

نه تغییر و تبدیل بر آن دهیم

نه بر شک و ریب از خطا دل نهیم

نه از عهد خود روی گردان شویم

مُصَمِّم نه بر نقضِ پیمان شویم

اطاعت کنیم از خدا و رسول (ص)

نمائیم امر علی (ع) را قبول

پذیریم نیز امر اولادِ وی

که آیند او را یکایک ز پی

بخلقِ جهان رهنما و ولی



ز نسلِ تو و صلبِ پاکِ علي (ع)

که آیند بعد از حسين (ع) و حسن (ع)

جگر گوشه هاي علي (ع) آن دو تن

که نزد خود و حق مقاماتشان

نمودم بيان و بدادم نشان

بگفتم از آن هر دو جاه و محلّ

به نزد خداوند عزّ و جلّ

به تحقيق آنرا نمودم ادا

بگويم مر اين نکته را با شما

که دو سيّدند اين دو نيكو سرشت

براي جوانانِ اهلِ بهشت

همين دو امامند (ع) بعد از پدر

مطاعند يكسر بچّ و بشر

بدانيد من نيز پيش از علي (ع)

پدر هستم از بهر اين دو ولي

(128) بگوئيد اطاعت نموديم ما

خدا را بفرمان اين اوليا

تو و مرتضي (ع) آن امام همام

حسن با حسين (ع) آن دو سبط گرام

دگر آن امامان (ع) که اوصافشان

نمودی تو از بهر امت بیان

گه اخذِ میثاق در امرِ دین

برای علی (ع) سرور مؤمنین

ز دلها و جانها زبانهای ما

هم از بیعت دست و آرای ما

ز ما هر که با این دو بیعت نمود

مُقَرَّ گشت و نیز از زبانشان ستود

مر آن را نجوئیم هرگز بدل

نه بینیم در خود خلاف از حول

گرفتیم بر خود خدا را گواه

که کافی است بهر شهادتِ إله

تو هم باش بر ما گواه و دگر

هر آنکوست فرمانبر از دادگر

چه باشند پنهان و چه بر ملا

ملایک جنود و عبید خُدا

خود از هر گواهی خدا اکبر است

بدین نکته هر بنده مستحضر است

(129) چه رانید ای مسلمین بر زبان

که باشد خداوند آگه از آن

به تحقیق حق عالم هر صداست

بر او کشف اسرارِ نفسِ شماسست

پس آن کو براه هدایت رود

وِرا رستگاری مسلّم شود

هر آنکس که گمراه شد از ابله‌ی

خود از بهر او باشد آن گمراهی

پس آن کس که بیعت کند در عیان

بود بیعتش با خدا در نهان

بدین بیعت آنکو شود پای بست

وِرا دست حقّ است بالای دست

(130) بترسید مردم ز حق وز یقین

نمائید بیعت بسالار دین

علی (ع) سرور مؤمنین پس حسن (ع)

پس از او حسین (ع) آن دو فرزند من

پس آن پیشوایان (ع) که در روزگار

ولایت در آنها بود پایدار

کند هر که حیلت، خداوند پاک

نماید به تحقیق او را هلاک

گرفت آنکه راه وفاراه به پیش

در رحمت حق گشاید بخویش

پس آنکس که از جحد بشکست عهد

به اشکست نفس خود او کرده جهد

بدین آیه باز آن شه انس و جان

ز یاقوت لب گشت گوهر فشان

(131) دگر ره بگفت ای گروه آنچه من

بگفتم بگوئید و بر بوالحسن (ع)

دهید از سر میل و رغبت سلام

که او مؤمنین راست میر و امام

بگوئید یارب بیان رسول

شنیدیم و کردیم از وی قبول

نمودیم اطاعت ز فرمان تو

کنون از تو خواهیم غفران تو

بسوی تو ای خالق انس و جان

بود بازگشت همه بندگان

بگوئید حمد است خاص خدای

که ما را بدین راه شد رهنمای

هدایت یقین شامل ما نبود

خداوند مان گرنه ره می نمود

(132) علی (ع) را فضائل بنزد خداست

ز فضل علی (ع) با خبر کبریاست

بتحقیق آن از خدای حمید

شده نازل اندر کتاب مجید

بود بیشتر زآنکه در يك مقام

برای شما من شمارم تمام

پس آن را که از آن فضایل خبر

بدادم من و گشت صاحب نظر

نورزید انکار تحقیقِ وی

نمائید البتّه تصدیقِ وی

(133) بدانید ای مردم آن کو قبول

کند حکم یزدان و امر رسول

پس امر علی (ع) و آن امامان (ع) که من

براندم در اوصاف آنان سخن

رهد از عذاب و شود رستگار

بود فارغ از هولِ روزِ شمار

(134) بدانید ای مسلمین آن کسان

که در بیعت مرتضی (ع) این زمان

بگیرند پیشی کنند اهتمام

هم اندر توئی هم اندر سلام

امیرش بدانند بر مؤمنین

بود جایگهشان بهشتِ برین

(135) بگوئید ای مسلمین آن سخن

که خوشنود گردد از آن ذوالمنن

اگر چه شما و آنچه اندر زمین

ز جنّ و ز انسنند از ساکنین

بگُفر و ضلالت بر آرند سر

خداوند را نیست هرگز ضرر

(136) خدایا بیخشای بر مؤمنین

بکن کافران را هلاکت قرین

ستایش بدان ذات پاکي نثار

که مر عالمین راست پروردگار

پس آندم بر آمد ز مردم ندا

که آری شنیدیم حکم خدا

نمودیم اطاعت بحُسن قبول

ز امر خداوند و امر رسول

پذیریم هر امر و فرمان که هست

سراسر بقلب و زبان و به دست

ببردند بر آن دو سرور هجوم

بخورشید و مه گرد آمد نجوم

نمودند با دست بیعت شروع

همی یافت امر الهی وقوع

در آندم بسوی نبیّ (ص) و علی (ع)

شد اول به بیعت روان اولی

دگر ثانی و ثالث از بعد وی

دگر رابع و خامس او را ز پی

پس آنگه مهاجر بدین افتخار

سرافراز گشتند خرد و کبار

پس انصار و آنگاه دیگر کسان

الی آخر از روی مقدارشان

در آنشب بانجام آن مُدعا

ادا شد صلواتین وقتِ عشا

به بیعت عَلی الرِّسم پرداختند

خود این نرد تا ثُلثِ شب باختند

به هر لحظه هر فرقه از مسلمین

نمودند بیعت بسالار دین

(137) نبی (ص) گفت حمد خدا کز وداد

بما برتری داده اندر عباد

از آن لحظه بیعت بر اهل دین

بشد رسم و اندر سُنن جاگزین

که معمول دارند اندر فِرَق

کسانیکه در آن ندارند حَقّ

روایت نمودند اهل کلام

که فرمود صادق علیه السّلام

کز این خطبه دلکش جانفزا

چو گردید فارغ رسول خدا (ص)

بشد دیده مردی بوجه منیر

نکوروی و خوشبوی و روشن ضمیر

همی گفت هرگز بیزدان قسم

ندیدم چو امروز فخر أمم

به تشدید و تأکید راند سخن

بحقّ پسر عم خود بوالحسن (ع)

مر این عقد بیعت که امروز بست

کس آنرا نخواهد گشود و شکست

مگر کافری بر خدای عظیم

خدای عظیم و رسول کریم (ص)

بسی وای بر آنکه حیلت کند

مر این عقد و این عهد را بشکنند

چنین گفت صادق (ع) که بر وی عمّر

بیفکند از روی حیرت نظر

از آن هیئت دلریا وان کلام

عجب بُرد و گفتا بخیر الأنام

که آیا تو نشنیدی ای شاه دین



که این مرد گفتا چنان و چنین

نبی (ص) گفت دانی ز که بود آن جلیل

بگفتا نه، فرمود بُد جبرئیل

حذر کن مبادا تغافل کنی

خود این عقد بگشائی و بشکنی

که گر از تو یابد ظهور این عمل

بذاتِ خداوندِ عزّ و جلّ

خدا و رسول و ملائک یقین

بری از تو گردند با مؤمنین

مر این خطبه و این حدیث امتزاج

بدین فارسی یافت از احتجاج

پس از اَلْف دوران چرخ فلک

بسیصد بیفزوده هفتاد و یک

که این نامه ی نامی اتمام یافت

بحمدالله این کار انجام یافت

شد از نظم این خطبه ی دلپذیر

بلطف خداوند فارغ «صغیر»

ز مولی (ع) بدین نظم بهر صلت

قبول و اثر باشدش مسئلت (1).

1 - 41. از فرزندان مرحوم استاد صغیر اصفهانی خصوصاً فرزند ارشد ایشان آقای حاج آقا رضا صغیر، متخلص به سعید اصفهانی به خاطر اینکه بزرگوارانه اجازه ی نشر خطبه ی الغدیر منظوم مرحوم والد را به این حقیر مرحمت فرمودند تشکر و قدردانی می نمایم. (مؤلف).

حسان بن ثابت اولین شاعر غدیر است که بعد از خطبه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در همان محل غدیر خم به همین مناسبت اشعاری را سرود و خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرضه داشت و اجازه گرفت تا برای همه کسانی که در غدیر بودند و خطبه را شنیدند بخواند حضرت اجازه دادند و فرمودند بخوان بنام خداوند و برکت او.

حسان بر جای بلندی قرار گرفت و مردم برای شنیدن کلامش ازدحام کردند و گردن می کشیدند. او گفت: «ای بزرگان قریش، سخن مرا به گواهی و امضای پیامبر گوش کنید».

سپس اشعاری را که همان جا سروده بود خواند که به عنوان یک سند تاریخی از غدیر ثبت شد و به یادگار ماند.

### متن عربی اشعار حسان بن ثابت

(1) أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا

لَدِي دَوْحٍ حُمِّ حِينَ قَامَ مُنَادِيًا

(2) وَقَدْ جَاءَهُ جَبْرِيْلُ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ

بِأَنَّكَ مَعْصُومٌ فَلَا تَكُ وَإِنِيَا

(3) وَبَلَّغُهُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ رَبُّهُمْ

وَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ وَحَادَزْتَ بَاغِيًا

(4) عَلَيْكَ فَمَا بَلَّغْتَهُمْ عَنِ إِلِهِمَّ

رِسَالَتَهُ إِنْ كُنْتَ تَحْشَى الْأَعَادِيَا

(5) فَقَامَ بِهِ إِذْ ذَاكَ رَافِعٌ كَفَّهُ

بِيَمِينِي يَدِيهِ مُعَلِّنُ الصَّوْتِ عَلِيًا

(6) فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ مِنْكُمْ

وَكَانَ لِقَوْلِي حَافِظًا لَيْسَ نَاسِبِيَا

(7) فَمَوْلَاهُ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَإِنِّي

بِهِ لَكُمْ دُونَ الْبَرِيَّةِ رَاضِيًا

(8) فَيَا رَبِّ مَنْ وَالِي عَلِيًّا فَوَالِهِ

وَ كُنْ لِلَّذِي عَادِي عَلِيًّا مُعَادِيًا

ص: 52

(9) وَيَا رَبِّ فَانصُرْ ناصِرِيه لِنَصْرِهِمْ

إمام الهدى كالبدر يجلو الدياجيا

(10) وَيَا رَبِّ فَاخْذُلْ خاذليهِ وَكُنْ لَهُمْ

إِذَا وَقَفُوا يَوْمَ الْحِسَابِ مُكافياً

### ترجمه اشعار حسان بن ثابت

1. آیا نمی دانید که محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کنار درختان غدیر خم به حالت ندا ایستاد.
  2. و این در حالی بود که جبرئیل از طرف خداوند پیام آورده بود که در این امر سستی ممکن که تو محفوظ خواهی بود.
  3. و آنچه از طرف خداوند بر تو نازل شده به مردم برسان.
  4. و اگر نرسانی و از ظالمان بترسی و از دشمنان حذر کنی رسالت پروردگارت را نرسانده ای.
  5. در اینجا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را بلند کرد و با صدای بلند فرمود:
  6. هرکس از شما که من مولای او هستم و سخن مرا به یاد می سپارد و فراموش نمی کند.
  7. مولای او بعد از من علی است، و من فقط به او - نه به دیگری - به عنوان جانشین خود برای شما راضی هستم.
  8. پروردگارا هر کس علی را دوست بدارد او را دوست بدار، و هر کس با علی دشمنی کند او را دشمن بدار.
  9. پروردگارا یاری کنندگان او را یاری فرما به خاطر نصرتشان امام هدایت کننده ای را که در تاریکیها مانند ماه شب چهارده روشنی می بخشد.
  10. پروردگارا خوار کنندگان او را خوار کن و روز قیامت که برای حساب می ایستند خود جزا بده».
- پس از اشعار حسان، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ای حسان، مادامی که با زبانت از ما دفاع می کنی، از سوی روح القدس مؤید خواهی بود.

## نامهای عید غدیر، در روایات

در روایات برای غدیر 70 نام برده شده است که مرحوم علامه کفعمی رضوان الله

تعالی علیه روایات مذکور را به نظم در آورده اند.

1. یَوْمُ إِيدَاءِ خَفَايَا الصُّدُورِ وَ مُضْمَرَاتِ الْأُمُورِ (1).

روز آشکار شدن آنچه در سینه ها پنهان بود و آن کارهایی که از دیده ها پنهان.

2. یَوْمُ إِبْلَاءِ السَّرَائِرِ. (2).

روز فاش شدن توطئه های پشت پرده.

3. یَوْمُ إِدْرِيسَ. (3).

روز ادريس پیامبر.

4. یَوْمُ إِسْتِرَاحَةِ الْمُؤْمِنِينَ. (4).

روز آسایش مؤمنان.

5. یَوْمُ إِطْعَامِ الطَّعَامِ. (5).

روز طعام دادن.

6. یَوْمُ إِظْهَارِ الْمَصُونِ مِنَ الْمَكْنُونِ. (6).

روز افشای رازی که در نهان نگه داشته می شد.

7. یَوْمُ إِكْتِنَارِ الصَّلَاةِ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. (7).

روز زیاد درود فرستادن بر محمد و آل محمد.

ص: 54

---

1- 83. اقبال، 474.

2- 84. اقبال، 474.

3- 85. اقبال، ص 464 و آمده است: «و یَوْمُ قَبُولِ الْأَعْمَالِ.. وَ یَوْمُ تَقْبُلِ أَعْمَالِ الشَّيْعَةِ وَ مُحِبِّي آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ».

4- 86. متن خطبه.

5-87. اقبال، 464.

6-88. وسائل، ج 7، باب 14، ص 326، ح 10.

7-89. اقبال، 464.

8. هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي اكْتَمَلَ اللَّهُ بِهِ الدِّينَ. (1).

روز غدیر، روزی است که خداوند، به وسیله ی آن، دین را کامل ساخت.

9. هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَزِيدُ اللَّهُ فِي حَالِ مَنْ عَبَدَ فِيهِ. وَوَسَعَ عَلَي عِيَالِهِ وَنَفْسِهِ وَإِخْوَانِهِ وَيُعْتَقُهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ. (2).

آن، روزی است که خداوند بر توان کسی که او را عبادت کند می افزاید. و همین گونه کسی که بر خویش و خانواده اش وسعت در زندگی ایجاد کند و خدا او را از آتش رهایی می بخشد.

10. يَوْمُ الْإِزْشَادِ. (3).

روز راهنمایی کردن است.

11. يَوْمُ الْإِيضَاحِ وَالْإِفْصَاحِ وَالْكَشْفِ عَنِ الْمَقَامِ الصُّرَاحِ. (4).

روز بیان کردن، آشکار ساختن و پرده برگرفتن از مرتبت خالص و پیراسته است. (مقصود: پرده برگرفتن از مقام امامت است).

12. يَوْمُ الْأَمْنِ الْمَأْمُونِ. (5).

روز آسودگی پاس داشته شده است.

13. يَوْمُ الْبُرْهَانِ. (6).

روز دلیل استوار.

14. يَوْمُ الْبِشَارَةِ. (7).

روز مژده دادن است.

15. يَوْمُ الْبَيَانِ عَنِ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ. (8).

روز بیان بنیادهای پایدار ایمان.

ص: 55

---

1-90. وسائل، ج 7، ص 327 ح 4.

2-91. اقبال 466.

3-92. وسائل، ج 7 ص 325 ح 7.

4-93. وسائل، ج 7 ص 325 ح 7.



5-94. وسائل، ج 10 ص 302 ح 1.

6-95. متن خطبه امير المؤمنين عليه السلام درباره ي غدیر (آرمان غدیر).

7-96. متن خطبه امير المؤمنين عليه السلام درباره ي غدیر (آرمان غدیر).

8-97. اقبال، 464.

16. يَوْمُ التَّبَسُّمِ فِي وُجُوهِ النَّاسِ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ. (1).

روز لبخند زدن در چهره ی مؤمنان.

17. يَوْمُ تَبْيَانِ الْعُقُودِ عَنِ النَّفَاقِ وَالْجُحُودِ. (2).

روز روشنگری پیمان ها از دورویها و انکارهای آگاهانه.

18. يَوْمُ تَحْطِيطِ الْوِزْرِ. (3).

روز ریزش گناه.

19. يَوْمُ تَرْكِ الْكِبَائِرِ وَالذُّنُوبِ. (4).

روز رها کردن گناهان بزرگ و وانهادن نافرمانیها.

20. يَوْمُ التَّرَكِّيَةِ. (5).

روز پیراستن.

21. يَوْمُ تَطْطِيرِ الصَّمَائِمِينَ. (6).

روز افطاری دادن به روزه داران.

22. يَوْمُ تَنْفِيسِ الْكُرْبِ. (7).

روز زدودن دشواریها.

23. يَوْمُ التَّوَدُّدِ. (8).

روز مهر ورزیدن.

24. هُوَ يَوْمُ التَّهْنِئَةِ. (9).

روز تبریک گفتن.

25. الْجَمْعُ الْمَشْهُودِ. (10).

روز اجتماع گواه گرفته شده.

26. يَوْمُ الْحَبَاءِ وَالْعَطِيَّةِ. (11).

- 
- 1- 98. اقبال، 464.
  - 2- 99. اقبال، 464.
  - 3- 100. اقبال، 464.
  - 4- 101. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام در باره ي غدیر (آرمان غدیر).
  - 5- 102. اقبال، 464.
  - 6- 103. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام در باره ي غدیر (آرمان غدیر).
  - 7- 104. اقبال، 464.
  - 8- 105. تهذيب، ج 3 ص 143 ح 1.
  - 9- 106. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام در باره ي غدیر (آرمان غدیر).
  - 10- 107. اقبال، 464.
  - 11- 108. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام در باره ي غدیر (آرمان غدیر).

27. يَوْمُ دَحْرِ الشَّيْطَانِ. (1).

روز راندن شیطان.

28. يَوْمُ الدَّلِيلِ عَلَي الرُّوَادِ. (2).

روز ارائه ی دلیل درباره ی راهنمایان.

29. يَوْمُ الدَّوْحِ. (3).

روز گرد آمدن پیرامون درختان تنومند.

30. ذَنْبُهُمْ مَغْفُورًا. (4).

روزی است که گناه شیعیان آمرزیده می شود.

31. رُفِعَتِ الدَّرَجُ. (5).

روزی که نردبان تکامل برافراشته شد.

32. يَوْمُ الرِّضَا. (6).

روز خشنودی.

33. هُوَ يَوْمُ الزِّيَّاتَةِ. (7).

آن روز، روز آراستن است.

34. يَوْمُ السَّبْقَةِ. (8).

روز پیشی گرفتن.

35. يَوْمُ الشَّاهِدِ وَالْمَشْهُودِ. (9).

روز گواه و گواه گرفته شده.

36. يَوْمُ الشَّرْطِ الْمَشْرُوطِ. (10).

روز شرط نهاده شده.

37. يَوْمُ شَمْعُونَ. (11).

- 
- 1-109. اقبال، 464.
  - 2-110. اقبال، 464.
  - 3-111. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام در باره ي غدیر (آرمان غدیر).
  - 4-112. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام در باره ي غدیر (آرمان غدیر).
  - 5-113. اقبال، 464.
  - 6-114. اقبال، 464.
  - 7-115. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام در باره ي غدیر (آرمان غدیر).
  - 8-75. اقبال، 464.
  - 9-76. اقبال، 464.
  - 10-77. اقبال، 464.
  - 11-78. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام در باره ي غدیر (آرمان غدیر).

38. يَوْمٌ شَيْثٍ. (1).

روز «شيث»، وصي حضرت آدم علي نبينا و آله و عليه السلام.

39. شَيْدَ اللَّهِ بِهِ الْإِسْلَامُ وَ أَظْهَرَ بِهِ مَنَازَ الدِّينِ. (2).

روزي که خداوند، به وسيله ي آن اسلام را استوار ساخت و نشان درخشان دين را آشکار کرد.

40. يَوْمُ الصَّفْحِ عَنِ مُذْنِبِي شَيْعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِ. (3).

روز چشم پوشي و گذشت از گناهکاران شيعيان اميرالمؤمنين سلام الله عليه.

41. يَوْمُ صِيَامٍ وَقِيَامٍ وَصِلَةِ الْإِخْوَانِ. (4).

روز روزه داشتن و نماز خواندن و پيوند با برادران ديني.

42. يَوْمُ طَلَبِ الزِّيَادَةِ. (5).

روز خواستن افزونيهاست.

43. يَوْمُ الْعِبَادَةِ. (6).

روز عبادت کردن.

44. عَمَلُهُمْ مَقْبُولًا. (7).

روزي که اعمال شيعيان، پذيرفته مي شود.

45. يَوْمُ الْعَهْدِ الْمُعْهُودِ. (8).

روز پيمان نهاده شده.

46. يَوْمُ عِيدِ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (9).

روز عيد اهل بيت محمد صلي الله عليه و آله.

47. يَوْمُ عِيدِ وَفَرِحٍ وَ سُرُورٍ. (10).

روز عيد، شادماني و سرور.

1-79. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام در باره ي غدير (آرمان غدير).

2-80. اقبال، 474.

3-81. اقبال، 474.

4-82. اقبال، 474.

5-83. اقبال، 474.

6-84. اقبال، 474.

7-85. اقبال، ص 464 و آمده است: «وَيَوْمَ قَبُولِ الْأَعْمَالِ.. وَ يَوْمَ تُقْبَلُ أَعْمَالُ الشَّيْعَةِ وَ مُجِبِّي آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله».

8-86. متن خطبه.

9-87. اقبال، 464.

10-88. وسائل، ج 7، باب 14، ص 326، ح 10.

48. وَالْعِيدُ الْأَكْبَرُ. (1).

بزرگترین عید.

49. عِيدُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ. (2).

بزرگترین عید خداوند.

گفتنی است که: در روایات، عید غدیر، اکبر اعیاد، افضل اعیاد، (3) اشرف اعیاد، (4) و اعظم، (5) اعیاد اسلامی شمرده شده است. و در برخی از روایات رسیده که آن عید، در آسمان، مشهورتر از زمین است. در چنین روایاتی، واژه ی «أَشْهَرُ» به کار رفته. (6).

50. يَوْمُ الْفُضْلِ. (7).

روز جدایی حق و باطل (روز داوری).

51. فِيهِ وَقَعَ الْفَرْجُ. (8).

روز گشایش.

52. يَوْمٌ فِيهِ مَرَضَةُ الرَّحْمَنِ. (9).

روز خشنودی خدای رحمان.

53. كَالْقَمَرِ بَيْنَ الْكَوَاكِبِ. (10).

روزی که در میان عیدها بسان ماه در بین ستاره هاست.

54. يَوْمٌ لَبَسَ الثِّيَابِ وَنَزَعَ السَّوَادِ. (11).

روز پوشیدن جامه های شایسته و افکندن لباسهای سیاه.

55. يَوْمُ الْمُتَاجِرَةِ. (12).

روز داد و ستد با خداست.

ص: 59

---

1- 89. اقبال، 464.

2- 90. وسائل، ج 7، ص 327 ح 4.

3- 91. اقبال 466.



- 4-92. وسائل، ج 7 ص 325 ح 7.
- 5-93. وسائل، ج 7 ص 325 ح 7.
- 6-94. وسائل، ج 10 ص 302 ح 1.
- 7-95. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام در باره ي غدیر (آرمان غدیر).
- 8-96. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام در باره ي غدیر (آرمان غدیر).
- 9-97. اقبال، 464.
- 10-98. اقبال، 464.
- 11-99. اقبال، 464.
- 12-100. اقبال، 464.

56. يَوْمُ مِحْنَةِ الْعِبَادِ. (1).

روز آزمایش بندگان.

57. يَوْمُ مَرْغَمَةِ الشَّيْطَانِ. (2).

روز ناخرسند گشتن شیطان است.

58. يَوْمُ الْمَلَائِئِ الْأَعْلَى. (3).

روز فرشتگان والا.

59. يَوْمُ الْمَوْقِفِ الْعَظِيمِ. (4).

روز بازپرسی بزرگ.

60. يَوْمُ الْمِيثَاقِ الْمَأْخُوذِ. (5).

روز پیمان گرفته شده.

61. يَوْمُ النَّبَأِ الْعَظِيمِ. (6).

روز خبر بزرگ.

62. يَوْمُ نَشْرِ الْعِلْمِ. (7).

روز گسترش دانش.

63. يَوْمُ النَّصُوصِ عَلِيٍّ أَهْلِ الْخُصُوصِ. (8).

روز ارائه ی سخنهای روشن درباره ی ویژگان.

64. يَوْمُ نَفْيِ الْغُمُومِ وَالْهُمُومِ. (9).

روز زدودن اندوه ها و غصه ها.

ص: 60

---

1- 101. متن خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ی غدیر (آرمان غدیر).

2- 102. اقبال، 464.

- 3-103. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام در باره ي غدیر (آرمان غدیر).  
4-104. اقبال، 464.
- 5-105. تهذيب، ج 3 ص 143 ح 1.
- 6-106. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام در باره ي غدیر (آرمان غدیر).  
7-107. اقبال، 464.
- 8-108. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام در باره ي غدیر (آرمان غدیر).  
9-109. اقبال، 464.

65. يَوْمُ الْوُصُولِ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ. (1).

روز دست یافتن به رحمت خداوند است.

66. وَضَحَّتِ الْحُجَّجُ. (2).

روزي است که حجتها آشکار گشت.

67. يَوْمُ هُودٍ. (3).

روز هود است.

68. يَوْمٌ يُسْتَجَابُ فِيهِ الدُّعَاءُ. (4).

روزي است که دعا در آن مستجاب مي گردد.

69. يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ سَعْيَ الشَّيْخَةِ مَشْكُوراً. (5).

روزي است که خداوند، تلاش شيعه را در آن سپاسگزاري کرده است.

70. يَوْمُ يَوْشَعَ. (6).

روز يوشع.

ص: 61

---

1- 110. اقبال، 464.

2- 111. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام درباره ي غدير (آرمان غدير).

3- 112. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام درباره ي غدير (آرمان غدير).

4- 113. اقبال، 464.

5- 114. اقبال، 464.

6- 115. متن خطبه اميرالمؤمنين عليه السلام درباره ي غدير (آرمان غدير).

## اشاره

تقی الدین ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد بن صالح عاملی، مشهور به: «کفعمی» صاحب «مصباح کفعمی» از علمای لبنان و شخصیت‌های برجسته ی جهان تشیع، در «کفعم» از قصبات جبل عامل لبنان دیده به جهان گشود، در حدود 50 اثر ارزشمند از خود به یادگار نهاد، که از مشهورترین آنها: «مصباح» و «البلد الامین» می باشد.

همه ی بزرگان از او به عظمت یاد کرده، علم و زهد و تقوی و جامعیت و وثاقت او را ستوده اند. علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی از قرائنی به دست آورده که تولّد کفعمی به سال 828 ه (حدوداً) بوده، و از کشف الظنون نقل کرده که وفاتش به سال 905 ه بوده است.

قبر شریفش در روستای «جبشیت» از دهات جبل عامل زیارتگاه خاصّ و عام است. (1).

## نام های منظوم عید غدیر

### متن عربی اشعار مرحوم علامه شیخ کفعمی

هَنِيئاً هَنِيئاً لِيَوْمِ الْغَدِيرِ

وَيَوْمِ النُّصُوصِ وَيَوْمِ السُّرُورِ

وَيَوْمِ الْكَمَالِ لِدِينِ الْإِلَهِ

وَإِتْمَامِ نِعْمَةِ رَبِّ غُفُورِ

ص: 62

وَيَوْمِ الدَّلِيلِ عَلَيِ المُرْتَضِي

وَيَوْمِ البَيَانِ لِكشْفِ الضَّمِيرِ

وَيَوْمِ الرِّشَادِ وَإِبْدَاءِ مَا

تَجِنُّ بِهِ مُضَمَّرَاتِ الصُّدُورِ

وَيَوْمِ الأَمَانِ وَيَوْمِ النَّجَاةِ

وَيَوْمِ التَّعَاطُفِ يَوْمِ الحُبُورِ

وَيَوْمِ الصَّلَاةِ وَيَوْمِ الرِّكَاةِ

وَيَوْمِ الصِّيَامِ وَيَوْمِ الفُطُورِ

وَيَوْمِ العَقُودِ وَيَوْمِ الشَّهُودِ

وَيَوْمِ العُهُودِ لِصِنُوقِ البَشِيرِ

وَيَوْمِ الطَّعَامِ وَيَوْمِ الشَّرَابِ

وَيَوْمِ اللِّبَاسِ وَيَوْمِ التُّحُورِ

وَيَوْمِ تَوَاصُلِ أَرْحَامِكُمْ

وَيَوْمِ العَطَاءِ وَبِرِّ الفَقِيرِ

وَيَوْمِ لِسِيثِ وَيَوْمِ لِهُودِ

وَيَوْمِ لِأَدْرِيسِ مَا مِنْ نَكِيرِ

وَيَوْمِ نِجَاةِ النَّبِيِّ الحَلِيلِ

مِنَ النَّارِ ذَاتِ وَقُودِ السَّعِيرِ

وَيَوْمِ الظُّهُورِ عَلَيِ السَّامِرِيِّ

وَإِغْرَاقِ فِرْعَوْنَ أَهْلِ الفُجُورِ

وَيَوْمِ لِمُوسَى وَعِيسَى مَعاً

وَيَوْمِ سُلَيْمَانَ مِنْ غَيْرِ ضَيْرٍ

وَيَوْمِ الْوَصِيَّةِ لِلْأَنْبِيَاءِ

عَلَى الْأَوْصِيَاءِ بِكُلِّ الدُّهُورِ

وَيَوْمِ انْكِشَافِ الْمَقَامِ الصَّرَاحِ

وَإيضاحِ بُرْهَانِ سِرِّ الْأُمُورِ

وَيَوْمِ الْجَزَاءِ وَحَطِّ الْإِنَامِ

وَيَوْمِ الْحَبَاوَةِ لِلْمُسْتَمِيرِ

وَيَوْمِ الْبِشَارَةِ يَوْمِ الدُّعَاءِ

وَعِيدِ الْإِلَهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ

وَيَوْمِ اسْتِمَامِ أَرْبِجِ الْمُسُوكِ

وَعَنْبَرِهَا وَأَرْبِجِ الْعَبِيرِ

وَيَوْمِ مُصَافِحَةِ الْمُؤْمِنِينَ

وَيَوْمِ التَّخْلُصِ مِنْ كُلِّ ضَيْرٍ

وَيَوْمِ الدَّلِيلِ عَلَى الرَّائِدِينَ

وَفِتْنَةِ عَبْدٍ وَيَوْمِ الظُّهُورِ

وَيَوْمِ انْعِتَاقِ رِقَابِ جَنَّتْ

مِنَ النَّارِ يَا صَاحِ ذَاتِ السَّعِيرِ

وَيَوْمِ النَّبِيِّ وَيَوْمِ الْوَصِيِّ

وَيَوْمِ الْأئِمَّةِ يَوْمِ الْأَمِيرِ

وَيَوْمِ الْفَلَاحِ وَيَوْمِ النَّجَاحِ

وَيَوْمِ الصَّلَاحِ لِكُلِّ الْأُمُورِ

وَيَوْمَ التَّهَانِي وَيَوْمَ الرِّضَا

وَيَوْمَ اسْتِزَادَةَ رَبِّ شَكُورٍ

وَيَوْمَ اسْتِرَاحَةِ أَهْلِ الْوِلَاءِ

وَيَوْمَ التَّجَارَةِ أَهْلِ الْأَجُورِ

وَيَوْمَ الزِّيَارَةِ لِلْمُؤْمِنِينَ

وَيَوْمَ ابْتِسَامِ ثَنَائِيَا الثُّغُورِ

وَيَوْمَ التَّوَدُّدِ لِلْأَوْلِيَاءِ

وَإِلْبَاسِ إِبْلِيسَ ثَوْبِ الدُّحُورِ

وَيَوْمَ ازْتِغَامِ أَنْوْفِ الْعَدِيِّ

وَيَوْمَ الْقَبُولِ وَجَبْرِ الْكَسِيرِ

ص: 63



وَيَوْمَ الْعِبَادَةِ يَوْمَ الْوُصُولِ  
إِلَى رَحْمَاتِ الْعَلِيِّ الْقَدِيرِ  
وَيَوْمَ السَّلَامِ عَلَيَّ الْمُصْطَفِيِّ  
وَعِزَّتِهِ الْأَطْهَرِينَ الْبُدُورِ  
وَيَوْمَ الْأَمَارَةِ لِلْمُرْتَضِيِّ  
أَبِي الْحَسَنِ إِمَامِ الْأَمِيرِ  
وَيَوْمَ اشْتِرَاطِ وِلَايَةِ الْوَصِيِّ  
عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْغَدِيرِ  
وَيَوْمَ زِيَادَةِ مَا يُنْفِقُونَ  
بِمِائَةِ أَلْفٍ خَلَّتْ مِنْ نَظِيرِ  
وَيَوْمَ الْمَعَارِجِ فِي وَقْعِهَا  
وَأَنْبَاءِ فَضْلِ عَظِيمِ كَبِيرِ  
فَهَذَا الْإِمَامِ الْعَدِيمِ النَّظِيرِ  
وَآتَى يَكُونُ لَهُ مِنْ نَظِيرِ

### ترجمه اشعار مرحوم علامه ی کفعمی

1. خرّم و مبارک باد روز غدیر، روز بهروزی و شادمانی.
2. روز کامل شدن دین خدا، روز تمامیت نعمت پروردگار بخشنده.
3. روز راهنمایی شدن (خلق) به سوی علی مرتضی، و روز اظهار و آشکار شدن آنچه پنهان بود.
4. روز هوشیاری و آگاهی و روز آشکار شدن آنچه در سینه ها پنهان بود.
5. روز امنیت، روز رهایی، روز مهربانی کردن به یکدیگر و روز خوشحالی.

6. روز نماز خواندن و زکات دادن و احیاء آنها و روز روزه داشتن و روز گشودن روزه است.
7. روز پیوندها و روز شاهدان است، روز پیمانها برای برادر پیامبر صلی الله علیه و آله است.
8. روز اطعام کردن و سیراب کردن دیگران، و روز لباس پوشاندن به دیگران و روز قربانی است.
9. روز صله ی رحم نمودن، و روز بخشش و نیکی به فقرا می باشد.
10. روز به خلافت رسیدن حضرت شیث و هود، و روز بخلافت رسیدن حضرت ادريس عليه السَّلام و کسی منکر این مطلب نیست.
11. روز نجات و رهائی حضرت ابراهیم خلیل از آتش برافروخته شده است.
12. روز مسلط شدن بر سامری
13. و روز غرق شدن فرعون است که اهل گناه بود.
14. روز پیروزی حضرت موسی و عیسی است و روز پیروزی سلیمان بدون آنکه به او آسیبی برسد.

15. روزي است پیامبران الهي در همه دورانها اوصيائي خود را معين کردند.
16. روز آشکار شدن مقام پاك و خالص امامت و روز روشن شدن دليل اسرار کارهاست.
17. روز نوید دادن و روز نیایش است و روز عيد خداوند بلند مرتبه ي بزرگ است.
18. روز بوئیدن بوي خوش مُشك و عنبر و روز استشمام بوي خوش عبير است.
19. روز دست دادن دو مؤمن با يكدیگر و روز خلاصي و رهائي از هر ناراحتي است.
20. روز ارائه دليل درباره ي راهنمایان و پیشوایان و روز آزمایش بندگان و روز آشکار شدن حق است.
21. روز آزادي بندگان گنهكار از آتش است، اي كسي كه اهل دوزخ هستي.
22. روز پیامبر صلي الله عليه و آله و روز وصي اوست، روز امامان و روز اميرالمؤمنين است.
23. روز رستگاري، روز پيروي، روز خير و صلاح براي همه کارهاست.
24. روز لذت بردن و خوشحال شدن و روز خشنودي است، روز طلب زيادي نعمت از خداوند تشكر کننده است.
25. روز استراحت شيعيان و روز تجارت معنوي براي طالبان اجر است.
26. روز زيارت و دیدار مؤمنين است و روز شادي و خنده است به طوري كه دندانهاي پيشين نمايان شود.
27. روز اظهار دوستي با اولياء خدا و روزي است كه به شيطان لباس ذلت پوشانده شد.
28. روز خوار شدن دشمنان و روز قبول شدن اعمال و جبران شكستها بوسيله ي خداوند.
29. روز عبادت و روز رسيدن به رحمتهاي خداوند بلند مرتبه ي قادر و توانا است.
30. روز سلام دادن بر پیامبر صلي الله عليه و آله و خاندان پاك و مطهر او كه همچون ماه شب چهارده مي باشند.
31. روز امير شدن حضرت مرتضي علي عليه السلام كه پدر امام حسن و امام حسين است و پیشوائي است كه پادشاه است.
32. روزي است كه ولايت وصي شرط (ايمان) شد بر مؤمنان در روز عيد غدیر.
33. روزي است كه در برابر آنچه انفاق شود صد هزار برابر پاداش دارد كه مانند ندارد.
34. روز صعود به آسمان هفتم و روز آشكار كردن فضيلت درخشنده بزرگ است.
35. پس اين بزرگوار پیشوائي است بي نظير و كجا مي توان براي او مثل و مانندي پيدا شود.



شاعر شيعه مذهب قرن چهارم هجري.

اولين شعر فارسي در مدح مولا اميرالمؤمنين حضرت علي بن ابيطالب عليه السلام

سخني با اهل سنت

فهم کن گر مؤمني فضل اميرالمؤمنين

فضل حيدر شير يزدان مرتضاي (ع) پاکدين

فضل آنکس کز پيمبر (ص) بگذري فاضل تر اوست

فضل آن رکن مسلماني امام الممتقين

فضل زين الأصفيا، داماد فخر انبيا (ص)

کافر يدش خالق خلق آفرين از آفرين

اي نواصب گر نداني فضل سر ذوالجلال

آيت «قربي» نکه کن وان «اصحاب اليمين»

«قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ» برخوان ور نداني گوش دار

لعنت يزدان بين از «تَبْتَهْلُ» تا «کاذبين»

«لا فتی الا علي» برخوان و تفسيرش بدان

يا که گفت و يا که داند گفت جز «روح الامين»؟

آن نبي (ص) وز انبيا کس ني به علم او را نظير

وين ولي (ع) وز اوليا کس ني به فضل او را قرين

آن چراغ عالم آمد وز همه عالم بديع

وين امام امت آمد وز همه امت گزين

آن قوام علم و حکمت چون مبارک بي قوام

وین معین دین و دنیا وز منازل بی معین  
از مُتابع گشتن او «حور» یابی با «بهشت»  
وز مخالف گشتن او «وکیل» یابی با «آنین»  
ای بدست دیو ملعون، سال و مه گشته اسیر  
تکیه کرده بر گمان، برگشته از «عَيْنُ الْيَقِين»  
گر نجات خویش خواهی در سفینه ی نوح شو  
چند باشی چون رهی تو بینوای دل رهین  
دامن اولاد حیدر (ع) گیر و از طوفان مترس  
گرد کشتی گیر و بنشان این فَرَع اندر پسین

ص: 66

گر نیاسایی تو هرگز روزه نگشایی به روز  
وز نماز شب همیدون ریش گردانی جبین  
بی تولی بر علیّ (ع) و آل او دوزخ تراست  
خوار بی تسلیمی از تسنیم و از خلد برین  
هر کسی کو دل به نقص مرتضی (ع) معیوب کرد  
نیست آنکس بر دل پیغمبر (ص) مکّی مکین  
ای بکرسی برنشسته «آیة الکرسی» بدست  
نیش زنبوران نگه کن پیش خوان انگین  
گر به تخت و گاه و کرسی غره خواهی گشت خیز  
سجده کن کرسی گران را در نگارستان چین  
سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر (ص) گذشت  
سیر شد منبر ز نام و خوی سگین و تگین  
منبری کالوده گشت از پای مروان و یزید  
حقّ صادق کی شناسد وان زین العابدین  
مرتضی و آل او با ما چه کردند ای دریغ  
یا چه خلعت یافتیم از معتصم یا مستعین  
کان همه مقتول و مسمومند و مجروح از جهان  
وین همه میمون و منصورند امیرالفاستقین  
ای «کسائی» هیچ مندیش از نواصب وز عدو  
تا چنین گویی مناقب دل چرا داری حزین؟  
غدیر در شعر فارسی، ص 125 تا 123.





محمد حسين نظري نيشابوري متوفي 1021 هجري قمري.

قصيده اي شيوا و زيبا در فضائل و مناقب مولاي متقيان (ع)

مضمون تعدادي از آيات و احاديث و روايات

نبي (ص) كه معجز ماه دو پيكر آورده

مثال نور خود و نور حيدر آورده

فراز منبر يوم الغدير اين رمزست

كه سر ز جيب محمد علي بر آورده

حديث «لحمك لحمي» بيان اين معني ست

كه بر لسان مبارك پيمبر آورده

خدای از آدمشان تا آل عبد مناف

بصلب پاك و بطن مطهر آورده

هم از سرايت اين نور آل زهرا(س) را

نبي (ص) بزير عبا با علي (ع) در آورده

بآب زمزم و خاك صفا سرشته گلش

حقش بحلمت و عفت مخمر آورده

نهاده وقت ولادت بخاك كعبه جبين

نياز و بندگي از بطن مادر آورده

خديجه نور نبي (ص) ديده در جبين علي (ع)

بشادمانی داماد دختر آورده

بعرس فاطمه (س) و مرتضي نثار ملك

درخت هاي جنان حله ها بر آورده

درخت طويي اسناد جنت و انهار

برون به نام محبان حيدر آورده

سزد كه خاك كشد آفتاب اندر چشم

ز معدني كه چو سبطين گوهر آورده

درون قبه ي بيضاست جاي ذوي القرني

ز عرش آل عبا رخت برتر آورده

علي (ع) بجاي سرست از جسد پيمبر (ص) را

كه صحتش همه راي منور آورده

بر او بسبقت اسلام كس مقدم نيست

به بعثت نبي (ص) ايمان برابر آورده

هزار شاهد عادل به مجمع اسلام

بدعوي «انا صديق اكبر» آورده

ص: 68

نبی (ص) به کودکی اسلام کرده تعلیمش

نه همچو غیر بایمانش کافر آورده

به دوستکامی این باده از لبان حبیب

کرامتی ست که ساقی کوثر آورده

ز قول ثابت «لولا علی» به رجم نسا

بفضل خویش مثالی مقرر آورده

ندای «بخ بخ لك يا علي مولاي»

گواه نص ولایت بمحضر آورده

بیان صفدر کرار عسکر فرار

بشرح واقعه ی حرب خیبر آورده

نبی (ص) بوقت مؤاخات و عزت اصحاب

بلفظ و صدق علی (ع) را برادر آورده

چو بر ولایت او هر نبی شده مبعوث

زمان ازو که درین کار بهتر آورده

وصی کسی ست که تجهیز مصطفی کرده

نه آن که میل بمحراب و منبر آورده

گشایش از در دیگر مجو بحکم خدا

که غیر باب علی (ع) را بگل بر آورده

کسی ز آتش دوزخ بری نخواهد ماند

مگر کسی که تولا به حیدر آورده

خلاف نیست روا در خلیفه بی که نبیش

«خلیفتی و خلیلی» مکرر آورده

امام اوست که در تن حیات موتی را

چو عیسی از نفس روح پرور آورده

ز بس محبتِ سگانِ آسمان، ایزد

بشکل او ملکی را مصور آورده

مقام مجد گرفته بعرش علیین

لوای حمد بصحرای محشر آورده

چگونه نور کسی را بگل توان اندود

که آفتاب فرو رفته را بر آورده

چگونه قول کسی را توان بنخاک انداخت

که سنگ ریزه گرفته ست و گوهر آورده

همای همت زوج بتول آن مرغی ست

که دولت دو جهان زیر شهپر آورده

بیان نسبت خود کرده با خلیل علی (ع)

برون ز کعبه صنم های آزر آورده

خدا دوازده تن را ز عترت اطهار

امام خلق جهان تا بمحشر آورده

کسی که پی به امام زمان همی نبرد

رسول صادقش از خیل کافر آورده

تویی امام که اقرار بر امامت تو

صهیب و جابر و سلمان و بوذر آورده

نه والي يي که به حقيّت ولايت خويش

سجل به مُهر رئيس و توانگر آورده

خدا محبت آل تو کرده فرض و ترا

بايت الوالارحام سرور آورده

زبير و طلحه که از بيعت برون شده اند

اجل بنزد خداشان مکرر آورده

قضاي چرخ بر آن جاهلي زند خنده

که در مشاوره حرف مزور آورده

همان که خسته ي اشرار کرده عثمان را

عزا نهاده پاداش و لشکر آورده

ص: 69

سگان دشت بر او گر کنند نوحه سزااست

مخدرات رسول از حرم بر آورده

سپه که خوانده بچنگ جمل زبیر عوام

کف خسی بسر راه صرصر آورده

معاویه که سبب گشته حرب صفین را

صف غزال بچنگ غضنفر آورده

معاندان ترا نیست مغفرت که رسول (ص)

به تو محاربه با خود برابر آورده

مگوي خال که خال نبي (ص) بکتف نبي ست

نه قرحه بي که سزاوار نشتر آورده

نزاع و صلح تو میزان باطل و حق ست

که بهر دوزخ و فردوس داور آورده

دلیر تیغ نرانم بموي استردن

که یار شیفته مو خال بر سر آورده

خوشا علي (ع) که چنان در نماز محو شده

که سجده با الم زخم منکر آورده

عجایب این که بشکل خود و لباس نبي (ص)

بکفن و دفن خود اعرابي بي در آورده

نموده مرده و زنده دو تن به يك صورت

ز يك حقيقت مخفي دو پيكر آورده

میان احمد (ص) و حیدر (ع) تمیز نتوان کرد

درین مقام بیانی سخنور آورده

سخن بپرده علی (ع) گفته در شب معراج

صبحا تهنیه پیش پیمبر (ص) آورده

نبی (ص) ز زله ی شب نیم سبب کرده عیان

ز جیب نیمه ی دیگر علی (ع) بر آورده

ز فکر بوالعجبی های قادر بی چون

به حیرتم که عجایب دو مظهر آورده

هراس نیست ز فوت و فنا «نظیری» را

که پی به چشمه ی خضر و سکندر آورده

کدورت از چه جهت رو دهد محبی را

که از ولای علی (ع) دل منور آورده

چه کم کند ز جلال کسی زیان جهان

که خواجگی ز غلامی قنبر آورده

بنظم آخرت از دست داده دنیا را

فکنده رخت به دریا و گوهر آورده

کسی ز طاعت و خدمت زیان نمی بیند

که هر که تحفه رطب برده شکر آورده

قبول سمع تو کافی ست یا علی ولی

زمانه گوش تمیز از ازل کر آورده

ز آستان تو دورم اگر به بیداری

مرا به واقعه نور تو در بر آورده

از آن شبی که باین خواب گشته ام مسرور

خرد بهر نظرم پایه برتر آورده

بمدحت تو بس این عز که همگنان گویند

برات جایزه بر حوض کوثر آورده

صلت که می طلبد بنده ی ثنا گویت

مناقب تو نگویم که در خور آورده

ص: 70



هنر بس ست همين کز براي ختم سخن

درود پاک بر آل مطهر آورده (1).

### هفته ولایت، عيد غدیر خم

بگشاي چشم و آينه ي کبريا بين

قدر و فضيلت و شرف مرتضي بين

تاريخ را ورق زن و از ليله ي غدیر

تا هفت روز رحمت بي منتهي بين

جشن زفاف حيدر کرار و فاطمه

عقد اخوت علي و مصطفي بين

هم سير در حديث شريف بساط کن

هم آيه ي مبارکه ي ائما بين

هم خطبه ي خلافت شير خدا شنو

هم آيه ي مَبَاهِلَه، هم هل اتي بين

اين هفت روز داده خدا بر تو هفت گنج

اي شيعه دیده وا کن و گنج خدا بين (2).

ص: 71

1- 117. ديوان نظيري نيشابوري، ص 491-494.

2- 118. سرودهاي شادي، ص 537. 18 ذي الحجه: روز غدیر و نزول آيه 3 سوره ي مائده شب 19 ذي الحجه: ازدواج اميرالمؤمنين

(ع) با حضرت زهرا سلام الله عليها بنا بر قول محدث کفعمي و محدث فيض. روز 24 ذي الحجه: روز مَبَاهِلَه و روز نزول آيه ولایت آيه

55 سوره ي مائده و روز نزول آيه تطهير آيه 33 سوره ي احزاب. روز 25 ذي الحجه: روز نزول هل اتي.

آزرم (نعمت)

حماسه ی غدیر ...

«تمام قافله گیرد به جای خویش قرار ...!»

منادیان همه کردند، حکم را تکرار

کویر بود، افق تا افق، گداخته مس

بر آن گداخته مس، کاروان، خطی ز غبار

دمیده مجمر خورشید، بر فراز کویر

وزان شراره فرو تافته، هزار هزار

به نیمروز، تو گفתי که کوره ی خورشید

تمام هستی خود، زی کویر کرده نثار

هوا ستاده که در سینه اش گرفته نفس

نفس نمانده که خود باد، مانده از رفتار

شتاب قافله افزون، که زودتر برسد

به منزلی که مگر، سایه باشد و جو بار

به دور دست نه پیدا، مگر درختی چند

در آن کویر، به مانند قامت زنهار

فراخنای بیابان، چوپیکری خفته

که پاش در افق و، سر به سینه ی گُھسار

به نیمروز به «جُحفه» قرار ممکن نیست

فتاد همهمه در کاروان، که چیست قرار؟

نه کاروان، که ز حج باز گشته انبوهي  
فزون ز دیدن و، افزون تر از حدود شمار  
نه کاروان، که به فرسنگها خطي ممتد  
نود هزار نفر، از پیادگان و سوار  
قبيله هاي عرب، در کنار يکديگر  
رکابدار ني، چون مهاجر و انصار  
نبي (ص) ستاد و بفرمود، تا که گرد آيند  
تمام قافله، از پيش و پس، کران و کنار  
کنار راه، يکي کوه بود و در پائين  
بماند برکه ي باران ابرهاي بهار  
کنار برکه، درختان سالخوردی چند  
که سايبان شده در آن کوير آتشفبار  
بگفت تا که برآرند، از جهاز شتر  
فراز دامنه ي کوه، منبري ستوار  
از آنکه لحظه ي پيشين رسیده بود سروش  
که در رسیده زماني، که حق شود اظهار  
ملازمان همه دیدند- بر نشانه ي وحی-  
عرق نشسته نبي (ص) را، به جبهه و رخسار

شکفته چهره ي پاکش ز التهاب پیام  
زُدوده جلوه ي وحیش، ز روی خسته غبار  
فراز دامنه ي کوه، بر شد و نگرست  
در آن قبایل بسیار، از یمین و یسار  
در آن فراز چه می دید، کس نمی دانست  
کنون بگویمت از آن مناظر و اسرار:  
«گذشته»ها و «کنون» و فضاي «آینده»  
همه معاینه می دید، اندر آن دیدار  
«گذشته» بود ره رفته، مبدأش «مکه»  
که تا «مدینه» همی گشته بود، ره هموار  
«کنون» تجمّع خلق است، اندرین منزل  
که شان به مقصد «آینده» بست، باید بار  
ولیک حوزه ي «آینده» هست جمله جهان:  
رهي به طول ابد، رهنمودي اش دشوار  
هر آنچه طی شده زین پیشتر، رهي اندک  
هر آنچه مانده از این پس، مسافتي بسیار  
چنان رهي ست فرا پیش و، وقت رهبر تنگ  
کراسزاست، که بر کاروان شود سالار؟  
چنین «گذشته» و «آینده» و «کنون» می دید  
به چشم روشن دل، نقشهای روشن و تار  
به بیست سال و سه، کوشیده بود تا اسلام

رسیده بود به «اکنون»، به یمنِ بس پیکار  
وز آنکه شارع اسلام بود، می دانست  
که هست نهضت او، تازه پای در رفتار  
ز «جاهلیت» پیشین، هنوز آثاری ست  
که گاه جلوه کند آشکار، آن آثار  
هنوز دوره ی تعلیم، خود نگشته تمام  
که تا پدید شود راه و چاه و گلبن و خار  
اگر چه هست در اسلام، اصل آزادی  
و در «امور» به سُورند، مردمان مختار  
ولیک قاعده را نیز هست، استئنا  
کزین خلاف، شود قاعده بسی سُتوار  
به ویژه آنکه کمین کرده اند در ره خلق  
بسا به چهره شبان و، به سیرت گفتار  
که هست نهضت اسلام، چون نهالی خُرد  
که باغبان طلبد، تا نهالُ آرد بار  
نهالُ نهضت اسلام و، باغبانُ رهبر  
و بار، مردم آزاد و، چشم و دلُ بیدار  
وز آنکه مرحله ی رهبری، هنوز به جاست  
تمام نیست هدایت، در این زمان ناچار  
به یمنِ تربیت آنکه که ریشه کرد درخت  
به بار آید و، نقصان نیابد از آزار

میان «رهبر» و «حاکم» تفاوتی است عظیم

چنان که هست تفاوت میان «راه» و «سوار»

نخست راه بیاید به سوی مقصد خلق

وزان سپس به سر کاروان، یکی سالار

از آن فراز، در این گونه پرده ها می دید

هزار نقش، که نارم سرود در گفتار

کنون سزاست، یکی راهبر بود حاکم

کنون رواست، همان راهدان بود سردار

کسی که نهضتِ اسلام را شناسد نیک

کسی که در ره حق، بگذرد ز خویش و تبار

ص: 73

کسي که در دل و جانش، ز جاهليت نيست

نه هيچ شعله ي آز و، نه هيچ لگه ي تار

کسي که دانش و آزادگي، از او رويد

چنان که از دل آتش، شود پديد شرار

کسي که در نظرش هيچ نيست، جز انسان

کسي که در دل او نيست هيچ، جز دادار

کسي که هست ستمديده را، بهين ياور

کسي که هست ستم باره را، مهين قهار

کسي که قلعه ي «خير» گشوده است به دست

به جنگِ «بدر» ز اهريمانان کشيده دمار

کسي که روي نگردانده هيچ گه، از رزم

کسي که در «أحد» از دشمنان نکرده فرار

کسي که هست چو دريا و مي کند توفان

ز اشک چشم يتيم؛ اين شگرف دريابار

کسي که هست چنان چون نبي (ص)، به قول و عمل

کسي که جان گرامي، به حق کند ايثار

کسي که خفت به جاي نبي (ص)، در آن شب خوف

درون مهلکه تا جان کند به دوست، نثار

کسي که نيست جدا از فروغ علم نبي (ص)

چنان که نيست ز آتش جدا، شراره ي نار

به ويژه آنکه سرورش آمده است لحظه ي پيش

که بیش از این پشاید درنگ، در این کار  
از آن فراز، علی (ع) را بخواند در بر خویش  
«وصی» (ع) کنار «نبی» (ص) آمد و گرفت قرار  
فراز دست نبی (ص) شد، علی (ع) که تا بینند  
به دست قائد اسلام، مظہری ز شعار  
گرفت دست علی (ع) و، نمود بر همه خلق  
که اینک آنکه شما راست رهبر و سردار  
هر آنکه را که بدم مقتدا و پیغمبر  
علی ست (ع) زین سپس او را، امیر و حکم گذار  
و دیعت ست شما را، ز من دو شیء گران  
که هست ارزششان بیشتر ز هر مقدار  
یکی کلام خدا و، دگر حریم رسول (ص)  
که نیستند جدا، این دو، تا به روز شمار  
وگر ز دست نهید این دو را، یقین دانم  
که نیست بهره شما را، به غیر رنج و مرار  
علی ست (ع) آنکه شما راست، زین سپس رهبر  
علی ست (ع) آنکه شما راست، زین سپس سردار  
گذشته است از آن روز، روزگارِ دراز  
گذشته است بسی ماه و سال و لیل و نهار  
ولیک بیعت آن روز، همچنان برجاست  
چو آفتاب، که نازد گسش کند انکار



«غدیر» چشمه ی پاکي ست، در دل تاریخ

روان به بسترِ آینده، ني به وادي پار

هماره تا که بُود حق، برابر باطل

هماره تا که تحرک بُود، بري ز قرار

پیام صحنه ی آن روز، بانگ آزادي ست

طنین فکنده در آفاقِ هستي و اعصار

در خلوتِ علي (ع)، ص 128 تا 121.

ص: 74

## ابن یمن (فریومدی)

اوست مولانا به فرمان خدا

مقتدای اهل عالم چون گذشت از مصطفی (ص)

ابن عمّ مصطفی (ص) را دان علی (ع) مرتضی

آن علی (ع) اسم و مسمی کز علوّ مرتبت

اوج گردون با جنابش ارض باشد با سما

آنکه از مغرب به مشرق کرد رجعت آفتاب

تا نماز با نیاز او نیفتد در قضا

آنکه نسبت خرقه را یکسر بدرگاهش برند

سالکان راه حق از اولیاء و اتقیا

وانکه می زبید که روح الله ز بهر افتخار

نوبت صیثش زند فوق السموات العلا

اوست مولانا بفرمانی که از حق ناطق است

چون توان منکر شدن در شأن او مَنْ کُنْتُ را

بر جهان جاهش سُرادق میکشد خورشیدوار

و از تواضع او بزیر سایبانی از عبا

خسرو سیّاره بر شیر فلک بودی سوار

چون به دُلْدَل بر نشست مرتضی (ع) روز وغا

جز به قوّتِهای روحانی کجا ممکن شدی

در ز خیر کردن و بر هم دریدن اژدها

زان کرامتها که ایزد کرد و خواهد کرد نیز

با علي (ع) اکنون بشارت می رساند هل اتا  
بهر اثبات امامت گر بود قاضی عدل  
علم و جود و عفت و مردیش بس باشد گوا  
گر نکردی در نبوت را نبی الله مهر  
مرسلی بودی علی (ع) افضل ز کل انبیا  
آنکه در حین صلوة از مال خود دادی زکوة  
جز علی (ع) را کس نمی دانم بنصّ انما  
آنچه او را از فضایل هست از اقرانش مجوی  
جهل باشد جستن انسانیت از مردم کیا  
کی رسیدیش ار نبودی افضلیت وصف او  
از سلونی دم زدن در بارگاه مصطفی  
رهنمائی جوی از وی کو شناسد راه را  
چون نبرد این ره کسی هرگز به سر بی رهنما  
ترك افضل بهر مفضول از فضول نفس دان  
در طریق حق مکن جز نور عصمت پیشوا  
و آن ندانم هیچکس را از نبی (ص) چون بگذری  
جز علی (ع) مرتضی را پادشاه اولیا

تا بدو دارم توّلا با تبرايم ز غير

چون نيابد بي تبرا از توّلا دل صفا

در ولاي او نمايم پايداري همچو قطب

ور بگرداند فلک بر سر بخونم آسيا

منقبت از جان و دل «کابن يمّين» مي گويدش

هست اظهار عبوديت نه انشاء ثنا

من که باشم کش ثنا گويم ولي مقصودم آنک

از شمار بندگان داند مرا روز جزا

کردگارا مجرمم اما تو آگاهي که من

بنده ي اويم چه باشد گر بدو بخشي مرا

### **ابن يمّين (فريومدي)**

امام کيست و امامان کيستند؟

مظهر نور نخستين ذات پاك مصطفاست

مصطفي (ص) کو اولين و آخرين انبياست

آنکه هستي بر تُفيلش حاصل است افلاک را

وين نه من تنها همي گويم بدین گویا خداست

در صفات ذات پاکش زحمت اِطّاب نيست

گفته شد اوصاف او یکسر چو گنتي مصطفاست

چون نبي (ص) بگذشت امت را امامي واجبست

وين نه کاري مختصر باشد مر اين را شرطهاست

حکمتست و عصمتست و بخشش و مردانگي

کژنشین و راست میگو تا زیاران این کِ راست  
این صفات و زین هزاران بیش و عصمت بر سري  
با وصي مصطفي (ص) يعني علي المرتضاست  
جز علي (ع) مرتضي در بارگاه مصطفي (ص)  
هیچکس دیگر به دعوي سلوني برنخواست  
مصطفي (ص) و جمله یارانِ مسلّم داشتند  
اینچنین دعوي چو دانستند کان رمز از کجاست

ص: 76

حجّت اثبات علمش لو کشف باشد تمام  
از فتوّت خود چه گویم قائل آن هل اتاست  
او به استحقاق امام است و به نصّ مصطفی (ص)  
بر سر این موجب نص نیز حکم ائّماست  
با چنین فاضل ز مفضولي تراشیدن امام  
گر صواب آید ترا باري به نزد من خطاست  
چون گذشت از مرتضي (ع) اولاد او را دان امام  
اولین زیشان حسن (ع) وانگه شهید کربلاست  
بعد ازو سجّاد (ع) و آنگه باقر (ع) و صادق (ع) بود  
بعد از او موسی (ع) نجیّ اللّٰه و بعد از وي رضا (ع) است  
چون گذشتي زو تقی (ع) را دان امام آنگه تقی (ع)  
پس امام عسکري (ع) کاهل هُدي را پیشواست  
بعد ازو صاحب زمان کز سالهاي دير باز  
دیده ها در انتظار روي آن فرّخ لقاست  
چون کند نور حضور او جهان را باصفا  
هر کژي کاندر جهان باشد شود یکباره راست  
این بزرگان هر یکی را در جناب ذوالجلال  
از بزرگي رفعتي فوق سماوات العلاست  
بنده خود را گر چه حد آن نمي داند وليک  
دائم از اخلاص ایشان کارش انشاء ثناست  
بر امید آنکه روز حشر از این شاهان یکی

گوید این «ابن یمین» از بندگان خاص ماست

این عنایت بس بود «ابن یمین» را بهر آنک

هر که باشد بنده شان در این دو دنیا پادشاست

ص: 77

روح پاک هر يکي در جنة المأوي مقيم

بود و باشد کان مقام اتقيا و اصفياست (1).

### اميري اسفندقه (مرتضي)

غدیر دلپذیر

صدای کیست چنین دلپذیر می آید

کدام چشمه به این گرمسیر می آید

صدای کیست که اینگونه روشن و گیراست

که بود و کیست که از این مسیر می آید

چه گفته است مگر جبرئیل با احمد

صدای کاتب و کلک دبیر می آید

خبر به روشنی روز در فضا پیچید

خبر دهید: کسی دستگیر می آید

کسی بزرگتر از آسمان و هر چه در اوست

به دستگیری طفل صغیر می آید

علی (ع) به جای محمد (ص)، به انتخاب خدا

خبر دهید: بشیری نذیر می آید

کسی به سختی سوهان به سختی صخره

کسی به نرمی موج حریر می آید

کسی که مثل کسی نیست مثل او تنه‌است

کسی شبیه خودش بی نظیر می آید

خبر دهید: که دریا به چشمه خواهد ریخت



خبر دهيد: به باران، غدیر مي آید  
کسي دوباره به پای یتیم مي سوزد  
کسي دوباره سراغ فقیر مي آید  
کسي حماسه تر از این حماسه هاي سبک  
کسي که مرگ به چشمش حقیر مي آید  
غدیر آمد و من خواب دیده ام در شب  
کسي سراغ من گوشه گیر مي آید  
کسي به کلبه ي شاعر، به کلبه ي درویش  
به دیده بوسي عيد غدیر مي آید  
علي همیشه بزرگ است در تمام فصول  
امير عشق همیشه امير مي آید

ص: 78

به سر بلندي او هر که معترف نشود

به هر کجا که رود سر به زیر مي آید

شبيه آيه ي قرآن نمي توان آورد

کجا شبيه به اين مرد گير مي آید؟

مگر ندیده اي آن اتفاق روشن را

به اين محله، خبرها چه دير مي آید؟

بيا که منکر مولا اگر چه آزادست

به عرصه گاه قيامت اسير مي آید

بيا که منکر مولا اگر چه پخته، ولي

هنوز از دهنش بوي شير مي آید

علي همیشه بزرگ است در تمام فصول

امير عشق همیشه امير مي آید

کيهان فرهنگي شماره 170

ص: 79

## بهار (محمدتقی - ملک الشعرا)

غدیریہ ی مولای متقیان (ع)

ای نگار روحانی خیز و پرده بالا زن

در سراق لاهوت کوس لا و الا زن

در ترانه معنی دم ز سرّ مولا زن

وانگه از غدیر خم باده ی تولا زن

تا ز خود شوی بیرون زین شراب روحانی

در خم غدیر امروز باده ای بجوش آمد

کز صفای او روشن جان باده نوش آمد

و ان مبشر رحمت باز در خروش آمد

کان صنم که از عشاق برده عقل و هوش آمد

با هیولی (1) توحید در لباس انسانی

حیدر احد منظر احمد (ص) علی (ع) سیما

آن حبیب و صد معراج آن کلیم صد موسی

در جمال او ظاهر سرّ علم الاسماء

بزم قرب را محرم راز غیب را دانا

ملک قدس را سلطان، قصر صدق را بانی

خاتم وفا را لعل، لعل راستی را کان

قلزم صفا را فُلك، فُلك صدق را سُگان

اوست قطبی از اقطاب اوست رکنی از ارکان

ممکن است بی ایجاب واجب است بی امکان

ثاني است بي اول، اولي است بي ثاني

در غدیر خم یزدان گفت مر پیمبر را

کز بی کمال دین شو پذیره حیدر را

پس پیمبر اندر دشت بر نهاد منبر را

بُرد بر سر منبر حیدر ملک فر را

شد جهان دل روشن زان دو شمس نورانی

ص: 80

---

1-120. هیولی: (به فتح ها و ضم یا) ماده، ماده ی اولی، اصل هر چیز، در فارسی به معنی صورت و هیكل نیز می گویند. فرهنگ فارسی عمید.

گفت بشنوید ای قوم قول حق تعالی را  
هم بجان بیابیزید گوهر تولا را  
پوزش آورید از جان این ستوده مولا را  
این وصی بر حق را این ولی والا را  
با رضای او کوشید در رضای یزدانی  
اوست کز خم لاهوت نشأ صفا دارد  
در خریطه ی (1) تجرید گوهر وفا دارد  
در جبین جان پاک نور کبریا دارد  
در تجلی ادراک جلوه ی خدا دارد  
در رخس بود روشن رازهای رحمانی  
کی رسد بمدح او وهم مرد دانشمند  
کی توان بوصف او دم زدن ز چون و چند  
به که عجز مدح آرم از پدر سوی فرزند  
حجت صمد مظهر آیت احد پیوند  
شبل حیدر کزّار خسرو خراسانی  
پور موسی جعفر آیه الله اعظم  
آنکه هست از انفاسش زنده عیسی مریم  
در تحقق ذاتش گشته خلقت عالم  
آفتاب کز رفعت بر فلک زند پرچم  
می کند بدرگاهش صبح و شام دربانی  
عقل و وهم کی سنجد اوج کبریاش را

جان و دل چسان گویند مدحت و ثنایش را

گر رضای حق جوئی رو بجو رضایش را

هر که در دل افرازد رایت ولایش را

همچو خواجه بتواند دم زد از مسلمانی

شکوفه های ولایت، ص 102-103.

**بهار (محمدتقی - ملك الشعرا)**

علي وليّ الله ...

گر نظر در آینه یکره بر آن منظر کند

آفرین ها باید آن فرزند بر مادر کند

گر دگر بار این چنین بیرون شود آن دلربای

خود یقین می دان که اوضاع جهان دیگر کند

کس به رُخسارِ مه از مُشگ سیه چنبر نکرد

او به رُخسارِ مه از مُشکِ سیه چنبر کند

کس قمر را همنشین با نافه ی اذفر ندید

او قمر را همنشین با نافه ی اذفر کند

ص: 81

---

1-121. خریطه: کیسه ای که از چرم یا پوست درست کنند، کیف، کیف بغلی (فرهنگ فارسی عمید).

گر گشاید يك گره از آن دو زلفِ عنبرين  
يك جهان آراسته از مُشك و از عنبر كند  
غم بَرَد از دل تو گوئي تا همي خواهد چو من  
هر زمان مدح و ثنای خواجه ي قنبر كند  
آنكه اندر نیمه شب بر جاي پیغمبر بخت  
تا تن خود را به تیر كید خصم اسپر كند  
جز صفات داوري در وي نیابد يك صفت  
آنكه عقل خویش را بر خویشان داور كند  
در غدیر خُم خطاب آمد ز حق بر مصطفي (ص)  
تا علي (ع) را او ولي بر مهتر و كهتر كند  
تا رساند بر خلائق مصطفي امر خدای  
از جهازِ اشتران، از بهر خود منبر كند  
گرد آیند از قبایل اندر آن دشت و، نبي (ص)  
خطبه بر منبر پي امر خلافت سر كند  
جشن فیروز وي است امروز كز كاخ امام  
بانگ كوس و تهنیت گوش فلك را گر كند  
بُوالحسن (ع) فرزند موسي (ع) آنكه خاك درگهش  
مرده را مانند عیسی روح در پيكر كند  
حُكم فرمایند اگر خاقان و قیصر در جهان  
حاجب او حُكم بر خاقان و بر قیصر كند  
در خلوت علي (ع) ص 297-298.





## بهنيا كاشاني (دکتر عباس)

خليفه ي برحق

صبح درخشان نمود، روي ز خاور

چهره ي شب را زدود، مهر منور

لشگر روم، آمد از ره و سپه زنگ

خانه تهی کرد و برد با خود اختر

مرغ سحر پر گشود جانب گلزار

شد مترنم به مدح حيدر صفدر

شاه ولايت علي عالي اعلي

شوهر خير النساء و صهر پيمبر

کيست علي، آن که بُد به عرصه هيجا

فارس ميدان و شير گير و دلاور

کيست علي، آن که گاه عدل و مساوات

از ره تنبيه سوخت، دست برادر

کيست علي، آن که خفت از ره ياري

جاي محمد (ص) شبي ميانه ي بستر

کيست علي، آن که بود در همه ي عمر

يار ستمديدگان، عدوي ستمگر

کيست علي، آن که هست تاج سلوني

تارک او را بهين، درخشان، گوهر

شرع نبي، کي رواج يافت، به دوران

گر نبدي ذوالفقار و بازوي حيدر  
مدحش اين بس، که در غدیرخم، احمد  
خاتم پیغمبران، ستوده ي داور  
گفت ز بعد من، او خليفه ي بر حق  
گفت که بر امت است هادي و رهبر  
هر که مرا دوست شد، علي اش مولا  
ز آن که منم شهر علم و اوست ورا در  
منقبت کي توان، به چامه بيان کرد  
مدح تو را هل اتي ست، زينت و زيور  
قاتل مرحب تويي و مرشد جبريل  
فاتح خيبر تويي و خواجه ي قنبر  
شد ز تف تيغ کفر سوز تو اي شاه  
چهره ي مريخ، سرخ فام، چو آذر  
کَلِّكِ دبير فلک، نبود نويسا  
گر نبدي مکتب علي، به جهان در  
مشترکي آن کو شده است قاضي گردون  
گاه قضاوت تو راست بنده و چاکر

تا به صف گلشن است، لاله جگر خون

تا به سر گلبن، از گل، آید افسر

دشمن تو هر که هست، داغش بر دل

شیعه ی تو تاج افتخارش بر سر

خاک رهت «بهنیاست» ای شه مردان

چشم امیدش به تست، در صف محشر

شاهکار خلقت، ص 71-73.

ص: 84

## ثابت خراساني (قاسم استادى)

خوشترين ايام

از غدیر خم ندای روحپرور بشنوید

نغمه ي «مَنْ كُنْتُ مَوْلِي» از پيمبر بشنوید

گرچه در روز الست این نغمه را بشنیده اید

گوش جان باید گشودن تا مکرر بشنوید

روي گلفرش زمین این آسمانی نغمه را

از لبِ لعلِ نبی (ص) از قولِ داور بشنوید

از جهاز اشتران چون منبری آراستند

حکم یزدان را به خلق از عرشِ منبر بشنوید

رو سوي امت نمود آن مصطفای کردگار

کای جماعت جمله از مولا و چاکر بشنوید

در غدیر خم شدم مأمور از سوي خدا

تا به حق، حق را رسانم بار دیگر بشنوید

می کنم امروز حجّت بر خدا جویان تمام

نشنوید امروز اگر، فردای محشر بشنوید

من به هر نفسی که اولایم علی اولی بود

رستگارید، از دل و جان گفته ام گر بشنوید

همرهان کردند بیعت با علی در آن کویر

ذکر بخ بخ ای مولي، مکرر بشنوید

شام عید است و جلال این خجسته عید را

از زبان اطهر فتّاح خیبر بشنوید

شد سؤال از او چه روزی خوشترین روز تو بود

پاسخش را با شغف ای اهل محضر بشنوید

گفت: روی دست پیغمبر به صحرائی غدیر

بهترین روزم بُد، ار دارید باور بشنوید

باز پرسیدند از او از سختی ایام عمر

می زند گفتار او بر قلب نشتر بشنوید

گفت: آن روزی که سیلی بر رخ زهرا زدند

رنج و اندوه من از دیوار و از در بشنوید

موسم عید است «ثابت» وقت آن آمد که باز

از غدیر خم ندای روحپرور بشنوید

نسیم غدیر، ص 19-20.

ص: 85

امام مبین

اگر تراست به سر شور عشق حیّ قدیر

بنوش جام می معرفت ز خمّ غدیر

ز غیر دوست نگردد دل تو پاک، مگر

به آب مهر ولیّ خدا شود تطهیر

علی عالی اعلی که نام او به ازل

ز نام حق مشتق بر ساق عرش شد تحریر

امام بر حق بود و به حکم حق گردید

ولیّ امر قضا و قدر که تقدیر

خدا چو خواست کند آشکار شأنش را

نمود امر نبی (ص) را و این چنین تحذیر

که گر به خلق نسازی عیان مقام علی (ع)

بدان در امر رسالت نموده ای تقصیر

چو شد نبی (ص) مکرم به حکم حق ملزم

روا ندید در ابلاغ آن دگر تأخیر

گرفت بازوی مولا و پس بلند نمود

به روی دست خود آنگه برای خلق کثیر

ز بعد حمد خدا و گرفتن اقرار

بر اولویّت خود کرد این چنین تقریر

که من به هر که بدم صاحب اختیار و ولی

پس این علیست (ع) به او صاحب اختیار و امیر

دعا نمود از آن پس به دوستانش و کرد

به دشمنانش نفرین که بُد بشیر و نذیر

عدوش بخُ بخُ گفتا و رخ ز حکم بتافت

که بُد به ظاهر تعظیم و باطنش تحقیر

به مَرّ حق چو علی کار کرد، تلخ آمد

به کام خلق ولایش، خصوص نفس شریر

ولیّ مطلق حق آن بود که در همه عمر

نکرد سجده بجز بهر کردگار قدیر

علیست (ع) مظهر اسماء حق به وقت ظهور

علیست (ع) مخزن اسرار حق به سرّ ضمیر

علیست (ع) اسعد و اتقی و زهر سعید و تقی

علیست (ع) اعلم و اشجع ز هر علیم و دلیر

علی وصیّ رسول و علیست (ع) زوج بتول

ابوالائمّه و بر مؤمنان یگانه امیر

علی ولیّ و علی والی و علی مولا

علیست (ع) ساقی کوثر، قسیم خلد و سعیر

به وقت مهر، علي مهربان و خاتم بخش

به گاه قهر، علي قهرمان و افسرگير

فزود رونق اسلام چون گرفت علم

زُدود كفر ز گيتي كشيده چون شمشير

گشود باب معارف چو رفت بر منبر

بيست راه مظالم نشست چون به سرير

عليست (ع) مالك ملك وجود و منبع جود

براي طاعت او گشته مهر و مه تسخير

بين به وقت نمازش نمود شمس رجوع

بدان گرفته ز حق اختيار هر تدبير

خداهش مي نتوان خواند و از خداهش جدا

مدان كه قابل بخشش نباشد اين تقصير

نكرده احصا فضلش بجز خدا در ذكر

از آن شده است امام مبين بدو تفسير

اگر چه قرآن در مدح اوست يكسره ليك

عطا بما نشود از كثير، غير يسير

ز حق كسي ننموده ست چون علي تقديس

چو حق كسي ننموده ست از علي تقدير

علي ز بعد نبي (ص) اشرف است از همه خلق

اطاعتش شده مفروض بر صغير و كبير

به نص «انفسنا» شد ز انبيا افضل



ز عیب و نقص مبرّی به آیه ی تطهیر

علی معین همه انبیا بُدی در سرّ

چنانکه بهر محمّد شد آشکار نصیر

علی ز روز ازل بود با نبی (ص) توأم

شدند خلق ز یک نور، پادشاه و وزیر

نبی برای علی بُد مرّبی و استاد

علی برای نبی بود پشتبان و ظهیر

نبی به نصّ نبی منذر است و او هادی

مزیتّی نبود بیش از این به نزد بصیر

به حبّ او شده تعین، شخص پاک نژاد

ز بغض او شده تشخیص، هر پلید شریر

شبی به جای نبی خفت و حیرت آور گشت

چو شد به چشم ملایک مصوّر آن تصویر

به روز خندق زد ضربتی به عمر و که شد

فزون ز طاعت جنّ و بشر به نصّ شهیر

علی بود اسد الله و حیدر کرّار

نمود حمله به دشمن چو شیر بر نخجیر

سه روز از خود و اهلش طعام باز گرفت

از آن نمود یتیم و اسیر و مسکین سیر

غذا نخورد و غزا کرد و از قضا گردید

حبیب خاص خدا و امیر خیرگیر

چو پا نهاد به دوش رسول در کعبه  
نمود مولد خود را ز لوٲ بت تطهیر  
ثنای او شده واجب به هر ضعیع و شریف  
عطای او شده واصل به هر غنیّ و فقیر  
اگر چه نیست در انظار دوستان ظاهر  
بشو به او متوسّل که حاضر است و خبیر  
به خاک درگه او نه جبین و دل خوش دار  
که بهتر است ز آب حیات در تأثیر  
مس وجود خود از آن طلا نما و بدان  
که جز مودّت او نیست در جهان اکسیر

ص: 87

بگیر از در فضلش سعادت دو جهان  
که هست در بر افضال او متاع حقیر  
مرا امید شفاعت از اوست در محشر  
که خاک من شده با آب مهر او تخمیر  
من آن کسم که جوان بودم و ثنا گویش  
چگونه دم نزنم حالیا که گشتم پیر  
ولی ز مدحش يك از هزار گفته نشد  
که بود فضلش بی انتها و عمر قصیر (1).

ص: 88

---

1-122. نسیم غدیر، ص 45.

## جذبہ (محمود شاہرخي)

مرآت حق

اي تو بهين گوهر دُرج وجود

نادره ي عالم غيب و شهود

روي دل افروز تو مرآت حق

منظر تو آينه ي ذات حق

مطلع انوار الهي تويي

کاشف اسرار کماهي تويي

برتر از اندیشه بود سير تو

دم ز «سلوني» که زند غير تو

عقل ز سوداي تو ديوانه اي

با رخ چون شمع تو پروانه اي

عدل پر آوازه شد از نام تو

جور فرو مُرد در ايام تو

حُسن ز انوار رخت تاب يافت

عشق ز سرچشمه ي تو آب يافت

يا علي اي قافله سالار ما

از تو بود رونق بازار ما

ما همه سرمست ولاي تو ايم

ريزه خور خوان عطاي تو ايم

مهر تو آميخته با خاک ما

عشق تو صهبا کند از تالک ما  
تا که به مهر تو سپردیم دل  
باز رهِدیم از این مِشت گل  
سرخوش و مستیم ز برنا و پیر  
دُرد کشانیم ز خُم غدیر  
ای ز دَمَت هر دو جهان فیض یاب  
خورده دو عالم ز غدیرِ تو آب  
این نه غدیر این یم بی منتهاست  
عقل نداند که کرانش کجاست  
جرعه کشانند صغیر و کبیر  
تا ابد از رَشحه ی این آبگیر  
موجی از آن به که به ایران رسد  
شور از این خطّه به کیوان رسد  
می رود این موج که توفان شود  
صاعقه ی خرمن طغیان شود  
می رود این سیل شتابنده تیز  
تا به جهان در فکند رستخیر

خضم فسون بي مر و بي حد کند

تاره اين سيل دمان سد کند

ليک به فرّ تو در اين گير و دار

جان نبرد اهرمن نابکار

دست کریم تو که مشکل گشاست

باز گشاي گره ي کار ماست (1).

ص: 90

---

1-123. نسيم غدیر، ص 99-100.

در جشن عيد غدیر و منقبت مولاي متقيان علي بن ابي طالب (ع)

چون پُر شراب راز شد، خَمّ غدیر حیدري

مَنْ کُنْتُ مولی ساز شد، از بربط پیغمبري

پرشد زمین ز اسرار حق، بر شد ز چرخ انوار حق

هر باطلی در کار حق، پا بر گرفت از همسري

تُرک من ای فرخنده خو، شیرین زبان چرب گو

کان زلف مشکینت به رو، دیویست انباز پري

مشرق رُخ نیکوي تو، مغرب خَمّ گیسوي تو

در قیروان موي تو، صد آفتاب خاوري

چون تا سه روز از خلق حق، پیچد خطیئت را ورق

شکرانه را بی طعن و دق، ده رطل خَمّ خُلّري

بر بام نوشم باده را، در کوي بوسم ساده را

سوزم دو صد سجّاده را، بی اتهام کافري

چون من بدین طاق و طَرْم، ریزد غدیرم می به خُم

کو زُهره کز چرخ سوم، بر سازدم خنیاگري

جائیکه از ما دادگر، دارد معاصي معتفر

مفتي نیرزد مفت اگر، ناید ز خشکی در تري

يا در حُم مي تا گلو، زين جشنِ فرخ شو فرو

يا اين فضاييل را ازو، کن از رذاييل منکري

اي خضر خطّ نوش لب، ظلمت بر از زلف تو شب

وز رخ به مويت مُحْتَجِب، آئينه ي اسکندري

پرويز مسکينت به کو، فرهاد مجنونت به رو

شيرينت اندر آرزو، ز آن طرفه لعل شکري

اکنون بمردي ران طرب، بر ياد اين جشن عجب

وز شيشه ي بِنْتُ العَنب، بردار مُهر دختری

بخشا عصاره ي تاك را، بفزا بجان ادراك را

وز جرعه اي ده خاك را، از چرخ اعظم برتري

دل را نما بي کاهلي، ز آن آب اخگر گون جلي

کاندر تو با مهر علي، ننمايد اخگر اخگري

شاهي که نتوان زد رقم، يك مدحت از آن ذوالکرم

اشجار اگر گردد قلم، يا چرخ سازد دفتری

گر چه خدای دادگر ناید در اجسام بشر

سر تا به پا تا به سر، غير از خدایش نشمري

جز او که فرخ پي بود، مست از الهي مي بود

آن کيست تا کز وي بود، پر از ثريا تا ثري

اي لُجّه ي ناياب بُن، حق را يد و عين و اذن

حُکم تو کرد از بدو کُن، فُلك فَلَک را لنگري

شَطّ شريعت را پُلي، جام طريقت را مُلي



بُستان وحدت را گُلي، نخل مشيت را بري

پنهان به هر هنگامه اي، در جلوه از هر جامه اي

دست خدا را خامه اي، سر صمد را محضري

ص: 92

دامن ز خویش افشاندۀ ای، خنک (1) از جهان بجهانده ای

هم خادم در مانده ای، هم پادشاه کشوری

هم حاضر و هم غایبی، هم طالع و هم غاری

هم هر زمان را صاحبی، هم هر عرض را جوهری

شاهها مرا چون هست دل، دایم به وصفت مشتغل

مپسندم از غم معتزل، با این ادات اشعری

آخر تویی پایان یمی، فُلك نجات عالمی

در کار «جیحون» کن نمی، زا بر عنایت گستری

دیوان جیحون یزدی، ص 256-258.

ص: 93

## حسان (حبیب الله چایچیان)

پایگاه دانش

چونکه احمد کعبه را بدرود گفت

با خدایش آنچه در دل بود گفت

کای خدا این آخرین حج من است

کاروان آماده ی کوچیدن است

عمر من بگذشت یا رب با شتاب

بر لب بام است دیگر آفتاب

چرخ عمرم را زمان فرسوده کرد

با اجل کی می توان کردن نبرد

شد مرا در این بیابان رهنمون

جذبه ی: «إِنَّا إِلِيهِ رَاجِعُونَ»

گشت پایان عمرم و، باقیست کار

کی شود امر ولایت آشکار

گر چه می دانم علی (ع) باشد امام

او بود لایق برای این مقام

لیک خواهم بر ملا گردد سخن

تا بداند پیر و برنا، مرد و زن

خود تو دانی ای خدای مهربان

کی توانم گفت این راز نهان

چونکه بسیار است بدخواه علی (ع)

گر نباشد از تو وحی مُنزلی

ترسم از آن فتنه ها گردد عیان

آید آخر پایِ تهمت در میان

دور می شد احمد از بیت الحرام

با نگاهی پر ز عشق و احترام

جای دارد اشک ریزد آسمان

در وداع آتشین عاشقان

بود طوفانی، دل آگاه او

گرد غم بگرفته روی ماه او

نالہ چون می کرد زنگ کاروان

حلقه می زد اشک او بر دیدگان

در غدیر خم که نام برکه ای است

داد احمد (ص) را، خدا فرمان ایست

کای نبی (ص) اینجا غدیر خم بود

آب آن هر قطره یک قُلزم بود

شاهراه کشور جان است این

پایگاه علم و ایمان است این

چارراه حادثات عالم است

جلوه گاه نور اسم اعظم است

شهر علم مصطفی (ص) را هست باب

نور دل می بخشد اینجا آفتاب

از حرورش، جان دشمن سوخته

عاشقان را دل ز مهر فروخته

سایه اش، آرام بخش رهروان

از نسیمش، تازه می گردد روان

همچو دریا بی کران است این غدیر

نیست موج فیض آن پایان پذیر

باشد اینجا مقصد پیغمبران

کوی دانشگاه نسل هر زمان

وقت ابلاغ است «بَلِّغْ» یا رسول

تا شود سعی تو پیش ما قبول

همرهان را خواند احمد با شعف

رفتگان باز آمدند از هر طرف

از جهاز اشتران کاروان

منبری بر ساختندش در میان

گرد آن پیغمبر والاتبار

اجتماعی شد فزون از صد هزار

پس نبی (ص) بر اوج منبر پا نهاد

مرتضی (ع) را در کنارش جای داد

دست او بگرفت و کرد او را بلند

بر سر دستش، نبی (ص) ارجمند

شد قیامت از قرآن مهر و ماه

مهر می شد با مه اینجا اشتباه

چون علی (ع) خود نفس پیغمبر بود

هر یکی در جای آن دیگر بود

چون امانت عرضه شد بر خاکیان

شد «یداله فوق ایدیهم» عیان

جمله آیات خدا تأویل شد

از ولایت علم و دین تکمیل شد

پس پیمبر «وال من والاه» گفت

بار الها «عاد من عاداه» گفت

گفت: یا رب دوستانش دوست دار

بار الها دشمنش دشمن شمار

بار الها، یار او را یار شو

هرکه خواهد خواریش، گو، خوار شو

گفت: هر کس را که من هستم ولی

هست بعد از من ولی او علی (ع)

حیدر است این، باب علم احمد (ص) است

بی گمان فاروق هر نیک و بد است

سِرِّ حق، صدیقِ اکبر، منصبش

صرفِ راهِ حق شده روز و شبش

یار قرآن، دشمن گردن کشان

«لا فتی الا علی» او را نشان

حیدر است این، شهسوار کارزار

تیغ او: «لا سیف الا ذوالفقار»

حیدر است این، آنکه بتها را شکست

دست هر چه دشمن حق بود، بست

زادگاهش، قبله گاه مسلمین

خالک پایش سر مه ی اهل یقین

ص: 95

حیدر است این، حامل ام‌الکتاب

او بود ماه و، منم چون آفتاب

آیت تطهیر او را آبروست

«عروة الوثقی» که حق گوید هموست

ساقی کوثر همو باشد یقین

نیست غیر از او: امیرالمؤمنین (ع)

چون کنم با اهل این دنیا وداع

پس به گرد او نمائید اجتماع

قلب خویش از نور او روشن کنید

پیروی از جانشین من کنید

چون که وقت گفتن تبریک شد

روز در چشم عدو تاریک شد

بر زبان می راند: به به یا علی (ع)

بر من و بر مؤمنان گشتی ولی

در نهان اما گریبان می درید

کینه ها در سینه اش می پرورید

عاشقان سرمست در این عید خم

از می: «الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ»

در کتاب بی نظیر «الغدیر»

نکته ها یابی از این امر خطیر

از «امینی» عالم شیرین بیان



طبع من الهام مي گيرد (حسان) (1).

ص: 96

---

1-125. اي اشكها بريزيد، ص 51-53.

## حمید سبزواری (حسین ممتحنی)

هلهله ی شادی

هله، مجمر مفر وزید، بهار آمده است

لاله با مجمره ای غالیه بار آمده است

سنبل آراسته گیسو به کنار آمده است

باغ را آب روان آینه دار آمده است

سرخ گل زیبا، چون روی نگار آمده است

ابر بر چهره ی گلزار فشانده ست گلاب

نرگس مست از آن دیده گشوده ست زخواب

تاک در دست نسیم سحر افتاده به تاب

ژاله ی صبحگاهی بیخته بر گل سیماب

باد با رایحه ی مُشک تبار آمده است

گوئیا در رگ هر بوته شراب است روان

که به وجد آمده هر شاخه چنان می زدگان

می زُداید ز دل اندوه و دمد در تن جان

بانگ مرغان چمن، زمزمه ی آب روان

چاره ساز دل در وای فگار آمده است

ساقیا باده بده چون مه فروردین است

کوه و صحرا و در و دشت و دمن رنگین است

باغ چون طبله ی عطار عبیر آگین است

راغ از سبزه ی نورسته بهشت آئین است

شاخ را زیور اشکوفه نثار آمده است  
نوعروسان چمن حجله بیاراسته اند  
حلّه پوشان همه در دشت به پا خواسته اند  
باغبانان همه سو باغ بیاراسته اند  
لولیان بزم بیاراسته، می خواسته اند  
که زمستان شد و فرخنده بهار آمده است  
چمن امسال بسی جلوه ی نیکو دارد  
گونه گون خرمن گل رسته به هر سو دارد  
آنچه گویند به بر روضه ی مینو دارد  
نوبهار امسال آماده به هر کو دارد  
کاین چنین باغ پر از نقش و نگار آمده است

آتش افروخته سوري به گلستان بنگر  
گرد آن سوخته دل لاله ي نعمان بنگر  
ياسمين را ز بر سبزه نمايان بنگر  
بر سر سبزه و گل، مرغ غزلخوان بنگر  
سهره و فاخته بر بيد و چنار آمده است  
نوبهار آمد، خيز اي صنم سيم اندام  
نرم نرمك ز شبستان به گلستان بخرام  
بوسه ده، بوسه ستان، جام ده و بستان جام  
مي حلال است و به فتواي من، اندوه حرام  
خاصه آن باده كه در عيد به كار آمده است  
وقت آن شد كه دگر رخت به صحرا فكنيم  
ز آتشين باده شرر در دل مينا فكنيم  
دست در حلقه ي آن زلف سمن سا فكنيم  
پاي در دايره ي والي والا فكنيم  
آنكه اندر كف او جنت و نار آمده است  
ساقی از خمّ ولايت مي توحيدم بخش  
موجب عزّت و سرمايه ي تأييدم بخش  
نا اميدم مكن از سابقه اميدم بخش  
عيد مسعود غدیر است، بدین عيدم بخش  
كه به قانون خدا كارگزار آمده است  
در غدیر خم امروز به فرمان اله

مصطفی آنکه ز اسرار ازل بود آگاه  
در بر نخبه ی اصحاب و بزرگان سپاه  
گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، عَلَيَّ مَوْلَاهُ»  
این سخن زان دو لب غالیه بار آمده است  
از ملك مؤده ی «اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَ» آمد  
وز فلك هلهله ی شادی و تحسین آمد  
دوست را سر خط آزادی و تأمین آمد  
تیر حرمان به دل دشمن دیرین آمد  
که ولای شه اسلام شعار آمده است  
ای ز حق پروری ات کاخ عدالت ستوار  
وی ز انصاف تو در خرمن بیداد شرار  
فرش را از تو ثبات است و سکون است و قرار  
عرش را از تو فراز است و طراز است و مدار  
به طفیل تو دو عالم به فراز آمده است  
ای همه رای و همه شیوه و کار تو صواب  
حبّ تو شرط رهایی ز نکال و ز عقاب  
راه و رسم تو بود شاخص حق روز حساب  
به کمالات تو ای با خیر از علم کتاب  
خصم تو معترف و صحّه گذار آمده است  
آری اقرار به فضل تو کند دشمن تو  
پرده یکسو شده از دیدگه روشن تو

عقل حیران شده از دفتر شورافکن تو

عارفان بهره ور از خرمن علم و فن تو

ص: 98

علم یزدان به دل و جان تو یار آمده است

ها عَلِيٌّ بَشَرٌ، كَيْفَ بَشَرٌ، كَيْفَ بَشَرٌ؟

عقل عاجز شده در کار تو ای پاک گهر

ای ز تو دین نبی یافته زیب و زیور

ای شده طعمه ی شمشیر تو عمرو و عتتر

عزم تو صف شکن و خصم شکار آمده است

ای تو در حشمت و صولت ز سلیمان برتر

وی تو در معرفت و علم ز لقمان برتر

هم ز عیسی و هم از موسی عمران برتر

جز محمد ز همه در همه دوران برتر

در سرشت تو ندانم چه به کار آمده است

تا جهان دیده و تاریخ جهان دارد یاد

راد مردی چو تو از مادر ایام نژاد

ای تو مردان جهان را به فتوت استاد

هر کجا هست اسیری به کمند بیداد

فیض مهر تو آش اندوهگسار آمده است

حاتم از جود تو انگشت گزان کاین چه سخاست

این چه جود و چه عنایت، چه رعایت، چه عطاست

این چه مردی و چه رادی و چه مجد و چه علاست

هر که او بهره ور از خرمن الطاف شماست

نعت او را ز یمین وز یسار آمده است

اي ز سرچشمه ي جود تو فقيران سيراب

تشنه كامان ديار غم و حرمان سيراب

ما ز فيض تو، تو از رحمت يزدان سيراب

هر كه از رشحه ي جود توشد اي جان سيراب

قلزم اندر نظرش اندك و خوار آمده است

زين سپس خواهم تا نقش ولاي تو زنم

گر دمي مانده به جا، دم ز ثنائي تو زنم

پشت پا بر همه آفاق سواي تو زنم

بوسه بر خاك رضا پيش خدای تو زنم

گو بگويند بدین در به چه كار آمده است

گر چه بر دوش دو صد بار شناخت دارم

نقش عصيان همه در دفتر طاعت دارم

به ولاي تو كه اقرار به ساعت دارم

بر تو اي رهبر دين، چشم شفاعت دارم

سوي تو روسيهي زار و نزار آمده است

دستگير ار نشود دست تو اي دست خدا

دستگيري كه كند از من افتاده ز پا؟

دارم اميد نجات از تو و از آل عبا

يا علي دست من و دامن تو روز جزا

ور نه زين بحر كه سالم به كنار آمده است



يارب از ابر هدايت نم بارانم ده  
وز گلستان و لا غنچه ي خندانم ده  
نعمت بندگي و دولت ايمانم ده  
آنچه شايان رضاي تو بود، آنم ده  
اي که لطف تو فزونتر ز شمار آمده است  
تا بشد مدح علي زينت ديوان حميد  
شرف از نام علي يافته عنوان حميد  
زنده از نام علي گشت دل و جان حميد  
شد سمر در همه جا طبع سخندان حميد  
که به ميدان سخن يگه سوار آمده است (1).

ص: 100

---

1-126. نسيم غدیر، ص 57-62.

## حیران (آیه الله حاج آقا حسن میر جهانی)

قصیده غدیریّه امیرمؤمنان علیه السّلام

تشنه آب حیاتم ساقی عین الیقین

خیز و لبریزم بده جامی از آن ماء معین

آتني کاساً روياً سائغاً لِلسّارِبِینِ

تا شوم رَطْبُ اللّسان گویم بلحني دلنشین

در غدیر خم هویدا گشت سرّیا و سین

صانکَ اللّهُ ساقیا برخیز و پر کن جام را

از غدیر آور خُمی این رُند دُرْدآشام را

ساغرم لبریز ریز اتمام کن اکرام را

تا که شویم زان طهور از جام دل اوهام را

تا فتد عکسی در آن از نقشبند ماء و طین

حبّذا عید سعیدی کش خداوند مجید

ختم رنگ آمیزی خود را در این عید آفرید

صِبْغَةَ اللّهِ خود از این خم ولایت شد پدید

تا شقی ممتاز گردد اندر این عید از سعید

نیست رَبِّي ذلِكَ الْیَوْمُ هُدًی لِلْمُتَّقِینِ

ای غدیر خم تو را مانند در اعیاد نیست

عاشقانرا چون تو در اعیاد عیدی یاد نیست

فطر و هم نوروز و اضحی بی تو اش بنیاد نیست

بلکه عیدی چون تو اندر عالم ایجاد نیست

اي تو در اعياد چون ختم رسل در مرسلين

أَيُّهَا الْعَيْدُ السَّعِيدُ أَيُّ مَائِهِ عَزَّ وَجَلَّ

وي بمدحت منطق گردون شده لال از کلال

وه چه خوش شُستی بیمن خود ز دل گرد ملال

در تو گردید آشکارا سرّ حیّ لا یزال

روي دست مصطفی دست خدا از آستین

مهر یثرب ماه بطحا خسرو گردون سریر

چون در این روز همایون کرد جا اندر غدیر

داد فرمان تا بامر خالق حیّ قدیر

منبری از سنگ خاره یا که از قتب بعیر

ساخته تا آنکه گردد بر فراز آن مکین

کرد جا بر عرشه منبر شه عرش آستان  
تا به امر حق شود بر قطب امکان ترجمان  
سِرِّ الرحمن عَلِي العرش أُسْتَوِي آمد عیان  
رمز کُنت کنز شد بی پرده پیدا در جهان  
نور مصباح ولایت تافت از مشکوة دین  
شاه لاهوتی مکان چون خیمه در ناسوت زد  
عالم ناسوت زینرو طعنه بر لاهوت زد  
تا بساغر ساقی حق بوسه از یاقوت زد  
لعل آتش فامش آتش بر دل طاغوت زد  
در غدیر خم قمر با شمس چون آمد قرین  
چون الست حق بمیشاق آن رسول حق پرست  
در غدیر خم الستی زد بهر بالا و پست  
باب توحید از علی (ع) بگشود و باب شرک بست  
لشکر ظلمات را زان کوکب دُرّی شکست  
مات شد خصم بد اختر زان رخ مهر آفرین  
زیب دست احمدی دست احد در اهتزاز  
راز دانش داد فرمان پرده تا گیرد ز راز  
بدر چرخ لی مع الله آفتاب عزّ و ناز  
بانگ زد کز حق علی (ع) شد قبله ی اهل نیاز  
جز علی مرتضی (ع) نبود امیرالمؤمنین  
بارها آمد مرا وحی از خداوند جلیل

داد پیغامم امینِ وحیِ یزدانِ جبرئیل  
کرد آگاهم مرا نزدیک شد گاه رحیل  
تا که گیرم پرده در این دشت از روی جمیل  
بر ملا گویم علی (ع) باشد پس از من جانشین  
آنکه را اولی بنفسم من علی اولی به اوست  
یعنی آنکو را منم مولا علی مولای اوست  
عدل قرآن مرتضی گردید و قرآن عدل اوست  
او است میزانی کز او گردد جدا دشمن ز دوست  
عروة الوثقی ایمان پیشوای متّین  
نفس طه، عین یس، معنی ام الکتاب  
سوی او باشد ایاب خلق و هم با او حساب  
حبّ او آمد ثواب و بغض او باشد عقاب  
صاحب حوض و قسیم جنت و نار عذاب  
گیرد اندر کف لوائی حمد را در یوم دین  
هل اتي يا سيدي في حق غيرك هل اتي  
یا که زد جبریل بر غیرت صلاهی لا فتی  
جبت و طاغوت از چه رو بعد اللّٰتیا و اللّٰتی  
نقض عهد خویش کرده از جفا یا ویلتا  
حبل کین افکنده اندر گردن حبل المتین  
باب شهر علم و حکمت روح بخش ممکنات  
با تو دوّار است حق، ساری بود از تو حیات

فِيكَ أَحْصِي كَلِّشِي، رَبُّ السَّمَا فِي الْكَائِنَاتِ

نیست «حیرانرا» رجا اندر حیات و هم ممت

جز عنایات تو و اولاد پاک طیبین

دیوان حیران، ص 85-88.

ص: 102

## خسرو (سید محمد خسرو نژاد)

نقش رهبري

چون مرتضی به جای نبی انتخاب شد

بر روی شیعیان جهان فتح باب شد

نص صریح آیه ی یا ایها الرسول

امروز از خدا به محمد (ص) خطاب شد

راز خفی که بین نبی بود با خدا

با امر حق عیان به همه شیخ و شاب شد

فرمان حق رسید که در حجة الوداع

احمد (ص) برای نصب علی (ع) در شتاب شد

در آفتاب وادی سوزان الغدیر

ظاهر به روی دست نبی آفتاب شد

شایسته ی مقام نبی (ص) غیر او نبود

زان رو علی (ع) به امر خدا انتخاب شد

تا زد نبی (ص) به نام علی (ص) نقش رهبري

نقش مخالفان همه نقش بر آب شد

بر جنّ و انس، رهبر و مولا و پیشوا

بعد از نبی (ص) به امر خدا بو تراب (ع) شد

آنها که بود در دلشان کینه ی علی (ع)

دلهایشان ز آتش حسرت کباب شد

آن کاخهای مرتفع آرزویشان

یکباره سرنگون شد و یکجا خراب شد  
هر بنده ای که دامن مهر علی گرفت  
فارغ ز هول و وحشت روز حساب شد  
دست طلب به دامن او زن که در جهان  
هر کس گرفت دامن او کامیاب شد  
هر کس که گشت داخل حصن ولایتش  
ایمن به روز حشر ز بیم عذاب شد  
نوروز شیعیان جهان عید مرتضاست (ع)  
روزی که شادمان دل ختمی مآب (ص) شد  
ما را ظهور مهدی (عج) او آرزو بود  
کز انتظار او دل هر شیعه آب شد  
«خسرو» چه جای خنده بود کز غم زمان  
بیرون بسی ز دیده ی ما خون ناب شد (1).

ص: 103



## خوشدل تهراني

در غدیر خم نبی ...

در غدیر خم نبی (ص) خِشْت از سر خُم برگرفت

خِشْت از خَم ولای ساقی کوثر گرفت

از خُم خمر خلافت در غدیر خم بلی

ساقی کوثر (ع) زدست مصطفی (ص) ساغر گرفت

گوش گردون گشت کر از های و هوی می کشان

کز می حُبّ علی (ع) امروز مستی درگرفت

یکطرف شوری بپا سلمان کند عماروار

یکطرف میخانه را مقدار چون بوذر گرفت

دوستان را گاه شادی شد به رگم دشمنان

خواجگی خواجه ی قنبر ز دل غم برگرفت

خواست تا بر جام، سنگ اندازد آن مشوم خصم

سنگ بارانش خدا از طارم اخضر گرفت

سنگ بر پیمانه افکندن ز بد مستی چه سود

سنگ بر سر زن که جای مصطفی (ص) حیدر گرفت

آری آری مرتضی (ع) بر مسند احمد (ص) نشست

آری آری «هَلْ آتِي» از «إِنَّمَا» افسر گرفت

تا به پایان آورد امر رسالت را رسول (ص)

دامن همت پی ابلاغ «بَلِّغْ» برگرفت

ساخت منبر از جهاز اشتران شاه حجاز

صاحب منبر مکان بر عرشه ی منبر گرفت

تا «يُدُّ اللّٰهَ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ» عیان گردد به خلق

دست پیش آورد و دست حیدر صفدر (ع) گرفت

آسمان یا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابٌ از دل سرود

بوتراب آندم که جابر دست پیغمبر (ص) گرفت

گفت «هر کس را منم مولا علی مولای اوست»

حیدرش سرور بود آنکو مرا سرور گرفت

جانشین و قاضی دین و وصی من علیست

این بگفت و بازوی آن شاه گردون فر گرفت

بین امواج مخالف کشتی دین خدای

از تلاطم ایمنی با لنگر حیدر (ع) گرفت

بد همای طبع من بشکسته پر از سنگ غم

باز از عشق علی (ع) زی اوج معنی پر گرفت

«خوشدل» از فیض مدیح شاه مردان مرتضی (ع)

حالی از تیغ زبان، مُلک سخن یکسر گرفت

غدیر در شعر فارسی، ص 150 - 151.

## ذکائی بیضائی (نعمت الله)

آفتاب صبح غدیر

سپیده دم که ز مشرق دمید مهر منیر

در آمد از درم آن ماه آفتاب ضمیر

فکند بر رخ رخشنده زلف مشک آسا

بدان صفت که بر آتش در افکنند عبیر

هزار چین و شکنج و گره نهاده به موی

مگر کند دلم اندر کمند زلف اسیر

پی ربودن هوش و خرد ز سر تا پای

به کار برده پریش هزار گون تدبیر

ز در در آمد و غافل که بیش از آنم زار

که با جمال وی از غم شوم کرانه پذیر

به چشم و چهر و قد او اثر فراوان بود

ولی نکرد یکی در وجود من تأثیر

گرفته بود مرا حیرت آن چنان ز جهان

که يك نَفْس نشدی نَفْس فارغ از تشویر

بدین مشاهده گویی دلش به تنگ آمد

ستاد و دید به من يك دو لحظه خیر اخیر

به سُخره گفت: چه اندیشه ات بود در سر؟

مگر به شمس و قمر باشدت سر تسخیر؟

برون ز عالم خاکی مگر که می بینم

گرفته فکر تو از ماورای ارض مسیر  
به خویش بیهوده زحمت مده که نتواند  
اسیر خاک شناسد خواص چرخ اثیر  
از این مقوله سخن گفت و پاسخی نشنید  
که نیست خاطر آشفته را سر تقریر  
سپس به خاطری آکنده از نشاط، سرود  
که هان، زمان سرور است، خیز و جام بگیر  
مگر ز شادی امروzt آگهی نبود  
که در کمند غمی پای بند، چون نخجیر  
مگر ترا نبود آگهی که تافته است  
به روی خلق جهان آفتاب صبح غدیر

ز جاي خيز و بساط طرب مهيا كن  
که در نشاط شباب اندر است عالم پير  
صبحا عيد غدیر است و عالمي سرمست  
به وجد و حال گذارد زمان، غني و فقير  
صبحا عيد غدیر است و باز بگشوده ست  
به روي خلق جهان باب عيش ربّ قدیر  
خود آگهي که به روزي چنین رسول (ص) خدای  
بخواند ابن عم خویش را به خلق امیر  
خود آگهي که شد اندر غدیر خم ظاهر  
مقام سید ابرار بر صغیر و کبیر  
علي شهنشہ مُلک فتوّت و تقوا  
علي به کشور دانش ملوک تاج و سریر  
شهي که صوت مدیحش به گوش اهل جهان  
چنان خوش است که اندر مذاقِ کودك شیر  
ضیاء رویش «والشَّمس» را بهین فحوا  
سواد مویش «واللَّیل» را مهین تفسیر  
شهي که تا به ابد وصف او به نتوانند  
شوند گر ز ازل کاینات جمله دبیر  
بدین نشاط چنان خاطر م به وجد آمد  
که هیچ مي نتوان کرد شرح آن تحریر  
بدین چکامه نمودم سُرور جان اظهار

ولي يکي ز هزار است روگشاي ضمير  
«ذکايي» از مدد فضل اوست برخوردار  
از آن به قُوْت طبع است در زمانه شهير  
شها جهان جفايشه منکدر دارد  
دل مرا که ز انوار مهر تست منير  
فگارم از غم دوران، عنایتي فرما  
فکنده محنتم از پا، ز لطف دستم گیر (1).

ص: 106

---

1-128. نسيم غدیر، ص 67-69.

اورنگ خلافت

آسمان خواهد که امشب با زمین ساغر زند

جامی از صهبای روح انگیز و جان پرور زند

ساقی گلچهره امشب جلوه ی دیگر کند

مُطرب خوش نغمه امشب پرده ی دیگر زند

آسمان پوشیده بر تن پرنیان نیلگون

خویشتن را چون عروسان زینت و زیور زند

گوشوارِ سیمگون بر گوش آویزد ز ماه

حلقه ها از دُرّ و مروارید و از گوهر زند

ماه امشب خوش نشسته در میان اختران

گاه نوشد باده گاهی بوسه بر اختر زند

دست افشان عرشیان و پای کوبان فرشیان

زهره در آغوش پروین باده در ساغر زند

اینهمه زیور بخود بسته است امشب آسمان

تا مگر جامی ز دستِ ساقی کوثر زند

آسمان را گفتم این بزم و نشاط از چیست گفت

چونکه فردا آفتاب از برج خاور سر زند

من در آن بزمی کنم خدمت که شاه انبیاء

مصطفی (ص) تاج ولایت بر سر حیدر (ع) زند

در غدیر خم چو دریا خلق خیزد موج موج

کشتي لولاک چون آنجا رسد لنگر زند  
بر جهاز اُشتران خواند محمّد (ص) خطبه اي  
خطبه اي کاندر حلاوت طعنه بر شکر زند  
کاین علي (ع) باشد ولي الله بايد بعد من  
بر سرير دين نشيند بر سرش افسر زند  
هر که من مولاي اويم بعد من مولاش اوست  
مرد حق بايد قدم در راه اين رهبر زند  
من همان شهرم که باشد چون علي (ع) آن را دَري  
ره به شهر علم بايد هر که بر اين در زند  
آسمان بر خاک افتاده است خواهد چون زمين  
بوسه بر پاي علي (ع) داماد پيغمبر (ص) زند  
گفت جبريل امين را حق که بعد از مصطفي (ص)  
سکه شاهي بنام حيدر (ع) صفدر زند  
آنکه خاکش رونق فردوس رضوان بشکند  
وانکه کاخش تکیه بر نه گنبد اَخْضَر زند  
آنکه قهرش لرزه بر اندام دشمن افکند  
وانکه خشمش آتش اندر قلعه ي خيبر زند



نیست اورنگ خلافت جز سزاوار علی (ع)

پیش سلطان لاف شاهی گو گدا کمتر زند

اوست محور در فضا هر ذره ای گردنده ایست

چرخ این گردنده ها بر گرد این محور زند

چرخ برچیند بساط داوران را از زمین

تکیه چون بر مسند دین آیت داور زند

بنده ی دربار شاهی باش کر قدر و جلال

ناز بر خاقان فرو شد طعنه بر قیصر زند

پرچم شاه ولایت بین که در هر بامداد

خنده ها بر پرچم دارا و اسکندر زند

نارسا طبع (رسا) از مدح شاه اولیاست

طایر اندیشه آنجا کی تواند پر زند!

دیوان رسا، ص 53-55.

### رسا (دکتر قاسم)

صحنه ی غدیر

می رسد از خم ندائی دلپذیر

کز ره آمد کاروانی با بشیر

از درای کاروان، خم در خروش

وز خروش خم، جهانی پر صفیر

دست افشان از نشاط افلاکیان

پای کوبان از طرب برنا و پیر

سالکان راه حق را زیر پاست

نرمتر خار مگیلان از حریر

از سفارتخانه ی کبرای حق

با همایون نامه نازل شد سفیر

از حریم کبریا آمد سروش

تا گشاید پرده از رازی خطیر

کرد روشن صحنه ی اسلام را

صحنه ی تاریخی عید غدیر

از وداع کعبه چون شد رهسپار

خواجگه ی لولاک با جمعی کثیر

در غدیر خم بشاه انبیا

گشت فرمان صادر از حی قدیر

کای محمد (ص) کن رسالت را تمام

کن فضا را روشن از بدر منیر

بر علی (ع) امر ولایت را سپار

کاو بود شایسته ی تاج و سریر

از جهاز اشتران آماده ساخت

منبری پیغمبر (ص) روشن ضمیر

خواند بر منبر پس از حمد خدای

خطبه ای شیوا و نغز و دلپذیر

کاین علی (ع) باشد ولی کردگار

بعد من بر خلق مولي و امير

ص: 108

نور او سر گشتگان را رهنما  
لطف او افتادگان را دستگیر  
پارسائی عارف و بیدار دل  
رهبری دانا و بینا و بصیر  
بر ضعیفان پیشوائی مهربان  
بر ستمکاران امیری سختگیر  
اوست اقلیم قَدَر را حکمران  
اوست دیوان قضا را سر دبیر  
در شجاعت شهسواری بی قرین  
در عدالت شهریاری بی نظیر  
رهبر آزادگان کز روی لطف  
بندِ غم بگشاید از پای اسیر  
بارِ ذَلّت گیرد از دوش گدا  
گردِ محنت شوید از روی فقیر  
در فنون رزم سرداری بزرگ  
در مقام فضل اُستادی شهیر  
جملگی دادند با دست خدای  
دستِ بیعت از صغیر و از کبیر  
مدعی را با علی (ع) هرگز مسنج  
(گر چه باشد در نوشتن شیر شیر)  
جز مسیر حق (رسا) راهی مپوی

هست راه رستگاري اين مسير

ديوان رسا، ص 58 - 59.

### رسا (دکتر قاسم)

جشن ولايت

از خُم رسيد مژده که جشن ولايت است

لبريز خم ز باده ي لطف و عنایت است

خمخانه ي ولايت مولي گشوده شد

ساقی ز جاي خيز که وقت سيقايت است

در صحنه غدیر به فرمان کبریا

در اهتزاز پرچم شاه ولايت است

آري علي (ع) پسر عم و داماد مصطفي (ص)

شايسته خلافت و امر وصايت است

زان چشمه ي زلال که جوشيد در غدیر

آنهار معرفت همه جا در سرايت است

گفتار او شکوفه باغ فضيلت است

رخسار او طليعه ي صبح هدايت است

آئينه اي که مظهر اخلاص و بندگي است

گنجينه اي که منبع هوش و درايت است

ذات علي (ع) است مظهر آيات کبريا

حيران بشر ز خلقت اين طرفه آيت است

برنامه ي خلافت سلطان اوليا (ع)



دعوت به اتحاد و صفا و یگانگی است

دوری ز اختلاف و فریب و سعایت است

از زهد و فضل و جود و جوانمردی علی (ع)

در صفحه ی وجود هزاران حکایت است

گنجینه ی لئالی طبع بلند او

مشحون ز پند و حکمت و وعظ و روایت است

اسلام آبروز دم ذوالفقار یافت

شاهی که آیت ظفرش نقش رایت است

محراب را ز ماتم آن قبله ی نیاز

در دل هنوز ناله و بر لب شکایت است

از خون پاک فرق علی (ع) جبهه ی و جود

خونین هنوز بر اثر آن جنایت است

با چهره ی شکفته شتابد به سوی حق

آن را که بر قضای الهی رضایت است

ما را زبان خامه ز توصیف نارساست

اوصاف خانه زاد خدا بی نهایت است

تا سایه ولای علی (ع) بر دیار ماست

ایمن نشین که کشور ما در حمایت است

ما را بدوست چشم شفاعت برستخیز

آنجا ز دوست گوشه ی چشمی کفایت است

طبع (رسا) چو چشمه تراوش کند هنوز

چون متّصل به چشمه ي فيض و عنایت است (1).

ص: 110

---

1-129. کلیات اشعار دکتر قاسم رسا، چاپ چهارم، ص 59-61.



## رها اصفهاني (رمضان آقابابائي مورناني)

حج آخريڻ پيامبر (ص)

چون پيمبر رفت حج آخريڻ

آمد از دربار حق روح الامين

با پيمبر (ص) گفت اي سلطان دين

جلسه اي بايد ڪني اينجا پيا

در غدِير خم بامر ڪبريا

جانشين مصطفي (ص) شد مرتضي (ع)

حق تعالي داده بهر تو پيام

تا رسالت را ڪني اينجا تمام

بر مسلمانان علي (ع) را ڪن امام

امر حق فوري بود اي مقتدا

در غدِير خم بامر ڪبريا

جانشين مصطفي (ص) شد مرتضي (ع)

پس در آن وادي شهنشاہ ڪبير

نام آن وادي بُدي خم غدِير

تا نگرديد امر يزدان زود دير

پس منادي پيمبر زد ندا

در غدِير خم بامر ڪبريا

جانشين مصطفي (ص) شد مرتضي (ع)

خلق برگشتند از خُرد و ڪبار

مجتمع گشتند پس در آن دیار

خلق می بودند بیش از صد هزار

کرد اجرا آن زمان امر خدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

آن زمان پیغمبر آخر زمان

ساخت منبر از جهاز اشتران

پا نهاد آنماه دین بالای آن

خواند آنگه حکم حق را بر ملا

ص: 111

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

دست حیدر را گرفت و خوش بگفت

لب بسان غنچه گل بر شکفت

از لب خود لؤلؤ شہوار سُفت

خلق دیدند و شنیدند آن صدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

پس محمّد (ص) گفت با خلق اینچنین

که بدانند از کَهِین و از مِہین

این علی (ع) باشد امیرالمؤمنین

از علی (ع) قرآن نخواهد شد جدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

آنچه گویم هست فرمان خدا

می کنم اجرا کنون بهر شما

حق بگفته من بگویم در ملا

چونکہ این فرمان بود از کبریا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

در حضور خاتم پیغمبران (ص)

کرد بیعت با علی (ع) پیر و جوان

لیک آن مردم به پنهانی عیان

دشمنی کردند با امر خدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

مرد وزن پیر و جوان خرد و کلان

جملگی بودند حاضر آن زمان

که علی (ع) را داد پیغمبر نشان

پس چنین فرمود ختم انبیا (ص)

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

هست این حیدر شما را رهنما

می شود با مهر او دین پا بجا

باشد او فرمانبر امر خدا

هم بدنیا هم بفردای جزا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

هر که شد یار علی (ع) یار منست

چون علی (ع) یار و مددکار منست

این علی (ع) واقف ز اسرار منست

دشمنش باشد شقی و بی حیا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

بعد پیغمبر ز راه خودسری

حیله ها کردند از بد گوهری

از علی (ع) گشتند نااهلان بری

حق او را غصب کردند از جفا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

عقل در کار ولایت قاصر است

هر که خصم مرتضی (ع) شد کافر است

چون علی (ع) قرآن حق را ناصر است

می شود البته شافع بر (رها)

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

دیوان رها، ص 229-231.

## زولیده نیشابوری (حسن فرح بخشیان)

مرکز تفسیر کل قرآن

غدیر نقطه عطفی به وسعت دنیاست

غدیر بهر ملل شور مجلس شورااست

غدیر کنگره نشر عزّت دین است

بزرگ فلسفه ساز عقوبت عقباست

غدیر ناشر قاموس روح آزادیست

که نص حکم رسالت بنام او امضااست

غدیر سلسله جنبان مکتب علویست

کز او عصاره جهد پیمبران پیدااست

غدیر مُهر اجابت به توبه آدم

چنانکه ساحل کشتی نوح در دریاست

غدیر باغ گل است از برای ابراهیم

که محو وادی طورش هزارها موساست

غدیر مهبط وحی خدای لم یزلی است

که از نسیم خوشش زنده حضرت عیسااست

غدیر در خم خمخانه اش شراب طهور

برای خلق جهان تا به حشر در میناست

غدیر جوشش می در خم ولای علیست

که پیر باده فروشش پیمبر طهااست

غدیر مرکز تفسیر کل قرآن است

که آیه آیه آن شرح لیلہ اسراست  
غدیر وجه کمال شریعت نبوی است  
اتم نعمت حق در تمام مافیہاست  
غدیر برگ ثبات حقیقت شیعه است  
که مجد تاج گذاری حضرت مولاست  
غدیر صفحہ زرین دفتر هستی است  
که بہترین سند افتخار در دنیااست  
غدیر ما حصّل آیه ی اولی الامر است  
که مزد پیرویش نصّ وال من وال است  
غدیر پرده بر انداز دشمنی ولی است  
که آشکار ز ایراد عاد من عاد است  
غدیر سمبل آیات لیلۃ القدر است  
که قدر و مرتبہ اش معنی من اولی است  
علیست (ع) آنکہ غدیرش بہ صفحہ تاریخ  
بہ حکم محکم حق تا ابد جهان آراست  
علیست (ع) آنکہ نماینده خدا بہ بشر  
بہ نصّ آیه ی قرآن پس از رسول خداست

علیست (ع) آنکه قدم زد به خانه ای که در آن

ندای اُخْرُجی از بهر مریم عذراست

علیست (ع) آنکه به معراج میزبان نبی (ص)

ز باب فتح به فرمان خالق یکتاست

علیست (ع) آنکه چنان شیر شربه بی پروا

علیه دشمن قرآن به عرصه هیجاست

علیست (ع) آنکه ز عدلش بداد آمد ظلم

چنانکه هستی دونان همه به باد فناست

علیست (ع) آنکه برایش ز سهم بیت المال

حقوق غیر و برادر بدون استثناست

علیست (ع) آنکه به شب ناشناس و برقع پوش

به دلنوازی ایتم مهد عشق و صفاست

علیست (ع) شمس ولایت که پرتو نورش

به رغم ظلمت شب شمع کلبه ی فقراست

علی (ع) سقیفه ی لطف است در جوانمردی

علی (ع) عصاره بخشش به وقت جود و سخاست

علی (ع) نهایت هستی است تا که هستی هست

که هستی همه چون قطره هست و او دریاست

زبان ز گفتن اوصاف او بود عاجز

قلم به وقت رقم در شگفت از معناست

ز قدر وصف علی (ع) می توان همین را گفت



به شهر علم در و باب یازده عیسااست

بگو به شاعر ژولیده کز مقام علی (ع)

همین بس است که شوهر به حضرت زهراست

ای چشم ها بگریید، ص 113-114.

### ژولیده نیشابوری (حسن فرح بخشیان)

غدیریه

پس از اتمام حج از امر ذوالمن

نبی (ص) احرام بیرون کرد از تن

وداعش در حقیقت دیدنی بود

گل از گلزار رویش چیدنی بود

گل لبخند بر لب داشت احمد (ص)

که بر لب ذکر یا رب داشت احمد (ص)

منا را سویی یثرب بار بستند

گنه را حاجیان طومار بستند

نبی (ص) شمع و علی (ع) پروانه اش بود

نبی (ص) ساقی علی (ع) خُمخانه اش بود

نبی (ص) را در مسیر راه هادی

ندایی گشت از نای منادی

به فرمان خدای حیّ سرمد

ندا آمد که بَلِّغْ یا مُحَمَّد (ص)

شب معراج رازی با تو گفتم

دُر نا سُفته اي بهر تو سُفتم

ص: 115

بگفتم با تو آن سِرّ جلي را

نشان دادم مقامات علي (ع) را

به عالم از علي (ع) بهتر ندیدم

که او را در ولایت برگزیدم

تو هم او را به جا تأیید کردی

بر این تأیید حق تأکید کردی

کنون آن راز باید فاش گردد

که سَدّ مردم اُوباش گردد

نبی (ص) از این پیام حیّ سرمد

به لب لبخند را پیوند می زد

ای چشم ها بگریید، ص 114-115.

ص: 116

## ساکت اصفهانی (میرزا محمد حسن)

غدیریہ و مدح یعسوب الدین امیر المؤمنین علی (ع)

چو کرد اراده ی خلقت خدای عزوجل

محمد (ص) و علیش (ع) بود خلقت اول

نه روز بود و نه شب در میان نه ماه و نه سال

که آفرید خدا نور احمد (ص) مرسل

ز اصل بود یکی نور و پنج قسمت شد

هر آنکه غیر یکی داند او بود آحول

اگر چه بر سر دست تو هست پنج انگشت

تو جمله را همه یکدست خوانیش به مثل

خدا به صورت خود آفرید آدم را

اگر چه نیست مر او را نظیر و شبه و بدل

لطیفه ایست که حق را در او بود مقصود

در این حدیث مفصل که گویمت مجمل

علیست (ع) آنکه بود مظهر تمام صفات

که کارهای خدائی گرفت از او فیصل

علیست (ع) آنکه نهد پا به دوش پیغمبر (ص)

برای کندن از طاق کعبه لات و هبل

علیست (ع) آنکه به شب خفت در فراش نبی (ص)

نبی (ص) به غار شد و جای خواب کرد بدل

علیست (ع) آنکه به جنگش ندید دشمن پشت

به روز معرکه در بدر و نهروان و جَمَل

علیست (ع) آنکه ز تیغش چو بید می لرزید

به روز هیجا چون بید فارسِ یلیل

علیست (ع) آنکه چو آئینه ات شود روشن

به مهر او دل خود را اگر دهی صیقل

بهشت یار علی (ع) را در آستین باشد

زهی به نیت خالص خهی به حُسنِ عمل

علیست (ع) آنکه پیمبر (ص) به روز خم غدیر

به امر خالص بی چون خدای عزوجل

گرفت بازوی او را و رفت بر منبر

چه منبری که در آنجا شد از جهاز جَمَل

برای آنکه شود شرع انورش باهر

برای آنکه شود دین کاملش اکمل

منادیان حق از هر طرف ندا کردند

که الصلا همه ای شهریان و اهل جَبَل

پای منبر پیغمبر (ص) آمدند همه

که گشته بود ز حق آیه ی عطا مُنزل

هر آنچه گفت نبی (ص) در حق علی (ع) ولی

به جان قبول نمودند عالی و اسفل

به اتفاق خلائق شدند یکسر جمع

ز جن و انس و ملک جمله تا به اهل قُلل

ندای حق بشنیدند و جملگی گشتند

حلال زاده مُفَرَّح حرام زاده کَسَل

حرام زاده شود گر کَسَل عجب نبود

چنانکه می کند از بوی گل فرار جُعَل

حلال زاده شناسد علی و آتش را

که کرده است قبول ولایتش ز ازل

ز مهر او همه گردیده بی خبر از خویش

ز عشق او همه گردیده مست و لایعقل

یک از صفاتش حلال مشکلات بود

که مشکلی به جهان ز او نمانده لایتحل

اگر به چشم حقیقت کسی در او نگرد

خدای بیند اگر دیده نبودش آحول

شها مدیح تو ثبت است در جراید لوح

کشیده بر سر هر صفحه اش قلم جدول

پس از خدا توئی از کلّ کاینات آقدم

پس از نبی (ص) توئی از جمله انبیا افضل

فضایل تو چراغی است در رُجّاجه ی دل

که کرد روشن از او می توان دو صد مَشعل

ولایت تو نعیمی در او نه خوف و نه بیم

محبت تو شرابی است در او نه غش و نه غل

شها تو دامن خود را به دست ساکت ده

فتد دمی که گریبان او به دست اجل

که سیر روی تو بیند در آندم آخر

بگو دمی به اجل یا علی که لا تَعْجَل

دیوان ساکت ص 14-16

ص: 118

صاحب ولایت

اگر هزار بشیر آمد و نذیر آمد

محمد است که بی مثل و بی نظیر آمد

ز آسمان رسالت بتافت ختم رسل

که چرخ معدلت از طلعتش منیر آمد

عقول ناقصه از شرم دم فرو بستند

که عقل کامل و کل در سخن دلیر آمد

به قدرت صمدی در صنم شکست افتاد

که دور سلطنت واحد قدیر آمد

بساط ظلم بر افتاد از بسیط زمین

بشیر عدل الهی چو بر سریر آمد

نخست مرد خدایی که دست بیعت داد

رسول را به صباح و مسا ظهیر آمد

علی (ع) ولی خدا، صاحب ولایت بود

که بهر نصرت حق ناصر و نصیر آمد

بدان مَثابه که هارون وزیر موسی بود

علی (ع) معین رسول آمد و وزیر آمد

به پاس خدمت پیمان، شه ولایت شد

که مست جام ولا از خم غدیر آمد

علی (ع) به خدمت اسلام فضل سبقت داشت



که پاس خدمت دیرینه ناگزیر آمد  
علی (ع) ز روز صِغر از کِبار امت بود  
اگر چه در شمر سال و مه صغیر آمد  
وصایت علی (ع) آموخت حکمتی ما را  
که بر حکومت اقوام دلپذیر آمد  
که پیشوایی ملت نصیب مردانی است  
که سبق خدمتشان بر جوان و پیر آمد  
اسیر نفس نشد يك نفس علی (ع) ولی  
نشد اسیر که بر مؤمنین امیر آمد  
امیر خلق کجا و اسیر نفس کجا!  
که سر بلند نشد هر که سر به زیر آمد  
علی (ع) نداد به باطل حقی ز بیت المال  
که از حساب و کتاب خدا خبیر آمد  
علی (ع) نخورد غذایی که سیر بر خیزد  
مگر که سیر خورد آن که نیم سیر آمد  
علی (ع) غنی نشد الا به یمن دولت فقر  
که دولتش به طرفداری فقیر آمد

علي (ع) ستم نکشید و حقیرِ ظلم نشد

نشد حقیر که ظالم برش حقیر آمد

علي (ع) ز مظلومه ي خلق سخت مي ترسيد

که حق به مظلومه ي خلق سختگیر آمد

درود باد بر آن ملّتي که رهبر وي

چنين بلند مقام و چنين خطير آمد

غدیر خم نه همین عید مذهبي ما راست

که عید ملّتي ما نیز در غدیر آمد

به مهر آل علي غاصب از عجم بگریخت

به دوستي علي (ع) شو که دستگیر آمد

درود باد بر ایران که نقش تاریخش

ز مهر آل علي (ع) نقش هر ضمیر آمد

درود باد بر ایران که انتقام علي (ع)

ز رویهان بگرفت و به کام شیر آمد

سخن به مدح علي (ع) کس نگفت چون «سرمد»

اگر هزار سُراینده و دبیر آمد (1).

ص: 120

## سرور اصفهاني (حسين)

غدیره (1) «بي خوابی شیرین»

اندیشه ی سبزم، ثمر باغ ضمیر است  
گویي نفسم، قاصد گل شهر عبیر است  
دل در طیش آباد درون، گرم تلاطم  
طبعم ز شکوفایی شب، جلوه پذیر است  
در سینه ی سینا، چه کند ظلمت فرار؟  
وقتی که درون، شعله ور از مهر منیر است  
بی خوابی شیرین و بی آزار من امشب  
سُکری ست، که از فجرِ سحر جوش، سفیر است  
آن جا که شود زودی الهام، مددکار  
کو زهره، که با طعنه بگوئیم، که دیر است  
تصویرگرِ باور و اندیشه ی حقیقو  
در خطّه ی دل، بر سر این خطّ خطیر است  
خواهم که روم با سفرِ معنوی خویش  
آن جا که قیامتکده ی پیک بشیر است  
آن بزم که خنیاگرش، از بارگه قدس  
گلبانگ، ز محمود و می از خم غدیر است  
آن عید سعیدی، که ز تکریم و تقدّس  
بالنده تر از رتبه، ز معراج اثیر است  
آن جا که سرودش، ز سر پرده ی بلّغ

از سوي خدا، قادر قیوم قدیر است

آن جا که علي (ع) را، به سر دست گرفته است

احمد، که پیام آور الهام پذیر است

آن مظهر دادار، که فرّ منش او

آواز ملایک، ز صلاي بم وزیر است

آن دانش بی مرز، که با امر خداوند

بر کشور شان و شرف و رتبه، امیر است

آنگاه، به لحنی همه سرشار ستایش

فرمود علي (ع)، بر همه مولا و امیر است

آن داور جاوید، به دیوان عدالت

کز سیرت والا و شرف، عرش سریر است

ص: 121

---

1-131. این غدیریه دست آورد بی خوابی و بیداری شیرینی است که یکی دو شب قبل از عید غدیر خُم رخ داده و همچنین ادامه داشته تا نیمی از چکامه به پایان رسیده است که جناب استاد سُرور با عنوان بی خوابی شیرین به محبّان حضرت علي (ع) هدیه نموده اند.

اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، از مصدر بی چون

الهام عظیمی است، که اعلام بشیر است

این است وَلِيَّ اللَّهِ مَظْلُومًا، که وجودش

بر دین خداوند، پناه است و ظهیر است

معموره ی آیینِ اَبَدٍ مَدَّتْ حَقَّ رَأْسِهَا

همواره مدیر است، و مشار است و مشیر است

این است همان نعمت پاینده، که هرگز

آن را نه نهایت، نه همانند و نظیر است

هم حامی حق است و هم آئینه ی آیین

با سیرت بی مثل، به اسلام نصیر است

بر خلق مغیث است و معین است و مراد است

بر کلّ امور، آن که علیم است و خبیر است

آن روح مروّت، که به آیین عدالت

خصم ستم اندیش و هوادار فقیر است

آیین نبی (ص)، از وصی آمد به تکامل

این جاست که شَه، بهره ور از فیض وزیر است

ای صاحب و سلطانِ شگفتی، که وجودت

در خطّه خطیب است و به معموره امیر است

بگسیخته سامان «سُرور» است و تو دانی

کز معجزت، ای فیض اَبَد، وصل پذیر است



کمال دین و داد

امروز کردگار بود روز رحمتش

بر بندگان پدید همی کرد نعمتش

امروز دین و داد کمالی تمام یافت

اسلام سود بر سر عیوق رایش

امروز با پیمبر (ص) مرسل پدید کرد

مقصود آنچه داشت خدا از رسالتش

بسپرد مصطفی (ص) در دین را به مرتضی

مولای مؤمنان شد و هارون امّتش

مردُ احد، مبارز خندق، امیر بدر

شهره بر آسمانها، صیت شجاعتش

داده رسول او را در حربها عَلم

کرده خدای بخشگر نار و جَنّتش

بوده است از عبادت جن و بشر فزون

در روز حرب خندق، بر عمرو ضربتش

از باره در به قوّت دادار در ربود

از بهر آنکه اوست محلّ مشیّتش

دست خدا و صنع خدا زو شود پدید

زیرا که بود قدرت دادار قوّتش

گردد مشیّت ملک العرش ازو پدید

هر صانعي نمايد با دست صنعتش

بيخ درخت بر شده طوبي بود نبي (ص)

شاخ درخت و ساق عليّ (ع) است و عترتش

خوانده ولايتش را ايزد حصار خویش

ايمن کسي که شد به حصار ولايتش

تا شهد حب او نچشي کي بري نصيب

از جوي انگين و بهشت و حلاوتش

عيد غدیر بر تو بود فرخ و سعيد

سعد فلک نثار تو باد و سعادتش

گلوازه 3 ص 388

ص: 123



مهر تابان ولایت

مهر تابان ولایت شد نمایان در غدیر

باز بخشید این بشارت خلق را جان در غدیر

خوان و احسان و کرم گسترد یزدان تا کند

عالمی را بر سر این سفره مهمان در غدیر

از طواف کعبه امروز آنکه برگردد یقین

حج او مقرون بود با عهد و پیمان در غدیر

وه، چه غوغایی است در آن سرزمین از جوشِ خلق

موج انسان بین بیابان در بیابان در غدیر

از جهاز اشتران شد منبری آراسته

با شکوهی برتر از تخت سلیمان در غدیر

بر سر دست نبی (ص) تهلیل گویان مرتضی (ع)

اشک شوق از دیده می بارد چو باران در غدیر

اقتران مهر و مه دارد تماشا، نی عجب

گر شود جبریل هم آینه گردان در غدیر

دل درون سینه طغیان کرد و هوش از سر پرید

تا طنین انداز شد آیات قرآن در غدیر

سینه ی پاک پیمبر (ص) گشت سرشار از شعف

آیه ی «بَلِّغْ» چو نازل شد ز یزدان در غدیر

تا ز «أَكْمَلْتُ لَكُمْ» پر شد فضا، جبریل گفت

با خود آوردم پیام از حیّ سبحان در غدیر  
مصطفی (ص) تا مرتضی را همچو جان دربر گرفت  
یوسفش را کرد پیدا پیر کنعان در غدیر  
تا علی (ع) شد جانشین خاتم پیغمبران (ص)  
آشکارا شد همه اسرار پنهان در غدیر  
هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست  
این ندا پیچید در گوش بزرگان در غدیر  
خاطر اهل ولا زین گفته شد امیدوار  
ناامید از رحمت حق گشت شیطان در غدیر  
تا جهان را از عدالت پر کند همچون نبی (ص)  
مرتضی (ع) بگرفت از او منشور و پیمان در غدیر  
از نبوت در جهان اسلام اگر شد منتشر  
شد ولایت دین یزدان را نگهبان در غدیر  
در حقیقت شد مسلمان هر که با اخلاص داد  
دست بیعت با علی (ع) مانند سلمان در غدیر  
گر به صدق و راستی آید سوی این آبگیر  
هر خطاکاری شود پاکیزه دامان در غدیر

شد جهان روشن ز انوار امیرالمؤمنین (ع)

چلچراغ عشق و ایمان شد فروزان در غدیر

«سَرویا» شکر خدا در موسم حجّ وداع

دین حق رونق گرفت و یافت سامان در غدیر

نسیم غدیر ص 87

ص: 125

## سعید اصفهانی (رضا صغیرا)

توضیح اینکه سعید اصفهانی فرزند ارشد مرحوم استاد صغیر اصفهانی می باشند.

غدیریه در مدح امام علی (ع)

ز جای خیز کنون ساقی فرشته سیر

بساط عیش و نشاطی به بزم ما گستر

ببر ز دل غم هجران به نام نامی وصل

به یک پیاله مرا مست کن در این محضر

کنونکه موسم عیش است و باده نوشیدن

بریز باده هستی فروز در ساغر

مرا به آب حیات شراب احیا کن

که گشت هستیم از سوز هجر خاکستر

کنونکه شاهد غیبی ز رخ گرفته نقاب

نموده طلعت خود را به عاشقان دلبر

به یاد طره ی پرچین آن پری رخسار

سپند و عود فراوان بریز بر مجمر

اگر نه موسم وجد است از چه رو یاران

نموده اند به شادی لباس عیش ببر

اگر نه عید وصال است عاشقان ز چه رو

زنند خنده ی شادی به روی یکدیگر

بلی به امر خدای جهان علی (ع) امروز

گرفته خط ولایت ز دست پیغمبر (ص)

به شاه کشور توحید در چنین روزی

رسید امر امامت ز جانب داور

به حکم آیه بَلِّغْ رِسُولَ (ص) عالمیان

گرفت جای به خم غدیر بر منبر

گرفت دست علی (ع) را و اینچنین فرمود

به آن جماعت حاضر ز کهنتر و مهتر

رسیده است سه نوبت مرا پیام امروز

برای امر ولایت ز خالق اکبر

به هر کسی که منم سید و منم مولا

علیست (ع) سید و مولا و منجی و رهبر

همین علیست (ع) که در آسمان عز و شرف

چو آفتاب عیانست بر شما یکسر

همین علیست (ع) که باشد رسول (ص) را بن عم

همین علیست (ع) که باشد بتول را همسر

همین علیست (ع) که باشد کتاب را مظهر

همین علیست (ع) که باشد خدای را مظهر

همین علیست (ع) که اول رموز هر دو جهان

به امر نافذ او گشته صادر از مصدر

همین علیست (ع) که بودی به انبیا ناصر

همین علیست (ع) که باشد به اولیاء سرور

همین علیست (ع) که در روزهای سخت نبرد

جز او نبود که اسلام را شود یاور

همین علیست (ع) که از کافران به عرصه ی جنگ

کشیده است به دست خدائیش کیفر

همین علیست (ع) که افکند در صف میدان

گهی به تیغ سر از عمرو و گاه از عنتر

همین علیست (ع) که با پنجه یداللهی

ز جای کند به نیروی حق در از خیبر

همین علیست (ع) که باشد به پیشگاه خدا

شفیع خیل محبان به عرصه ی محشر

همین علیست (ع) که مهرش بود کلید جنان

همین علیست (ع) که بغضش بود عذاب سقر

همین علیست (ع) صراط و همین علی (ع) میزان

هم او قسیم بهشت است و ساقی کوثر

همین علیست (ع) که همچون «صغیر» از دل و جان

به آستانه ي قدرش ((سعید)) ساید سر

گلبن امید ص 20-23

### سعید اصفهانی (رضا صغیرا)

بهاریه و توصیف عید غدیر و مدح امام علی (ع)

درفش گل برفراشت کاوه ي فصل بهار

دوباره بر تخت گل گرفت بلبل قرار

ندید صَحَّاک دي چاره به غیر از فرار

یافت به فرخندگی ز مقدم نوبهار

دشت و دمن خرمي همچو بهشت برین

پیک صبا مي رسد مگر ز دشت ختن

که مي تراود عبیر ز طُره ي یاسمن

گشته بشیر طرب نسیم گل پیرهن

مگر که یعقوب دل رهد ز بیت الحزن

به رغم درد فراق به وصل گردد قرین

ساقی در این زمان بیار جام شراب

که شاهد گل‌عذار گرفت از رخ نقاب

به کیش رندان بود باده کشیدن صواب

به ساغری تا ابد بساز دل را خراب

ص: 127

که در ازل شد به می آب و گل من عجین

بیا و جامی بده ز باده ی سلسبیل

که هست فیضش مرا به راه مستی دلیل

تا که شوم مدح خوان به مرشد جبرئیل

آنکه به خم غدیر به امر رب جلیل

وصی شد و جانشین به خاتم المرسلین

ز امر حق جبرئیل به روز خم غدیر

از پی امري بزرگ به مصطفي (ص) شد بشیر

خواند ز بعد درود حکم خدای خبیر

که بعد تو مرتضی (ع) است به اهل ایمان امیر

امر وصایت بر اوست ز امر جان آفرین

گر نرسانی به خلق ولایت مرتضی (ع)

نکرده ای اهتمام به نشر دین خدا

پس به فرود آمدن امر شد از مصطفي

منادی از حکم او داد به مردم ندا

که باید اکنون شدن جمع در این سرزمین

شدند اصحاب وی چو زین ندا باخبر

به امر سالار دین خرد و کلان سر به سر

انجمنی ساختند به گرد خیرالبشر

جمله چو حربا به مهر دوخته بر او نظر

تا بنیوشند چیست پیام سلطان دین



پس ز جهاز شتر به امر ختمي مآب (ص)

ساخته شد منبري از پي نشر خطاب

بر سر منبر نشست چون به فلك آفتاب

تا که بگيرد نقاب ز چهره ي بوتراب (ع)

تا بگشايد دري به روي اهل يقين

ز بعد حمد خدا راهبر انس و جان

گشود چون غنچه لب فشانند دُرّ بيان

گفت به صوت رسا که از خدای جهان

رسیده امري مرا کز پي تبليغ آن

سه نوبتم جبرئيل داده پیامي چنین

کنون ز من بشنوید ز قول حق این کلام

هم رسد از حاضرین به غائبین این پیام

ز امر یزدان به من گشت نبوت تمام

هست علي (ع) بعد من براي مردم امام

علي (ع) و اولاد اوست براي من جانشین

به طلعت کردگار آیت و مظهر علیست (ع)

به جن و انس و ملک سید و سرور علیست (ع)

به سالکان طریق هادی و رهبر علیست (ع)

به دوستان شفیق معین و یاور علیست (ع)

علیست (ع) آری امیر به جمله ی مؤمنین

به حبّ و بغض علي دهد خدای کریم

به دوستانش جنان به دشمنانش جحیم

ص: 128

بغضش نار و عذاب حُش حُلد و نعیم

قهرش بر جان خصم بود عذاب الیم

مهرش بر چنگ دوست بود چو جبل متین

اگر بر آنی شوی در دو جهان رستگار

باش غلامی مطیع به شاه دُلْدُل سوار

چو نیست غیر از علی (ع) شافع روز شمار

ز دامن مهر او دست طلب بر مدار

که هست بر لطف او چشم «سعید» حزین

گلبن امید ص 25-28

ص: 129

لازم به ذکر است که سوزنی سمرقندی از نوادگان سلمان فارسی بوده است، سلمان

فارسی اسطوره ی انسانیت، ص 14.

نگر که دست که بگرفت مصطفی به غدیر

نگر که دست که بگرفت مصطفی (ص) به غدیر

که را امام هُدی خواند و فخر و زینِ هُمّام

مرا امام هم از جایگاه وحی خداست

ز جایگاه نبی مر تو را امام کدام

امام آنکه به پیش بتان نکرده نماز

نکرده جز مَلِکُ العرش را صلوة و صیام

امام آنکه به زور و درم نشد مشغول

ازین بعید نبود ار همیشه بودش وام

امام آنکه فدا کرد تن به جای نبی (ص)

ز وقت خفتن تا صبح روز دادن بام

امام آنکه به روزه بُدی سه روز و سه شب

طعام داد به سائل به وقت خوردنِ شام

امام آنکه خدای بزرگ، روز غدیر

به فضل کرد به نزدیک مصطفی (ص) پیغام

امام آنکه امید شفاعتم همه اوست

که در مَحَبَّت او در شوم بدارِ سلام

اگر تو خواهی مؤمن شوی بیا بشنو

ز قول شاعر (سوزنگر) این دُرست کلام

گلوآزه 3 ص 328

ص: 130

## سهي (ذبيح الله صاحبكار)

توتياي ديده

اي توتياي ديده ي من خاك پاي تو  
وي كنج خلوت دل عالم سراي تو  
هر مو به تن زبان شده تا از تو دم زند  
چون ني پُر است هر رگ جان از نواي تو  
گاهي بر آي از دل و در ديده جلوه كن  
اي صد هزار ديده و دل مبتلاي تو  
داغ مَحَبَّت تو چراغ دل من است  
اين لاله زار يافت صفا از صفاي تو  
دانم چسان ز درد كِشم انتقام، اگر  
دستم رسد به تربت دارالشفاي تو  
سوزد در انجمن، دل پروانه، جان شمع  
بر حال من كه سوخته ام در هواي تو  
اين نيم جان كه مانده ز تاراج غم به جا  
يكبار رونما كه بود رونماي تو  
هر كس ز جام عشق تو نوشيد جرعه اي  
بيگانه شد ز خویش چو شد آشناي تو  
از دل كجا روي كه جز اين كلبه ي حقير  
در عالم وجود بود تنگ جاي تو  
اي رهنماي قافله ي عشق، همّتي

کز پافتاده خسته دلي در قفای تو  
آنان که از برای تو مُردند، زنده اند  
مُرده است آن کسی که نمیرد برای تو  
بی جلوه ی تو دیده ی ما را فروغ نیست  
بی حاصل است طاعت ما بی ولای تو  
در کار خلق، هر گره ی مشکلی که هست  
گردد گشوده در کف مشکل گشای تو  
من عاجزم ز وصف و ثنای تو یا علی (ع)  
زیرا که حق نموده به قرآن ثنای تو  
روز غدیر خم به جهان گشت آشکار  
جاه تو و جلال تو و کبریای تو  
دست «سهی» ز دامن مهتر جدا مباد  
ای توتیای دیده ی ما خاک پای تو (1).

ص: 131

## سیار اصفهانی (نجف قلی عشاقی)

در توصیف غدیر خم و منقبت حضرت علی (ع)

ز قرّ و میمنت این خجسته عید غدیر

به وجد آمده اندر سپهر بدر منیر

زهی شرافت این عید با شکوه و جلال

تبارک الله از این عید بی شبیه و نظیر

مقام و مرتبه ی این خجسته عید سعید

برای خلق جهان نیست حاجت تفسیر

کنون سزد که به شکرانه اش به رَغم حسود

سپند و عود به مجمر نهیم و مشک و عبیر

کجاست مانی نقاش گویا و بکش

به شادکامی از این جشن خسروی تصویر

کجاست مطرب خوش نغمه گویا و بزن

به شور نغمه ی شهناز را تو در بم و زیر

شکنج زلف شکن در شکن پریشان کن

که افکنی دل ما را به حلقه ی زنجیر

بناز طره ی گیسو فکن هزار شکنج

به هر شکنج بیفکن دو صد هزار اسیر

ز جای خیز تو ای ساقی خجسته خصال

بیار باده گلگون مرا ز خم غدیر

بیار باده ز خم غدیر و از سر مهر



خرابی دل ما را باده کن تعمیر  
بریز باده دمامم به جام دُرْدکشان  
هر آنچه دور به پایان رسد تو از سر گیر  
بریز باده که تا مست گردم و گویم  
مدیح خسرو دین پادشاه عرش سریر  
چو در غدیر خم از کردگار لم یزلی  
به خواجه ی دو سرا شد خطاب عالم گیر  
چو غیر ما نبود در جهان به یکتائی  
چنین به خامه ی کلک قضا زدم تقدیر  
علیست (ع) بعد تو بر جمع کاینات خدیو  
علیست (ع) بعد تو بر جمع ممکنات امیر  
به خاندان رسالت علیست (ع) مشعل نور  
به آسمان ولایت علیست (ع) مهر مُنیر  
به روز حشر بود از عتابِ ما ایمن  
هر آنکه دارد حُبش به دل به قدر شعیر  
به ممکنات جهان از برای رتبه ی او  
بگو که جامه ی ممکن برای اوست قَصیر

نه بي اجازه ي او مي زند قدر فرمان

نه بي اشاره ي او مي کند قضا تغيير

نمي توان بنگارند، يك صفات علي (ع)

تمام خلق دو عالم اگر شوند دبیر

اگر که قافیه تکرار مي کند «سپار»

تو اش ز لطف ببخشاي و عذر او بپذير (1).

ص: 133

---

1- 133. اندیشه های سپار ص 180-182.

## شباب شوشتری (ملاعباس)

در تهنیت عید غدیر و مدح امام بشیر و نذیر

باب گرامی شبر و شبیر حضرت علی (ع)

خبر به روز چنین بر نبی (ص) ز حی قدیر

رساند حضرت روح الامین به خم غدیر

که ای شهنشه لولاک وی پیمبر (ص) پاک

که ای نظام نه افلاک شاه عرش سریر

تویی که شد ز تو پاینده پنج رکن اصول

تویی که شد ز تو پوینده هفت چرخ اثر

تویی که کوی زمین را بحزم توست سکون

تویی که چرخ برین را به عزم توست مسیر

تویی که عرش به فرش تو جسته استقرار

تویی که شرع به فرع تو رسته از تحقیر

تویی که در همه بابی بر انبیا خاتم

تویی که بر همه خلقی ز کردگار امیر

رسانده بار خدا مژده ی درود و سلام

به حضرت تو که ای از تو شرع را توقیر

به حکم ما بگذار افسر خلافت را

به فرق بن عم خود پادشاه خیبر گیر

شهی که بر ورق اندر ثنای حضرت او

ز برق کوی سبق برده خامه در تحریر

رها نمي کند از کف عِنان ذوق مرا  
که آيتي کنم اندر خلافتش تقرير  
غرض پيام خدا را بدان پيمبر (ص) پاك  
رساند حضرت روح القدس بدین تفسير  
چنانکه واجب فوري است حُکم ما مپسند  
بسعي خویشتن اندر ادای آن تقصير  
پي اقامه ي او بر خلافت از همه کس  
بگير عهد و ميفکن بعهدہ ي تأخير  
به شير شرزه بر آر از عدوي شرع دمار  
به تیغ وحي برافکن شرر به خصم شرير  
ادای حُکم خدا شد چو بر رسول (ص) خدا  
شکفته شد چو گل از پیک صبح در تأثیر  
چو منبر از پي تبليغ این رسالت خاص  
در آن مکان ز جهاز شتر فکند سرير  
گرفت دست خدا را بدست و پای نهاد  
بر اوج عرشه ي منبر چو مهر عالمگیر

دو مه دو مهر دو مطلع دو صبحگه دو سپهر

دو شه دو شان دو شوکت دو حکمران دو امیر

دو جل دو کعبه دو زمزم دو مستجار دو رکن

دو دین دو شرع دو هادی دو رهنما دو ظهیر

دو تاجدار دو کرسی محل دو سدره مقام

دو شهریار دو رفرف نشین دو عرش سریر

شدند هر دو چو بر منبر از جهان برخاست

خروش تهنیت از ساکنان عالم پیر

سپس بِحُكْمِ يَدِ اللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ

فراخت دست علی (ع) بر فراز چرخ اثیر

نمود بر همه نیک و بد از سفید و سیاه

سرود بر همه مرد و زن از صغیر و کبیر

که یک به یک شنوید از من اینکه بن عم من

مرا وصی بلافضل و ناصر است و ظهیر

منم عدوی کسی کش معاند است و عدو

منم نصیر کسی کش معاون است و نصیر

هر آنکه والی و مولا منش علی (ع) مولا است

به امثال من و حکم کردگار خبیر

هر آنکه هست علی (ع) را عدو مراست عدو

بحکم محکم آیات وحی در تفسیر

بهر چه عزم کند در امور دین مبین

باعتراض کس او را نمی رسد تغییر

بهر چه حکم دهد در ادای ملت و ملک

نباشد از من و فرمان من در آن توفیر

ولّی حقّ و وصی من و خلیفه ی شرع

قوام دین و نظام زمان امام کبیر

علی (ع) که پایه ی قدرش بدان رسیده که عقل

بگاہ مدح وی اندیشه دارد از تکفیر

علی (ع) است سلسله ی انتظام غیب و شهود

بدو سپرده بتأیید خود خدای قدیر

علی (ع) که شعشعه ی نور عالم آرایش

گرفته خط غرامت ز مهر عالمگیر

علی (ع) که کوبه ی ذات بیمثالش را

نه عقل کرده تصور نه وهم دیده نظیر

علی (ع) که با خم ابرو اگر اشاره کند

دهد وجود و عدم را به یکدگر تغییر

علی (ع) که شیر فلک را به امر قدرت او

بعهد مهّد کشد شیرخواره در زنجیر

علی (ع) که گاو زمین را و شیر گردون را

بکعب نوک سنان بر زبَر نشانند و زیر

علی (ع) که بر قد و بالای قدر والایش

قبای واجب و ممکن بود بلند و قصیر

علي (ع) که خاک درش را به زُهره داده سپهر

که بهر شمس ز مریخ از آن کند اِکسیر

علي (ع) که نیروی اعجاز او برون آورد

قطار نافه ز خارا چو تار موز خمیر

علي (ع) که طفل فلک را به مشق طلعت مهر

نشان نداده مگر نقطه ای ز لوح ضمیر

علي (ع) که در صف رزمش نظر بخصم کند

کسی که گفت مجسم نمی شود تصویر

علي (ع) که در بر عفوش کسی گنه کار است

که در خطا کند اِهمال و در گنه تقصیر

ص: 135

علي (ع) که نطفه بشوق لِقاي حضرت او

بخود مشیمه کند پاره گر بود زنجیر

علي (ع) که از پی اوصاف خود بعرصه ی نظم

«شباب» راز هنر بسته بر کمر شمشیر

شها بحق نبی (ص) ابن عمت آنکه بود

ز کردگار جهان خلق را بشیر و نذیر

بحق عصمت کبرا و نور چشمانش

که سیّدان جنانند شَبْرند و شَبیر

بحق نُه گهر از دُرّجِ پاكِ عصمت او

که هر یکی بصفایِ به بود ز بدر منیر

بحق حق به تو و حق تو بحق که ز حق

هر آنچه هست همین است نیست شبهه پذیر

کز این دیار به آسانیم بدرگه خویش

رسان و باز مگردان بگو بمان و بمیر

مراست مطلب دیگر ولی نمی گویم

که نیست پیش تو پنهان چه بر زبان چه ضمیر

سخن دراز کشید از برای عرض دعا

بحق بلند کنم دست از آستین قصیر

بهار خصم تو باد از سَموم فتنه خزان

هماره تا به بهار از خزان رسد تأثیر

مُحِبّ جاه تو بادا قرینِ بختِ جوان



همیشه تا بجوان لازمست حرمت پیر

دیوان شباب شوشتری، ص 195-197.

### شباب شوشتری (ملاعباس)

در تهنیت عید غدیر و منقبت حضرت علی بن ابیطالب (ع)

نگار من که به حُسن و جمال و غمزه و ناز

ر بوده گوی ملاحظت ز لُعبتان طراز

قدش بگاہ اقامت قیامی از محشر

لبش بوقت تکلم کلیمی از اعجاز

بزیر زلف سیه خال عنبر افشانش

بسان جوجه ی زاغی نهان بچنگل باز

مرا تنی بود از عشق او به رنج و محن

مرا دلی بود از هجر او بسوز و گداز

به یاد جنت رخسار و کوثر لب او

شب گذشته چو چشمم بخواب شد دمساز

ز کف عنان شهو دم ر بود رایض غیب

بخلوت سحرم بُرد و کرد مَحرم راز

چه خلوت آنکه ز وارستگان قید و جود

بعرش کرده تجلی جمال راز و نیاز

چه خلوت آنکه ز آوارگان خانه بدوش

گذشته غلغله ی یارب از نشیب و فراز

چه خلوت آنکه ز دُردي کشان ساغر عشق

نقاب وصل خود از چهره کرده شاهد باز

ص: 136

چه خلوت آنکه در او سالکان عرصه ی وهم

عنان مرکب فکرت کشیده از تک و تاز

چه خلوت آنکه صف اندر صف اندر او ملکوت

زبان گشوده بتهلل و گشته نغمه طراز

من ایستاده ز حیرت چنانکه می گفتم

ز آشیان تنم کرده مرغ جان پرواز

که ناگهان ز سرا پرده ی سُرّادق غیب

یکی ز خلوتیانم بمژده داد آواز

که گر بشوق تماشای باغ رضوانت

سری بود هله سامان بین و برگ بساز

کز این سراچه به خلوتسرای خلد برین

رهی بود بمسافت قریب و قصبه دراز

ستاده حضرت روح الامین که بر رخ تو

ز هر دری که تمنا کنی گشاید باز

ز بهر تهنیت مقدم تو دارد حور

بچین طره دو صد نافه بهر پای انداز

بزیر سایه ی طویبی ستاده صف در صف

ملایک از پی تقدیم امثال و نیاز

چوز این سخن شدم آگه فتادم از غیرت

روان بحیرت خاطر بسوز و تن بگداز

زبان بطعنه گشودم که هان ترانه مسنج

نظر بسخره فکندم که هین فسانه مساز

مرا شمایل جنت چنان بچشم آید

که از لئیم تفاخر، ز بیوه غمزه و ناز

بحکم آنکه مرا جنتی بود منظور

که او حقیقت محضست جنت تو مجاز

چه جنت آنکه در او قدسیان سیدره نشین

جبین نهاده به خاک ادب ز روی نیاز

چه جنت آنکه به عزم طواف درگه او

بناقه رخت سفر کعبه را بود ز حجاز

چه جنت آنکه در او هر چه با خدا قدرت

چه جنت آنکه در او هر چه با نبی (ص) اعجاز

ظهور قدرت اعجاز ازو بدین سبب است

که هست عین خداوندگار بنده نواز

علی (ع) که چون بغدیر خم از خدای قدیر

بامثال خلافت بخلق شد ممتاز

بحکم حضرت یزدان ز سدره حامل وحی

بعرض خواجه ی لولاک مژده کرد آغاز

پیامبر ز پیام آور این سخن چو شنید

چو گل شکفت پذیرفت شاد شد ز اعزاز

چه منبر از پی تبلیغ این رسالت خاص

بروی همدگر از ناچه بر نهاد جهاز

بدست دست خدا را گرفت دست و نهاد

قدم به منبر و وز لعل شد گهر پرداز

پس از اقامه ي تصريح بر خلافت او

شد از شرافت او نکته سنج و نغمه طراز

که ابن عم من این ماه کعبه شاه حجاز

نهنگ لُجّه ي قدرت هُزبر خصم انداز

مرا ببازوي پیغمبري بود تعویذ

چنانکه بار خدا را به بندگی ممتاز

فلك بمقدم هندوي او فتد بسجود

ملك بقبله ي ابروي او رود بنماز

ص: 137

سمند او بصف کینه رعد کفر آشوب

سنان او بگه حمله برق عمر گداز

بشخص همت او مُلك هر دو عالم تنگ

وز او بهر دو جهان باب لطف و رحمت باز

بهشت و کوثر و طوبی بیچشم همت او

بضاعتی است قلیل از برای پای انداز

ز نقش جوهر تیغش به یک نفس خیزد

جراره ای که به صد قرن خیزد از اهواز

بعرصه گاه نبرد وی از جنازه ی خصم

سفینه می کشد اندر محیط خون جناز

بذات حضرت او که هر که پی برد داند

که هست ذات خدا بی نظیر و بی انباز

وجود او به مثل با وجود کافه ی خلق

چو جوهر است و عرض یا حقیقت است و مجاز

فلك بدرگه او دارد از زمین خجالت

زمین ز حرمت او باشد از فلك ممتاز

گنه برافت او می زند بغفران طعن

گدا به همت او می کند به سلطان ناز

چنان برزم وی آفاق منقلب گردد

که آسمان به نشیب افتد و زمین بفراز

به روز رزم وی از بهر قبض روح عدو

ز بحر خون ملك الموت بگذرد به جهاز  
ز كوره مهر و مه آرد بجاي كوزه برون  
گُل ار ز بهر ضميرش عجيب كند كواز  
شها چورشته و سوزن كتاب و حدت را  
كمند و رُمح تو شيرازه بست و داد طراز  
غرض مطالعه ي صفحه ي جمال تو بود  
وگرنه مُنشي خلقت ورق نكردي باز  
فلك به صحن سراي تو از شد آمد خلق  
چو طفل گمشده مادر فتاده در تك و تاز  
تورا يد الله از آن شد لقب كه اين نسبت  
بود بجز تو چه بر قد پست دست دراز  
بگاہ مدح تو از بس بوجد و رقص آيد  
كند بر اوج فلك منبر از زمين پرواز  
در آستان تو گردي است دير دايره گرد  
به صَوْلجان تو گوئست چرخ شعبده باز  
فلك بزم تو از مهر گشته شمع افروز  
قدر بفرق تو از چرخ گشته چترافراز  
بگاہ جود تو در بند گنج قارون نيست  
كسي كه عمر بسر برده در شكنجه ي آز  
بحل عقد امور زمانه قادر نيست  
قضا اگر نه بكف گيرد از تو خط جواز

بعهد عدل تو در بیضه می کند رجعت

ز بیم کبک دري ز آشیانه جوجه ی باز

به روز رزم تو تیغ تو طرفه سربازی است

که خصم ازو بسلامت نمی برد سرباز

کتاب منقبتت را خرد بد آنهمه عمر

ز بای بسمله فصلی نکرده است آغاز

شها بوصف تو جز عیب نقص و خجالت و شرم

نشد اشارتی از طبع ناقبول ابراز

بحکم آنکه ثنائی سزاست بی مانند

تورا از آنکه توئی بی نظیر و بی انباز

ص: 138



بدانرسیده که از خجالت مناقب تو  
زبان بیندم و در گفتگو کنم ایجاز  
«شباب» را نبود مدعا جز این که ز تن  
بعزم کعبه کویت نهد بناقه جهاز  
ز جان گذشتن و بر خاک درگهت مُردن  
به از شکوه کبی و تخت و بخت و عمر دراز  
ولیکن از پی سامان ره سزاوار است  
اشارتی ز تو ای جرم بخش بنده نواز  
بقای هستی اگر خواهم از تو می خواهم  
که در ثنای تو داد سخن دهم ز این باز  
هماره تا شود از ژاله لاله روح انگیز  
همیشه تا بود از باده ساده عشرت ساز  
شکفته باد مُحبّت چو لاله در گلشن  
گرفته باد عدویت چه آهن اندر گاز  
دیوان شباب شوشتری، ص 243-245.

### شباب شوشتری (ملاعباس)

در تهنیت عید غدیر و منقبت امیرالمؤمنین (ع)

مطرب بساز رود غزل سرکن

بدرود غم بناله میزمر کن

ساقی تو هم بجلوه در آی از در

وز قدورخ اقامه ی محشر کن

بي پرده از عذار بهشت آسا  
خلد برين بديده مُصَوِّر كن  
از خال چهره عود به مجمر نه  
وز لعل ساده باده بساغر كن  
جام لبالب آر و پياپي ده  
وز مي دماغ مجلسيان تر كن  
از رخ نقاب طُره ي پُرچين را  
بِرچين و بزم عيش منور كن  
چرخي برقص برزن و مجلس را  
قطب مدار چرخ مدور كن  
چون ساز بزم عيش و طرب كردي  
لب زين حديث قند مَكْرَر كن  
آفاق را لبالب ازين شادي  
ساغر ز شهد كام ز شگر كن  
كامروز بر نبي (ص) بغدير آمد  
فرمان ز حق كه جاينگه ايدر كن  
ديوان شهر بند خلافت را  
عنوان بنام ساقِي كوثر كن  
در ده صلا بهر كه در اين وادي  
كاقرار بر ولايت حيدر كن  
اعلام خلق را پي اين فرمان



خورشید سان ز مطلع اورنگش

رخشان بچشم کِهتر و مهتر کن

اختر بچرخ برزن و زین بهجت

خار حسد بچشم بد اختر کن

روبه فریب گرگ نهادان را

آگه ز فرّ و کرّ غضنفر کن

بر انس و جان اقامه ی حکمش را

تقدیر بر قضای مقدر کن

دین را ز فرو شوکت تاییدش

معمور کن، سدید کن، انور کن

زاین منزلت بدیده ی بد خواهش

ز ابرو حسام و ز مژه خنجر کن

وز روی و رای و آیتش ایمان را

خاور کن، آفتاب کن، اختر کن

اسلام را بهمت نیرویش

پیرایه بخش، زیت ده، زیور کن

تقریب ازو بدرگه داور جو

تعبیر ازو بنفس پیمبر (ص) کن

با پرتو تجلی دیدارش

از شام تیره صبح منور کن

مقصود ازو به دینی و عقبی خواه

تفسیر ازو بجنت و کوثر کن  
تسخیر هر دو عالم اگر خواهی  
نامش پی مداومت از بر کن  
جم را ز خاکروبه ی درگاهش  
اورنگ کن، بساط کن، افسر کن  
خورشید را به حمله ی هر پیکر  
از تیغ او بشکل دو پیکر کن  
از گرد نعل دُلدَل رهوارش  
تاج تگین و افسر قیصر کن  
یا جوج شرک را بره از تیغش  
بر پا بنای سَدّ سکندر کن  
تشبیه خنک (1) صاعقه کردارش  
گاهی به رعد و گاه بصرصر کن  
تصویر ذوالفقار شرر بارش  
ز ابر بهار و برق در آذر کن  
با قدر او قیاس دو عالم را  
چون اشتقاق فعل ز مصدر کن  
از انبیا وجود شریفش را  
بشناس فرق اکبر از اصغر کن  
با ممکنان ذات جمیلش را  
چون با عَرَضُ تصوّر جوهر کن

تفسیر فرد فرد حقایق را

زویاد گیر و شامل دفتر کن

هر کو بکار بسته فرو ماند

گو التجا بفتح خیبر کن

و آن کز جفای دهر بجان آید

گوروی دل بخواجه ی قنبر کن

ص: 140

---

1-134. خنگ: اسب سفید.

جان را به چار موجه ناکامی

از یاد او سفینه و لنگر کن

خواهی شبیه دست سخایش را

خود را بهفت لجه شناور کن

جوئی ره از پایه ی اجلاش

عطف نظر بدوش پیمبر کن

ز انفاس روح پرورش از غیرت

خون در مشام نافه ی اذفر کن

از بیم او عدوی مجسم را

نامی به لب نه نبرده مصور کن

خواهی نظیر عرصه ی رزمش را

در شش جهت تصور محشر کن

داری هوای کعبه کویش را

خود را بغسل صدق مطهر کن یا علی

زین تهنیت شباب ثنا خوان را

در مدح خویش قافیه گستر کن

دیوان شباب شوشتری، از مجموع 73 بیت به مناسبت 46 بیت انتخاب شد، ص 316-317.

### شباب شوشتری (ملاعباس)

یا قَوْمَ مَوْلَاکُمْ عَلِي

ساقی بهار آمد بیار آن جام زرین فام را

تا کوس رسوایی زخم، هم ننگ را هم نام را

برخیز و ناز آغاز کن، سامان عشرت ساز کن

تاراج لطف و ناز کن هم صبر و هم آرام را

بستان فراغ انگیز شد، گلزار عشرت خیز شد

جام طرب لبریز شد، رندان دُرْدآشام را

گل با درفش کاویان، آراست اورنگ کیان

نسرین بساط پرنیان، گسترده کوی و بام را

پر شد ز شبیم تاج گل، شد شاخ، تخت عاج گل

بهر طواف حاج گل، شمشاد بست احرام را

ص: 141



گسترده از برگ رزان دیبای چین باد وزان  
بست از پی رزم خزان، گل بر کمر صمصام را  
ریحان به صد شور و شعف، از برگ نسرین  
کرده دف چون ساقیان نرگس به کف، دارد  
بلورین جام را از بس شقایق در چمن، گلزار شد  
رشک دمن پوشیده طوس یاسمن، از ژاله درع سام را  
از لاله و سرو سمین، چون کاخ صباغان زمین  
کرده عروس یاسمین، ترتیب هفت اندام را  
عهده‌ی چنان عیدی چنین، این نازکش و آن نازنین  
بس قرن‌ها کارد سنین، یومی چنین، ایام را  
آن ترک سیمین ساق کو، آن شاهد عشاق کو  
آن فتنه‌ی آفاق کو، تا بنگرد هنگام را  
عید غدیر است ای صنم، حکم قدیر است ای صنم  
بس دلپذیر است ای صنم، شادان بداری کام را  
کامروز جبریل امین، از نزد ربّ العالمین  
داد از کرامت بر زمین، بر احمد این پیغام را  
کای درّ درج من عرف، با قدسیان از هر طرف  
بنشان بر اورنگ شرف، شاه ملک خدام را  
بر دین شهنشاهی ده از ماه تا ماهی ده  
وز رتبه آگاهی ده بدخواه بدفرجام را  
بنمای بر خلق جهان، هم بر کیهان هم بر مهان

لاسيما بر گمراهان، اين شوکت و اکرام را

پيغمبر اُمِّي لقب، داراي بطحايي نَسب

افراخت بر چرخ از طرب، زين تهنيت اعلام را

کرد از جهاز اشتران، منبر به رِغم منکران

خود با پسر عم اندر آن، بالا نهاد اقدام را

ص: 142

لعل دُرافشان باز کرد، آنگه ثنا آغاز کرد

آشفته و دمساز کرد، از رشك لب الهام را

فرمود با لفظ جلي: يا قوم مولاكم علي (ع)

بر من وصي بر حق ولي، هم خاص را هم عام را

فرمانِ او فرمانِ من، پيمانِ او پيمانِ من

من زانِ او، او زانِ من، همچو روانِ كاجسام را

مرآت وجه الله او، مصداق سرّ الله او

عنوان بسم الله او، منظومه ي علام را

اعداش را اعداستم، مولاش را مولاستم

او وال و من والاستم، شرع ذوي الاكرام را

عثمان نمي از جود او، بود جهان از بود او

چرخ از پي مولود او، کرده چراغان شام را

جان سخاكان كرم، مفتون اخلاقش ارم

شاهي كه از بام حرم، در هم شكست اصنام را

شاه زمان ماه زمين، دين را امان حق را امين

رُمحش به چرخ پنجمين، غلطان كند بهرام را

نيران ز تيغش مشتعل، رضوان ز خلقش منفعل

قهersh به خون آغشته گل، بهرام خون آشام را

گردیده لعل شايگان، از وصف لعلش را يگان

تيغش بر اوج لامكان، رايه كشيد اسلام را

فهرست اسرار ازل، عنوان علم لم يزل

قاصر کند شعر و غزل در مدحتش اقلام را

تا نوش را نیش از قفا، تا عهد را در پی وفا

تا صحبت اهل صفا، نیکو کند انجام را

بدخواهت از غم روز و شب، نالان چونی از تاب و تب

یارت هم آغوش طرب، پیوسته باد ایام را (1).

ص: 143

---

1-135. گلازه 3، ص 373-375.

## شفق خراسانی (محمدجواد)

بیعت با خورشید

چه روی داده که مهتاب دلپذیر شده است

ستاره دستخوش طلعت منیر شده است

مگر سپیده دم بیعت است با خورشید

که مهر گوشه نشین، ماه گوشه گیر شده است

خبر رسید که با حکم کاروان سالار

قرار قافله در ساحل غدیر شده است

صفای باغ ولایت- که سبز باد مدام-

ز دلنوازی این پرکه در کویر شده است

امین وحی هم احرام بست از این میقات

که بار عاطفه، گلفرش این مسیر شده است

فرشته گفت: که یا ایها الرسول بخوان

بخوان حدیث ولا را که دیر دیر شده است

به حکم روشن «ما أنزلَ إلیک» اینک

رسول (ص) از پی ابلاغ ناگزیر شده است

فضا ز عطر نَفْسهای پاک پیغمبر (ص)

پر از شمیم بهشتی است دلپذیر شده است

ز شوق آمدنش دشت پرنیان پوشید

ز فیض مقدم او موج شن، حریر شده است

صدا صدای رسول خداست در صحرا

سکوت سایه ی سنگین آنگیز شده است  
به هر که رهبر و مولا منم، علی (ع) مولا است  
و این علی است که بر مؤمنان، امیر شده است  
خوشا سعادت آزاده ای علی (ع) پیوند  
که در حصار تولّای او اسیر شده است  
پس از حبیب خدا، محور هدایت اوست  
که مهر او سبب صافی ضمیر شده است  
امین مرز تشیع، «امینی» نستوه  
به عشق اوست که علامه ی شهیر شده است  
شهید شیوه ی آزادگی و شاهد وحی  
حماسه ساز بلندای «الغدیر» شده است  
طلایه دار ظفر مندی از قبیله ی علم  
که در حریم ولایت خطر پذیر شده است  
کسی که در ره احیای این سترگ پیام  
زده است سینه به دریا به کام شیر شده است

قدم گذاشت به راه و ز خود گذشت آری

کسی که سالک این خطه ی خطیر شده است

به مرزبانی رسم تشیع علوی

مجاهدی است کمر بسته و دلیر شده است

علی (ع) است آن شب قدری که ناشناخته ماند

که پیش مرتبش آسمان حقیر شده است

به یاد غربت او در بهار خاطر من

بنفشه با دل خونین بهانه گیر شده است

مدینه شاهد مظلومی علی (ع) است ولی

چه شد که فاطمه از جان خویش سیر شده است

من از جمال شقایق به لاله گفتم، گفت:

شکوه شعر «شفق» ارغوان نظیر شده است (1).

ص: 145

---

1-136. از کعبه تا محراب، ص 43-44.

## شوق (محمد حسين بهجتي)

عید غدیر

چشم تاریخ مانده است به راه

می کند روزگار خیره نگاه

دل ایام می طپد از شوق

می کشد ز انتظار گردون آه

سوخته ز آرزو دل خورشید

در هوس باز مانده دیده ی ماه

فجر بیدار مانده شب همه شب

سر کشیده ز شوق صبح، پگاه

تا مگر فصل عشق و ناز آید

روز عید غدیر باز آید

بذر حق در غدیر کاشته شد

پایه ی عدل گل گذاشته شد

اندرین روز راز خوشبختی

بر جبین زمان نگاشته شد

تا قیامت فرشته ی اقبال

بر روان بشر گماشته شد

به خلافت: علی (ع) بدست نبی (ص)

در چنین روز برافراشته شد

به ولایت رسالت خاتم



خورد پیوند و گشت مستحکم

شد عوض زین تحول پرشور

راه تاریخ و یافت عالم نور

شعله انگیخت مشعل تقوی

تیرگی از ره بشر شد دور

بیکسان را پناه و پشت آمد

یار محنتکشان نمود ظهور

یافت توحید و عدل پشتیبان

کاخ دین شد مزین و معمور

دل آفاق محو و مات علیست (ع)

عقل سرگشته ی صفات علیست (ع)

ص: 146

او بود پیشوا که گاه خطر

خفت در جایگاه پیغمبر

او بود جانشین که گفت رسول

از پس من علي (ع) بود رهبر

او سزد ملك را که یکسان است

حَجَر و گوهرش به پیش نظر

او امام است خلق را که برد

نان بیچارگان به وقت سحر

حکم او را سزد، که نهد پای

سر موئی ز راه عدل بدر

هفت اقلیمش ار دهند بزور

طعمه ای را نگیرد از دم مور

گر به غلها کشند پیکر او

ور بخاشاك و خاك بستر او

باشدش به که گردد آلوده

به ستم دامن مطهر او

ز آهن تفته پرس عدلِ علي (ع)

یا بجوي از کف برادر او

بین مساوات را که یکسان است

با علي (ع) در لباس قنبر او

نازم انصاف را که هست قوي

خوار و بیچاره در برابر او  
وان ستمدیده بینوای ضعیف  
زورمند و قویست در بر او  
بی بها کفش پاره در نظرش  
از امارت به است و سیم و زرش  
گشت از روی دلربای علی (ع)  
جلوه گر در جهان خدای علی (ع)  
چون ز احسان اوست زنده جهان  
باد جان جهان فدای علی (ع)  
آفریش گرفته سر تاسر  
جای در سایه ی لوای علی (ع)  
سر نیارد فرو به پادشهی  
هر کسی کو بشد گدای علی (ع)  
درک فضلش ز عقل بیرون است  
چه توان گفت در ثنای علی (ع)  
بر لب آورده جان ز شوق (شفق)  
خواهد افشاندش به پای علی (ع)  
جان وی غرقه ی محبت اوست  
چشم بر راه لطف و رحمت اوست (1).



رشک طور سینا

غدیر حُم، چو مسکن بر نبی (ص) سلطان بطحا شد

نزول جبریل، از جانب باری تعالی شد

به ختم الانبیاء آن روز، جبریل امین گفتا

که یا احمد، تو را فرمان، چنین از حیّ یکتا شد

بشارت ده که از امر خدای فرد بی همتا

علی (ع) بر تو وصیّ و بر تمام خلق، مولا شد

ز امر حق، تو می باید وصیّ خویشتن سازی

همان شاهی که هستی از وجود او مهیا شد

اجابت امر حق را کن ز جان و دل، در این وادی

تو را قائم مقام از حق، ولی الله والا شد

بنای منبر عهدی نمود آن خسرو باذل

فراز منبر رفعت، به سرعت شاه بطحا شد

نبی (ص) دست علی (ع) بگرفت و بالا برد تا آسمان

همه دیدند مهر و ماه، در یکجا هویدا شد

تجلی کرد نوری از جمال حیدر (ع) صفدر

تو گفתי سر به سر آن دشت، رشک طور سینا شد

مُخاطَب گشت بر آن قوم، گفتا احمد (ص) مرسل

به من جبرئیل نازل، از بر حیّ توانا شد

وصي و جانشين بر من، علي (ع) را كرد حق امروز

هر آن كس سر بپيچد ز امر حق، بيگانه با ما شد

علي (ع) نايب مناب شرع ختم المرسلين باشد

ولي الله و مولا خلق را ز اعلي و ادني شد

بود قائم مقام شرع من، آن صف شكن، شاهي

كه از سر پنجه اش فاني، بقاي لات و عزّا شد

علي (ع) آن نقطه ي بالاي فاء فوق ايديهم

كه معراجش ز معراج نبي (ص) يك قبضه بالا شد

لسان الله و عين الله و وجه الله بود حيدر

به شائش نازل از حق، سوره ي انا فتحنا شد

نجات آدم و نوح و خليل و موسي و عيسي

ز دست باذل مير يد الله ي هويدا شد

جز اين عالم جز اين آدم هزاران عالم و آدم

بنا از دست قدرش در جهان كل اشيا شد

خرد قاصر بود از گفتن مدح و ثنای او

خدا مدّاح ذات مرتضي، در عرش اعلا شد

كلام او كلام من، كلام من، كلام حق

مطيع امر او وارسته در دنيا و عقبا شد

به بَخ لك زبان خویش بگشودند اصحابش

چو بر ایشان، از اين كين گونه حلّ هر معما شد

از اين بگذشت چندي احمد (ص) مرسل ز دنيا رفت

که از داغش دل زهرا(س) و حیدر(ع) لاله آسا شد

همان شخصی که بخ لك همي مي گفت با حیدر(ع)

پي تخریب دین و مکتب آئین، مهیا شد

نمی دانم چه بغضی داشت آن بیدادگر، با دین

که از او ظلمها بر دین حق، در دار دنیا شد

ص: 149

سه روز از بعد مرگ احمد (ص) امجد به گستاخی  
به سوی بیت احمد (ص)، با گروهی راه پیمایش  
زد اول آتشی سوزان، ز بغضش آن سرایی را  
که جبریل امین خادم، بر آن کاخ مُعَلّا شد  
چنان در، شعله ور گردید در آن روز دهشت ز  
که دودش هم چو شام تیره روی چرخ مینا شد  
نمی دانم چه آمد بر سر زهرای (س) مرضیه  
که با سقط جنین، نقش زمین، آن ماه سیما شد  
برفت از هوش زهرا (س) و پس از آنی به هوش آمد  
به صوت یا علی (ع)، چون بلبل شوریده گویا شد  
نگون گردی ز رفتار کجبت ای چرخ دون پرور  
ز رفتار کج تو راستی، بس فتنه برپا شد  
همان شاهی که دست بیعتش دادند نامردان  
گرفتار کمند ظلم بی پایان اعدا شد  
بروی مسند شرع نبی (ص)، بنشست آن شومی  
که تا روز قیامت، باعث افساد دنیا شد  
«شکوهی» از وقوع مسجد و از بردن حیدر (ع)  
سخن کوتاه که پر خون، قلب زار پیر و برنا شد  
شاهکار خلقت، ص 77-80.



غدیر خم

گشود مرغ طرب باز چون هما پر و بال

فکند بر سر خورشید سایه ی اقبال

به یمن عید غدیر انبساط جام مدام

زُدود ز آینه روزگار زنگ ملال

رسید بار رسالت به منزل مقصود

کشید کار خلافت به اوج جاه و جلال

شه حجاز بخم غدیر کرد مقام

گرفت پرده ز اسرار ایزد متعال

بدست یاری حق کرد منبری بر پا

ز پا فشاری در راه دین چو یافت مجال

بدست دست خدا را گرفت از سر شوق

نهاد پا به سر منبر آن همایون فال

به سالکان طریقت نمود راه رشاد

به تشنه گان حقیقت رساند آب زلال

فشاند لؤلؤ لالا ز لعل گوهر بار

بوصف سرور دین خسرو خجسته خصال

علی (ع) که ذات خدا راست از طریق صفات

ز پای تا بسر آئینه ی جلال و جمال

علی (ع) که در شب معراج با رسول امین

ببزم قرب ز یاقوت سفت دُرّ مقال

علی (ع) که تافت چو خورشید تیغ او بمصاف

شکست پشت عدو را درست همچو هلال

علی (ع) که گر بنماید اراده قدرت او

زند به شیر قوی رو به زبون دنبال

یدالهی که به امداد فرّو شوکت او

رواست پشه اگر پیل را کند پامال

ز فیض خاص هویدا کننده ی شب و روز

ز لطف عام پدید آورنده مه و سال

ز کبریائی وز جاه و جلال و شأن و مقام

عدیل و شبه و نظیرش تصویر نیست مُحال

فروغ شمع هدایت که رأی روشن او

نمود تیره تر از شام روز اهل ضلال

ص: 151

انیس و مونس اقطاب یاور اوتاد

ملاذ و ملجاء عبّاد رهبر ابدال (1).

جهان جود و کرامت سحاب لطف و عطا

سپهر مجد و معالی (2) محیط فضل و کمال

بفیض خاک درش تشنه خضر و اسکندر

بدان مّتابه که بر شیر دایگان اطفال

هنوز نام و نشان از کنشت و کعبه نبود

که بود درگه آن شاه قبله ی آمال

نشان ز سلسله موی اوست شام فراق

کنایه از رخ دلجوی اوست صبح وصال

ز خُم معرفتش عارفان زند شراب

ز خوان مکرمتش ما سویی خورند نوال (3).

بطوع و طبع خراجش دهند از دل و جان

به روم و هند اگر قیصر است اگر چیپال

به پشت ماهی اگر دلدلش کند جولان

بچشم ماه کشد توتیا ز گرد نعال (4).

بخواب دیده مگر برق ذوالفقار علی (ع)

کز آفتاب فلک را بود بلب تبخال

علیست (ع) قبله ی حاجات در یسار و یمین

علیست (ع) کعبه ی آمال در جنوب و شمال

علیست (ع) ناظم ملک وجود از هر باب

علیست (ع) ناظر غیب و شهود در هر حال

به حیرتم که چه گویم به مدح آن مولا

که همچو خامه در اوصاف اوست ناطقه لال

بنای هر دو جهان را علی (ع) بود بانی

بر این کلام نجوید حکیم استدلال

به رگم بیخبران از شراب عشق علی (ع)

مدام ساغر صاحب‌دلان بود سیّال (5).

(شکیب) هر که بود آشنا بغیر علی (ع)

مقام مهدی قائم (عج) نداند از دجال

دیوان شکیب اصفهانی، ص 117 - 119.

### شکیب اصفهانی

در مدح امیر خیبرگیر و اشاره به خم غدیر

ساقی مستان دهد امروز از خم غدیر

می پرستان را شراب شوق از بُرنا و پیر

ص: 152

---

1- 138. ابدال: مردان خدا.

2- 139. معالی: شرف و رفعت.

3- 140. نوال: عطاء، بهره، نصیب.

4- 141. نعال: جمع نعل.

5- 142. سیّال: روان-جاری.

از عصیر (1) خم چه حاصل آتشین آب عَنَب

ساغر عَنَاب گون باید زد از خم غدیر

باده ئی کز جام وحدت داد ختم انبیاء (ص)

بر قلیلی اهل ایمان اندر آن جمع کثیر

هر که زد یک جرعه از آن باده ی چون آفتاب

نور ایمانش بدل تایید چون بدر منیر

در غدیر خم به امر حق رسول هاشمی

خواند شاه اولیا را صاحب تاج و سریر

بر سر دست پیمبر (ص) حق هویدا شد ولی

دیده ی حق ناشناسان بود مادرزا ضریر (2).

تهنیت را جبرئیل از عرش آمد سوی فرش

آیه ی اَكْمَلْتُ دین آورده از حیّ قدیر

اندر این عید همایون خواجه ی قنبر علی (ع)

گشت از عز و علاء بر عالی و دانی امیر

رهنمای اهل عالم از امیر و از عبید

مدعای نسل آدم از صغیر و از کبیر

قدرت داور که از امرش اگر سر بر زند

خط پرگار مَشِیت را بگرداند مسیر

جوهر اعراض عالم سروری کز ماء طین

مایه ی آدم شد اندر دست تقدیرش خمیر

عالم علم لَدُن کاندر زمین و آسمان

مرغ و ماهی را بود آگاه از سرّ ضمیر  
داور دنیا و عقبی یاور شاه و گدا  
حاکم امروز و فردا قاسم خلد و سعیر  
سرور آزادگان کز تاب یکتائی کند  
رادمردان جهان را رشته ی مهرش اسیر  
شهبسوار عرصه ی صولت که گوئی در مصاف  
در کَفَش تیر و کمائی باید از کیوان و تیر  
حیدر (ع) صفدر که پیکانش بهنگام نبرد  
بگذرد از جوشن گردون چو سوزن از حریر  
از هلال ذوالفقارش در صف بدر و حنین  
شد قرین با تاب و تب خورشید در چرخ اثیر  
طعنه بر خورشید روز افزون زند از روشنی  
تا عطارد گشته در دربار اجلالش دبیر  
گشته بر صاحب‌دلان روشن که از حُسن صفات  
گوهر ذاتش بود چون حیّ سبحان بی نظیر  
در غم یوسف بر او یعقوب تا بردی پناه  
با بشارت سوی کنعانش ز مصر آمد بشیر  
سطری از خُلق عظیمش خامه گر سازد رقم  
از سواد نامه خیزد نکهت عود و عبیر  
در ثنائی شاه مردان شیر یزدان بوتراب (ع)  
شاعر شیرین سخن از لب فشاند شهد و شیر

باب جنّت راز رحمت بهر احبابش بود

ذکر طِبُّهُمْ فَأَدْخُلُوهُمَا خَالِدِينَ صَوْتِ صَرِيرِ (3).

بر در دولت سرای شاه ملک ائّما

از طریق بی نیازی بر غنی نازد فقیر

ص: 153

---

1-143. عصیر: شیر و چکیده ی چیزی.

2-144. صَرِير: کور، نابینا.

3-145. صَرِير: بانگ بر آوردن، فریاد کردن.

هر که جوید مقتدائی جز علی (ع) مرتضی

ذره از بیضا نداند قدر شعری از شعیر

تا علی (ع) را عین حق بیند بعرش کبریا

دیده ئی در شاهراه مدعا باید بصیر

یا علی (ع) اندر ثنایت شعر جان بخش (شکیب)

التفاتی کن که بیش از پیش گردد دلپذیر

دیوان شکیب اصفهانی، ص 101-102.

### شکیب اصفهانی

در مدح امیر عرب و عجم ولی الله اعظم علی (ع)

چو در غدیر خم آمد ز مکه شاه حجاز

در آن مقام بصد شور این نوا شد ساز

بگوش هوش رسیدش ندا ز حیّ قدیر

که ای بمنزلت از کل ما سویی ممتاز

بگیر پرده ز رخسار شاهد مقصود

که عالمی همه از جان شوند شاهد

باز به اهل دل بنما طاق ابروی دلدار

که قبله را بشناسند جمله بهر نماز

بساز در ره دین مشعلی ز نور ازل

که تا به حشر بود روز و شب بسوز و گداز

ز جای خیز و علی (ع) را نشان به مسند خویش

که پی برند بمقصود اهل راز و نیاز



نمود راه سعادت بخلق هادي کل  
مگر به سوي حقيقت روند اهل مَجاز  
بحکم آيه ي اکملت دين هويدا کرد  
هر آنچه بود خدا را نھان پېرده ي راز  
ز بعد حمد خدا سيّد بشر احمد (ص)  
بوصف نقطه ي ايجاد شد سخن پرداز  
شهي که سايه ي لطفش چو آفتاب بلند  
فتاده بر سر هر ذره در نشيب و فراز  
علي (ع) عالي اعلا که از ولايت او  
بروي اهل صفا گشته باب رحمت باز  
ولي والي والا که کارخانه ي حق  
بدست اوست ز انجام کار تا آغاز  
به امر اوست يکي با هزار محنت و غم  
بحکم اوست يکي با هزار نعمت و ناز  
به انبياء همه رهبر به اولياء ياور  
به اوصيا همه همدم به کبريا دمساز  
امام جن و بشر خسرو مَلک دربان  
که بندگان درش راست رايّت اعزاز  
بر آسمان شرف آفتاب عالمتاب  
بمملک هر دو جهان پادشاه بنده نواز  
جهان جود، سپهر سخا، محيط عطا

که از یم کرمش کور گشته چشمه ی آز

ص: 154

ز بیم کفر و ضلالت گریخت سوی فنا  
چو او بیاری دین گشت با نبی (ص) انباز  
به مأمّنی که بود نامی از عدالت او  
حمام لانه گذارد بچنگل شهباز  
به بام قصر جلالش ببین به دیده ی دل  
که جبرئیل امین صَعوه (1) ایست در پرواز  
وجود واجب او را کنند تا تسبیح  
ز ممکنات بر آید بصد زبان آواز  
هر آنکه غیر علی (ع) را امام خود خواند  
خدا گواست که جادو نداند از اعجاز  
بجان در آتش عشقش بسوز تا دانی  
تمام کار خدائی از اوست آید ساز  
مقام شاه ولایت خدای داند و بس  
در این طریق بجائی نمیرسد تک و تاز  
بذات او نتوان بُرد پی ز راه صفات  
اگر چه بوی بود مشکنا ب را عَمّاز (2).  
ز رشته ی که بود دست عقل کل کوتاه  
مکن بمشت خیالی «شکیب» قصه دراز  
دیوان شکیب اصفهانی، ص 104-105.

1-146. صَعَوْه: گنجشك كوچك.

2-147. عَمَّاز: اشاره كننده با چشم و ابرو.

قصيده در نصيحت به جوانان و گريز به داستان غدیر  
و نصب حضرت شاه ولایت به مقام خلافت و ولایت (ع)  
جوانا تا که داري پای سير و دیده ي بينا  
بچشم دل حقایق بین براه حق بشو پویا  
ز عقل و علم و دین دم زن دم از مکر و دغل کم زن  
ببام عشق پرچم زن بهل صورت بجو معنا  
ز کثرت سوي وحدت شو جدا از این دوئیت شو  
دمي با دل بخلوت شو که جانرا بنگري مجلا  
گهر را از خَرْف بشناس و چاه از راه و خار از گل  
ملک را ز اهر من شاه از گدا کرباس از ديبا  
ز کاخ عشق درگه جو بکوي عارفان ره جو  
چو سَلَاک دل آگه جو رهي در مُلک استغنا  
بخود باز آگه و بيگه میاور سر به هر درگه  
که شیطانت برد از ره کند اهریمنت اغوا  
برون از نفس سرکش رو چو مردان گرم و سرخوش رو  
میان آب و آتش رو کلیم آسا خلیل آسا  
زبان درکش ز گفت شر برار از خواب غفلت سر  
بکن با اهل حق یکسر بکھف خامُشي ماوا

شش ارکان را بهل و ز هفت آبا نیز بر گن دل  
بسوزان چار طبع و بر شو از نه گنبد خضرا  
بحق می باش مُستغرق نشین با نوح در زورق  
بفرق موج زن بیرق ز طوفانش مکن پروا  
اگر خواهی شوی سالک مدان خود را بخود مالک  
وگر نه عاقبت هالک شوی چون پیر برصیصا  
غرور و نخوت و مستی که باشد آخرش پستی  
زند آتش بر این هستی بسوزد دین و هم دنیا  
مخور گاهی غم روزی که هست این جیره هر روزی  
بمال و مکنند اندوزی فزون از حدّ مشو کوشا  
مدار الفت به بدخواهان سیئه کاران و گمراهان  
که چون آن رانده درگاهان تو هم روزی شوی رسوا  
الا تا چند همچون خس روی بر باد هر ناکس  
دو تا کن قامت از این پس به پیش ایزد یکتا  
در آ از لانه ی ویران مشو پنهان چو خفاشان  
تو خود یکروز شو تابان نه در نظاره چون حربا  
اسیر وعده ی دونان مشو با خوردن یک نان  
که این بی عاطفت ترکان نخواهندت گه یغما  
بسیم و زر مشو مایل مزین این سکه را بر دل  
که زر در پیش اهل دل بود چون سنگ استنجا  
سرانجام جهان بنگر و زین شاهد و شکر بگذر

ز خون تلخ او بگذر که حنظل باشد این حلوا

فناي ملك و دولت بين زوال مال و مُكنت بين

جهان بيمروت بين که بر کس ناکند ابقا

نه قارون ماند و نه قيصر نه کسري نه ترنج زر

نه دارائي اسکندر نه فرّ و شوکت دارا

ص: 157

نه اورنگ سلیمانی نه تخت و تاج ساسانی

نه تزئینات سلطانی نه آن مُفلس نه آن دارا

بمهر گیتی گردون بود چشم امیدت چون

که گشت از جور او دلخون بسی پیر و بسی بُرنا

مرام زشت کمتر جو مشو مفتون رنگ و بو

سخن از این و آن کم گو بهر دُگان مکن سودا

به وحدت باش مردانه مشو مسحور بیگانه

که هر سو هست بتخانه چه از هندو چه از بودا

گریز از کید اهریمن مشو از مکر او ایمن

که این بی چشم و رو دشمن فریبش هست ناپیدا

بهر پستی مکن خدمت بهر دستی مکن بیعت

مباش از بهر دون همت روان خسته بدن فرسا

مکن خود را به مستی گم مخور می از کف مردم

بیا تا از غدیر خُم بریزم بر لبَت صَهبَا

از آن می کز کمال وی شود عمر جهالت طی

بتاج و تخت و مُلک کی کند نیروی او دعوا

از آن می کز یکی ساغر دِماغ عقل گردد تر

بدست ساقی کوثر درخشد چون ید و بیضنا

خوش آن خُم و خوش آن باده خوش آن مردان آزاده

خوش آن عیش خدا داده خوش آن جشن و خوش آن صحرا

علمداران بیت اللّٰه هواخواهان شاهنشہ



رسیده گرم سیر از ره بدان گرمی در آن گرما

دلیران و جهان گیران سواران چابکان شیران

جوانان بخردان پیران فلک سیر آسمان پیما

پیمبر (ص) را همه بنده بخاک او سرافکنده

همه عارف همه زنده همه مست و همه شیدا

ص: 158

همه یکقول در ایمان همه دلداده با قرآن

بهستی جمله دست افشان بمردی جمله پا برجا

به پیرامون شاه دین بیالای جهاز و زین

مثال خوشه پروین بگرد شارق بیضا

که جبریل امین آمد شتابان بر زمین آمد

حضور شاه دین آمد به امر ایزد دانا

به اعزاز و به اکرامی به اکمال و به اتمامی

سلام آورد و پیغامی ز حق بر سید بطحا

که ای پیغمبر (ص) مرسل ز ماضی و ز مستقبل

بکن ابلاغ ما انزل که سویت آمده از ما

به دلها مهر بهتر زن صلابی مهر حیدر (ع) زن

ولایت را لویا بر زن مترس از شورش و غوغا

حقایق منجلی فرما علی (ع) بر خود ولی فرما

بیانی از علی (ع) فرما بزن زود آستین بالا

که گر ناگفته بگذاری نکردی امر ما جاری

کند حقت نگه داری ز کید و کینه اعدا

بیخوان الیوم اکملت لکم در گوش این مردم

ز اتممت علیکم نعمتی بر خلق زن آوا

به امر شه در آن وادی منادی خوش ندا دادی

بصوت و صیت آزادی شد آنجا راز حق افشا

ز خیل رفتگان و همرهان و ماندگان یکسر

شده نزدیک پیغمبر (ص) که امر حق شود اجرا

جهاز بُختیان (1) منبر شد از فرمان آن سرور

بشد بر عرشه پیغمبر (ص) چو خور بر گنبد مینا

ص: 159

---

1-148. بُختیان: شتر قوی هیکل.

بهمراهش ولي الله بعرش و عرشه اش همره

نهاده پا بدوش شه چو دست اندر شب اسرا

نبي (ص) بر عرشه تمكين چو بر صدر نبي ياسين

علي (ع) طاووس عليين الف شد در كف طه

عيان از جيب (1) خور ماهي بدست شه يدالهي

ولايت آشكارا هسته بر دوش نبوت پا

جهاز اشتران از دور چون طور و نبي (ص) نورش

علي (ع) تا سينه زد بر سينه اش شد وادي سينا

بخلقش چون نماياندي ز حمد حق سخن راندي

وز آن پس شگر افشاندي ز شيرين خطبه ي شيوا

بفرمودي كه هر كس را منم مولا منم سرور

علي (ع) ابن عمم باشد ورا سرور ورا مولا

ولاي او ولاي من لوي او لوي من

ثناي او ثناي من بهر لفظ و بهر انشا

دعاي وال من والاه و طعن عاد من عاداه

باحباب و باعدا خوانده بر بينا و بر اعمي

بيانها در سرود آمد زبانه در درود آمد

شه از منبر فرود آمد چو فيض از مبدأ اعلي

به بيعت دستها وا شد پيا جشن تولي شد

علي (ع) بر خلق مولي شد به امر حي بي همتا

زيند اي عشقبازان كف بگو گردون نواز دد

سليمان شه وزير آصف الا اي عارفان بُشري

سخن دانان سخن رانان، ثناخوانان سخن سازان

بمدح و تهنيت آنان شده شاعر شده گويا

ص: 160

---

1-149. جيب: گريان.

بسی واجب شد این بیعت درین نهضت در آن ملت

که امروز این چنین بیعت پیا شد شاهد فردا

وگرنه تا خدا بوده علی (ع) اصل ولا بوده

دلیل و رهنما بوده ز بدو نشأه ی اولی

شه ذیفر مه انور مهین داور جهان سرور

خدا مظهر نبی (ص) محضر فلک قدر و مَلک سیما

علی (ع) جان و جهان قالب هژبر سالب و غالب

علی (ع) بن ابیطالب علی (ع) ارشد علی (ع) اولی

سَر مردان پدر عمران حسن چشم و حسیش جان

پدر بر اوصیا بالاتر از جدّ بهتر از آبا

محمد را وصی و ابن عم و صِهر و صاحب سِرّ

رفیق لیله معراج و همدوش صف هیجا

درش حلال هر مشکل بدان در عالمی سائل

به بیتش زهره را منزل سرایش روشن از زهرا

بیاض صبحدم رویش سواد شب دل مویش

بهشت جاودان کویش حریم و روضه اش ملجا

نجف با تربتش جنّت غرّی از مدفنش تبت

از آن خاک و از آن طینت شد ارزان عنبر سارا

به مهرش جان و دل شادان ز قهرش کوردل لرزان

وصالش عمر جاویدان فراقش لیله یلدا

دلیر و شیر گیر و میر و سالار و غضنفر فرّ

جهان گیر و جهان بخش و جهان دار و جهان آرا

تَوَكَّلْ بِأَشَدِّهِ تَوَسَّنْ عِنَايَاتِ حَقِّهِ جَوْشَن

بِمَشْتِي سَخْتِ چُون آهِن بَكُوبِد خِيِرِ او تَنهَا

ص: 161

ملك در جذبه اش خیره حُسامش (1) بر عدو چیره

سمندش در شب تیره پَرِد در کام اژدرها

اگر دلدل بر انگیزد که خون مشرکان ریزد

بیک جولانش برخیزد غبار از توده غبرا

بدستش چوب شد آهن که سازد تیغ خصم افکن

ملك گفتش بسی احسن سرودش لا فتی الا

ز بازو و سر انگشتش ز ضرب آهنین مشتش

هَبِل بشکسته لات افتاده و بی پا و سر عَزِي

از آن قامت وزان هیبت از آن شوکت از آن صولت

از آن عارض وزان گونه وزان قد و وزان بالا

جهان عاشق مَلَك شایق عدو ترسان فلك خانف

روان خندان خرد حیران جوان دین بوستان دنیا

جلالش حلقه درگه کمالش از قلوب آگه

جمالش نقش وجه الله خصالش رُبده و والا

ز علمش گشته جیحونها ز فضلش گشته سیحونها

بدشت و کوه و هامونها روان چون لؤلؤ لالا

بیانش نور و تابنده روانش مهر و رخشنده

به پیش تابش بنده ضیاء چرخ و مافیها

سرشتش عصمت و عفت عجین با رفعت و عزت

نژادش غیرت و همّت نهادش پاک و گوهرزا

گهی بر قدسیان رهبر گهی در غزوه اژدر در



گهڻي همراه پيغمبر (ص) بمهماني اوادني

فروغ طور بر موسي انيس چرخ با عيسي

رفيق خضر در صحرا شفيق نوح در دريا

ص: 162

---

1-150. حُسام: شمشير تيز.

خلیل اربت شکن بودی در آن دربار نمرودی

ید الله یاورش بودی وگرنه کی بدش یارا

از آن رو و از آن ابرو از آن دست و از آن بازو

جهان روشن حرم قبله حَجَرِ محفوظ و دین احیا

تبارک قد، فتحنا خَد، قمر طلعت، ضُحی صولت

اساس هل آتی، معنای کوثر، روح اعطینا

مراد خلق درگاهش در امید خرگاهش

کسی کاو شد هواخواهش نداند خاره از خارا

چه دلها از شمار افزون که شد بر حُسن او مفتون

به عشقش گشته صد مجنون برویش چشم صد لیلا

بهار از بوی او مشکین و زو خوشبو گل و نسیرین

نبود ار آن لب شیرین نه شهیدی بود نی خرما

شمیمش چون بیاغ آید نسیمش چون براغ آید

فروریزد ز گلبن خار و داغ از لاله حمرا

مسیحا از دم او بی پدر می زاید از مادر

که روزی با چنان پاکی ایا بنماید از آبا

در آن صُلب و رَحِم آن پاک طینت بُد که روزی حق

برای گندمی جنت گرفت از آدم و حوا

مشارق زیر فرمانش مغارب ثبت دیوانش

خلایق عبد احسانش ز جابلقا (1) و جابلسا (2).

انیس عاجز و کوران آب ایتام و مهجوران

جلیس از وطن دوران اسیران را هم او جويا

کریم و منعم و مشفق سَخِيّ و عادل و صادق

وَلِيّ و مرشد از سابق قوی و ارشد و اقوا

ص: 163

---

1-151. جابلقا: کنایه از مشرق.

2-152. جابلسا: کنایه از مغرب.

بنازم آنچنان مکتب که ابجد دادیش بر لب  
که صد ره به ز جَدّ و آب بخواندی خطبه غَرا  
به اقطار جهان حاکم بمُلک بحر و بر ناظم  
ولایش دهر را لازم قبولش شرط هر یاسا (1).  
نبودی نظمش از ضامن نبودی لحظه ای ایمن  
روان در تن دل اندر سینه و خون در رگ و اعضا  
جهان زیر نگین او دو عالم خوشه چین او  
سماواتی رهین او بهر مقصد بهر مبنی  
از آن نیروی ربّانی وزان قیّاض روحانی  
رسد بر عالی و دانی ز علم او بسی کالا  
امیر کل مشیر کل دبیر کل سفیر کل  
مدیر کل وزیر کل من و ما و همه اجزا  
علی ایمان علی ارکان علی قرآن علی فرقان  
علی عالی علی والی علی مُصحف علی انشا  
علی حاضر علی ناظر علی قائم علی دائم  
علی عارف علی عالم علی صابر علی ایکا  
نبودی باغ عالم را صفائی گر نبود این گل  
از آن قد رسا و جَعَد مو و نرگس شهلا  
به مدحش عاجز و خسته به نعش سست و بشکسته  
زبان از گفت و طبع از شعر و نوک خامه از املا  
بود کام دلم شیرین از این کیش و از این آئین

که در مدح امام دین شدم طوطی شکرخا

خوشم وز خویش خوش بینم علی (ع) را از محبینم

درین کیشم درین دینم مسلمانم نیم ترسا

ص: 164

---

1-153. یاسا: رسم و آئین، قاعده و قانون.

ترا شاها ثنا گویم دَرِي دیگر نمی جویم

ره کوي تو می پویم چه در دنیا چه در عقبا

شها در وقت جان دادن بشمس خود نظر افکن

که لختي گیردت دامن کند جان بر رخت اهدا

منظومه ي شمس يا جلوه ي ابدیت، ص 173-184.

### شمس اصطهباناتي

قصیده در تهنیت عید سعید غدیر و مناقب حضرت امیر

عرش سریر شاه ولایت علی بن ابیطالب علیه السَّلام

باز باب رحمت گشت بر خدا پرستان باز

در بساط یاران شد شادی و طرب آغاز

شاهباز خوشبختی کرد هر طرف پرواز

از مناره افلاک داد هاتقی آواز

کای جهانیان تا چند با غم و میحَن دمساز

طبع بکر من آمد زین ندا سخن پرداز

برگرفتمی خامه برگشودمی قرطاس

گفتمی مبارک باد مقدم همایون عید

آن که خوش خبر آمد همچو دولت جاوید

پیش مقدمش صدرنگ پرچمی بکف خورشید

سبز و سرخ و زرین فام آسمانی و اسپید

کف زنان بهمراهش ماه و زهره و ناهید

این نسیم رحمت باز وین شمامه امید

زنده را بوجد آورد مرده نیز کرد احساس

نهضت غدیر آمد خیز و احترامش کن

در طرب قیامت کرد شادی از قیامش کن

بی می و طرب منشین جان فدای نامش کن

لحظه ای بخود باز آسیر در مقامش کن

مُل بعشق رویش خور گُل نثار گامش کن

مژده دارد از یزدان گوش بر پیامش کن

دارد او بشارتها از شهی نکو آنفاس

ص: 165

نهضت غدیر خم نعمتی خداداد است

دوزخی بشکرانه از عذاب آزاد است

از سر جهان کوتاه دست ظلم و بیداد است

فتنه را چراغ عمر در گذرگه باد است

کوه و دشت در رقص است خشک و تر دلش شاد است

روز اخذ میثاق است وقت عهد و میعاد است

هر که قدر او نشناخت باشد او نمک شناس

روز بیعت حق است ای جهان و ای مردم

از زمین چراغانی است تا فراز نه طارم

هر چه هست شادان است عرش و فرش و هم آنجم

شد فسردهگی امروز از گیاه صحرا گم

آنکه را طراوت نیست هست فی المثل همیزم

جام دهر لب ریز است از می غدیر خم

می خورد زمین با طشت می خورد فلک باطاس

محفلی دگر برپا در بهشت رضوان است

در قصور و در جنت نُقل و می فراوان است

جام در کف حور است گل بدست غلمان است

مرغ گشته را مشگر شاخ گل غزل خوان است

شاخ و برگ طوبی نیز لعل و گوهر افشان است

چون غدیر خم کوثر مست و شاد و خندان است

می دهد به میخواران باده با بلورین کاس



روز اخذ میثاق است گاه عهد معهود است  
طالع بشر سعد است بخت دهر مسعود است  
باب فیض مفتوح است راه فتنه مسدود است  
بحر لطف سرشار است جای بخشش و جود است  
چشم باز بینا را شاه راه مشهود است  
هر که سر زد از این راه راستی که مردود است  
یا داد است یا دیو است یا سفیه یا نسناس  
شعله در چنین روزی بر خلیل شد صحرا  
یوشع ابن نون امروز شد خلیفه موسی  
هم به سحر غالب شد معجز ید و بیضا  
آصف سلیمانی زد بتخت حشمت پا  
هم به حضرت شمعون داد جای خود عیسی  
هم علی (ع) عالی شد بر جهانیان مولا  
آن زمان که بر منبر کرد با رسول اجلاس  
کِی همان دمی کاورد پیک ایزد علام  
در غدیر خم ناگاه سوی مصطفی پیغام

کای خلاصه ی ایجاد وی شهشه آیام  
خواهی ار رسالت را نیک تر دهی انجام  
خیز و کن ولایت را بر جهانیان اعلام  
کامل است دین امروز نعمت است خود اتمام  
گر کنی ولایت را نقش در قلوب ناس  
بیدرنگ شاهنشه آستین بیلا زد  
پس جهاز اشتر خواست منبری در آنجا زد  
با علی (ع) بمنبر رفت بر خلاق آواز زد  
روی سر در توحید پرچم تولا زد  
نقش وال من والا بر دل احبّا زد  
سنگ عاد من عاده بر جبین اعدا زد  
گفت قصه بی پرده نی بشک و نی وسواس  
بودی اندرین هنگام دوش مصطفی جایش  
تا بدست شه مانند نقشی از کف پایش  
گفت اینکه می بینید سرو قد بالایش  
هرکه او منم مولاش این علی است مولاش  
شاد جان احبابش کور چشم اعدایش  
هیچ طاعتی مقبول نیست بی تولایش  
دوستش بود مؤمن دشمنش بود ختّاس  
خوب دیده بگشائید این علی (ع) عمرانی است  
هم ولی ربّانی هم امام روحانی است

هم به اولیا اول هم مرا خود او ثانی است  
هم بدین بساط استاد هم برین بنا بانی است  
خلق را ولای وی پایه ی مسلمانی است  
شد و جوب او واجب گرچه شکلش امکانی است  
اوست جان اهل البیت پاک و رسته از ارجاس  
صد هزارها اسرار اندرین حکایت بود  
ورنه از ازل مولی مصدر ولایت بود  
بلکه شاهد فردا خود همین روایت بود  
منصبی که امروزش از خدا عنایت بود  
منکران فضلش را خود بزرگ آیت بود  
یا تمیز نیک از بد خود و را نهایت بود  
کامتحان مردم را بیعتش شود مقیاس  
یعنی آن که بخ بخ گفت و در ثنا پرداخت  
پیش رفت و با تدلیس عهد عقد و بیعت ساخت  
ظاهرا در آنحضرت نرد جانفدائی باخت  
روز امتحان بشکست عهد و تیغ خصمی آخت

با مخالفت ناگاه سر نهاد و بیرون تاخت  
گر نه آن حقیقت بود کس حقیقتش شناخت  
آنکه از حسد آن روز کرد سینه اش آماس  
ورنه تا جهان بوده او شه ولا بوده  
محرم حریم حق در حرم سرا بوده  
شمع لا مکان بوده خاص کبریا بوده  
در هدایت مردم یار انبیا بوده  
بر خلیل و بر آدم میر و مقتدا بوده  
هم به لیلَه ی معراج یار مصطفی بوده  
چاکر درش بودند خضر و موسی و الیاس  
او خصال ایزد را مظهر است مرآت است  
پادشاه موجودات رهبر سماوات است  
علم احمدی نور است قلب او چو مشکوة است  
باب لطف او قبله بهر عرض حاجات است  
در سیاق فرمانش لوح محو و اثبات است  
عالمش بود خادم چون طفیل آن ذات است  
آن که نزد کاخ اوست هفت آسمان کرباس  
گنج دانش عالم در نهاد او مکتوم  
پیش قلب بیدارش هر حقیقتی معلوم  
حکم خاتم دوران شد بمُهر او مختوم  
دین حق ازو معمول عدل و داد ازو مرسوم

هر خیال و اندیشه جز ولای او موهوم

در جهان و بحر و بر در جبال و مرز و بوم

می دهد به استمرار پاسبان عدلش پاس

گر فرشته در بالاست قصه از علی (ع) گوید

و آدمی است در آفاق در گه علی (ع) پوید

ور نسیم جان بخشی است خاک روضه اش بوید

ور گلی است جان افزا زان شمیم جان روید

عقل جز کتاب او هر ورق همی شوید

پادشه بدان قدرت همت از علی (ع) جوید

تا همان عجوز زار کاو کند بشب دست آس

شیرزن بدش مادر بنت شیر بُد نامش

کز شجاعت و غیرت ریخت شیر در کامش

زان سبب بدان صولت رام بود ضرغامش

بلکه شیر می بوسید خاک موزه و گامش

در غزاست شیر حق اژدهاست صمصامش

کی دگر مخالف را باشد عرض اندامش

شیر حق همی دارد شیر بچه چون عباس

دلش بزی ران حمله بر پلنگ آرد

بلکه مهر و مه را نیز تنگ زیر تنگ آرد

از نهیب خود لرزه بر تن نهنگ آرد

چون بجست و خیز آید شیر را بچنگ آرد

بس شراره کز جولان از درون سنگ آرد

آن زمان که در هیجا رو بسوی جنگ آرد

بر دزد مخالف را سینه همچنان کرباس

نازم آن مشعشع تیغ آن که ذوالفقار آمد

سخت و محکم و بُرا تلخ و پر شرار آمد

بر هلاک خصم دون چون شرار نار آمد

آن کبود الماسی گه ز خون نگار آمد

دیو از آن گریزان شد خصم در فرار آمد

تا بقبضه ی شه رفت قدرتش هزار آمد

همچو در کف حصاد درگه درودن داس

ای که شرع احمد (ص) راست با وجود تورونق

در ممالک آفاق تو شهنشه مطلق

کاشف همه اسرار معنی کتاب حق

تو درین جهان مصدر ماسوا همه مُشتق

دست قدرتت افراشت روی بام دین بیرق

خاتم رسولان کرد مه بدست تو مُنشق

توزدي بفرق كفر تيغ تيز چون الماس

ملك دين و دانش را مالكي و دارائي

باغ علم و منطق را سبزه اي و صحرائي

معجز و عجائب را منخني و دريائي

دفتر غرايب را رمزي و معمائي

آسمان عرفان را ماهي و دلارائي

عدل و جود و احسان را حاصلبي و معنائبي

در ترازوي خلقت حكم تست چون قسطاس (1).

فرش مسندت نبود فوق عرش جاي تست

اين بنا و اين خلقت جمله از براي تست

طوطيائي چشم خلق گر نه خاك پاي تست

پس چرا همه چشمي باز در قفائي تست

ص: 169

---

1-154. قسطاس: ميزان، ترازو.

غم ز هول محشر نيست تا پيا لَواي تست

شمس را چو اندر دل سِگه ولاي تست

ني گريزد از آلام ني هراسد از افلاس (1).

کتاب منظومه ي شمس يا جلوه ي ابدیت، ص 191-201

ص: 170

---

1-155. افلاس: بي چيز شدن، تنگدستي و بينوايي، ورشکستگي.



## شهریار تبریزی (سید محمدحسین)

غوغای غدیر و احتجاج امیر

اگر سنجند هر سهمی در اسلام

هر آن کو سهمگین تر، حصّه ی (1) من

نه احمد در مؤاخاتم به خود خواند

نه خود با من پسر عمّ و پدر زن

نه بر دوشم گرفت و ریخت اصنام

بدو نظّاره هر بازار و برزن

به غوغای غدیر خم ندیدید

به دست شه چو شاهینم نشینم

نه با آن خطبه ی «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ»

علی (ع) را برد بر اعلا و اعلن

نه خود فریاد بخِ بخِ کشیدید

من اینها شور خوانم یا که شیون

چه شد عهد خدا بر من شکستید

آلا ای حاسدان عهد بشکن

به قرآن طاعت من کرد واجب

به هر مؤمن خدای حیّ ذوالمن

ظهور و حی در سبع المثانی است

وگرنه روز هست و نیست روزن

هر آن نسبت که موسی را به هارون

همان نسبت محمّد (ص) راست با من

چو بی مهر ولی شد، نیست ایمان

چراغی کش فرو خشکید روغن

نیابد حاسد ما بوی جنّت

مگر اُشتر رود در چشم سوزن

نه من سرلشکر اسلام بودم

شرر در خرمن کفّار بفکن

نه شمشیر علی (ع) آن شعله کز وی

أجاق کفر و دین خاموش و روشن

نه بر من برداشتم از راه اسلام

صنادیدی (2) همه چون سدّ آهن

نه با سرشان به خاک تیره سودم

عناوین مُطَلّا و مُطَنظن

ص: 171

---

1-156. حصّه: نصیب، بهره، بخش.

2-157. صنادید جمع صندید به معنی مرد بزرگ و شجاع، دلاور می باشد.

نه احمد (ص) «لا فتى الا علي» گفت

نيامد در احد ناد علياً

به ايمان و به بازو و به شمشير

نه من سيمرغ پرورد و تهمتن

به نسبت يا به سبقت يا به اسلام

که را ياراي همدوشي است با من؟

نشستن را بود بست خدائي

تو اين بست خداخواهي شکستن

چو بلبل رفت و زاغ آمد به صحرا

مبه باغ اندر نه گل ماند و نه گلشن

چه بدبختي که مي خواهد ملاقات

خدا را و وبال از من به گردن

چه گمره تيره بختاني که در شب

چراغ ماه را دارند دشمن (1).

ص: 172

جام ولایت

شد قرین فصل بهاران باز با عید غدیر

ز آنکه خورشید ولایت از غدیر خم دمید

غنچه لب بگشود و پیراهن درید از شوق عشق

تا نسیمی از ولایت جانب گلشن وزید

نغمه پرداز حقیقت پرده ای خوش ساز کرد

نغمه ی اهل ولا را گوش دل از وی شنید

صبحدم آن خسرو خوبان نقاب از رخ گرفت

آفتاب شب شکن آفاق را در بر کشید

عالمی شد از فروغش غرق در امواج نور

ز این تجلی صد تالو در جهان آمد پدید

آسمانی شد زمین از آفتاب روی دوست

شد ز الطافش شکوفا لاله ی دشت امید

چون غدیر خم شد از جام ولایت فیض بخش

هر که بود اهل ولایت ز آن می وحدت چشید

و حی شد از سوی حق بر خاتم پیغمبران (ص)

ز این سبب احمد علی را بر ولیعهدی گزید

که کشانی جلوه گر شد روی دست مصطفی (ص)

کز وجودش یازده اختر به هر موسم دمید

سبز شد دشت و دمن از جوشش خم غدیر

شیعیان باشد مبارك بر شما عید سعید

هر که بشنید این حدیث نغز را از راه شوق

طایر اندیشه اش تا اوج رفعت پر کشید

حلقه می کوبد به درگاه علی (ع) «شهلا» ز شوق

بر ندارد چشم از این درگه نگردد ناامید

ص: 173

## صابر اصفهاني (رمضان سيجاني)

شاه ولايت

مطلع ديباچه ي حمد و ثنابي يا علي (ع)

مخزن اسرار علم كبريايي يا علي

شير حق، شاه ولايت، خسرو دنيا و دين

برزمين و آسمان، فرمانروايي يا علي

مظهر ذات و صفات داوري سر تا پاي

وجه حق، آيينه ي ايزد نمايي يا علي

مقصد از اِنَّا فَتَحْنَا حَا وَمِيم و طَا و هَا

سِرِّ الرَّحْمَنِ عَلَيَّ الْعَرْشِ استوايي يا علي

شد به قرآن اِنَّمَا نازل، به توصيفت ز حق

ني همين مصداق قول هَلْ آتَايِي يا علي

تو لسان الله و عين الله و وجه الله

پاي تا سر، مظهر حُسن خدايي يا علي

مهر و ماه و انجم و ارض و سما را فيض بخش

ابر احسان و كرم، بحر عطايي يا علي

داوري بر هرزدو گون و آمري بر عرش و فرش

حكمران هم بر قدر، هم بر قضايي يا علي

از يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، عجب نبود اگر

فاتح بدر و شه خبيرگشايي يا علي

ابن عم احمد و حق را ولي مطلقي

صهر پیغمبر، وصی مصطفایی یا علی  
عارفان را کعبه ی مقصود، در دیر و حرم  
حاجیان را مروه و سعی و صفایی یا علی  
اصل ایمان، رکن دین، حجّ و حطیم و زمزمی  
قبله ی جان، مشعر و خیف و منایی یا علی  
ذاکران ذکر یا سُُبُوح و یا قُدُّوس را  
خود مخاطب از خدا، صبح و مسایی یا علی  
ز امر بلغ در غدیر خم، به خلق روزگار  
میر و مولا و امام و مقتدایی یا علی  
جز تو پیغمبر که را فرمود، در خم غدیر  
بعد من، بر ما سواله پیشوایی یا علی  
سالکان فانی فی الله را مقصد تویی  
تشنگان وصل را آب بقایی یا علی  
مرهمی بر زخم دل‌های حزین دوستان  
دارو و درمان، به درد بی دوائی یا علی  
توشه ای گر نبودش «صابر» برای آخرت  
یار او امروز و فردای جزایی یا علی  
شاهکار خلقت، ص 74-75.

گل و گلاب

در غدیر خم بهر حضرت ختمی مآب

از خداوند قدیر آورد جبریل این خطاب

کای به اورنگ رسالت پادشاه ذوالکرم

وی سپهر آفرینش را جمالت آفتاب

داد شرع اقدسست چون ملک صورت را نظام

حالیا بر کش ز روی شاهد معنی نقاب

یعنی اندر این زمین برخیز امروز ای رسول (ص)

کن علی (ع) را جانشین خویشتن با صدشتاب

هان، مکن بیم ای رسول (ص) از مکر رو به خصلتان

تا چو حیدر (ع) ضیغم غزنده ای داری به غاب

ساز تبلیغ امر حق را بر صغیر و بر کبیر

خواه باشندی موافق، خواه سازند اجتناب

ملت اسلام را گو این نماز و حج و صوم

بی تولای علی (ع) هرگز نیاید در حساب

پس پیمبر (ص) ز امر ایزد از جهاز اشتران

منبری آراست، بر منبر شد آن عالیجناب

دال آسا قامت همچون الف خم کرد و برد

بر کمر بند علی (ع) دست آن شه مالک رقاب



برگرفتش روی دست آنگاه در توصیف وی

سُفت در معرفت را این چنین با شیخ و شاب

کای گروه، آگاه باشید از خواص و از عوام

زین سپس نبود وصی من کسی جز بوتراب

نیست اورنگ خلافت را جز او لایق کسی

زانکه او بر شهر علم من از اول بود باب

في المثل من همچو موسی، وین «علی» هارون من

من چو عیسی در شهود و او چو شمعون در غیاب

خصم حیدر خصم من شد، خصم من خصم خدا

زانکه من هستم رسول (ص) و او مرا نایب مناب

نیست در بالای دست او دگر دست کسی

چون «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» بود نص کتاب

بیعت این دست را هر کس شکست آخر بود

در جهتم قهر «رَبُّ الْعَالَمِينَ» او را عقاب

چون ولای او ز امر حق بود حصن امان

هر که داخل شد در این حصن ایمن است از هر عذاب

بلکه از کتم عدم بگرفته تا ملک وجود

کی بود بی اذن او کس در ایاب و در ذهاب

هر چه می خواهید بعد از من، بخواهید از علی

بوی گل را در غیاب گل بجوید از گلاب

پس تو «صابر» ز آیه ی «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ»

شرح «أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» رارو بيباب (1).

ص: 176

---

1-159. نسيم غدیر، ص 107-109.

مظهر غدیر

امروز شد حقیقت حق خلق را عیان

شد آشکار بر همه گنجینه نهران

در جام کن شراب طهور ای ندیم عشق

کامروز شد زمانه به دلخواه عاشقان

جبریل بر جناب پیمبر (ص) نزول کرد

کای مصطفی (ص) حبیب خداوند مستعان

فرموده است حضرت سلطان لَمْ یَزَلْ

کن آشکار مقصد ما را ز کُنْ فِکَانُ

مار است در عمارت امکان دینه ای

کز دیده ی وجوب بود گنج شایگان

بحر وجود راست ثمین گوهری به کف

خواهد عطا کند به خلاق به رایگان

برخیز و بر سفینه ی اقبال خلق را

بربند از خلافت موعود بادبان

هشدار نقب زن بود اندر کمین دین

هان! ای تو خلق را به حقیقت نگاهبان

بیم از منافقان چه کنی ای رسول (ص) حق

هستی تو در صیانت الله در امان

تبلیغ کن رسالت و درباره ی علی (ع)

بر خلق امر خالق خلق آفرين رسان  
امروز حکم حضرت حق اي رسول (ص) حق  
با مسلمين اگر نگذاري تو در ميان  
فردا چو شد، تلاطم اميال مي برد  
کشتي دين به ورطه ي گرداب بي گمان  
خيرالانام (ص) از پي اجراي امر حق  
بنهاد هفت کرسی ايجاد زير ران  
از بعد يك خطابه ي غرّا به حمد حق  
فرمود: اي مهاجر و انصار اين زمان  
آورده است امر الهي، امين وحي  
اينک منم که حکم خدا مي کنم بيان  
ماينک وظيفه است سپيد و سياه را  
هر يك شود پذيره اين حکم و ترجمان  
آيا نه من ولي شمايم به امر حق  
بانک بلي، بلند شد و شد ز فرقدان  
فرمود هر که را منم اولي به نفس او  
حکم علي (ع) بر اوست چنان حکم من روان

از مسلمین به رتبه کسی همچنان علی (ع)

در زیر آسمان نبود در علویشان

آن گه نمود عزم که در پیش چشم خلق

حجت مگر تمام کند بر منافقان

بازوی حق به دست یدالهی اش گرفت

اورا گرفت بر سر و گفت این علی (ع) است هان

گردید چون علی (ع) سر دست نبی (ص) بلند

گردید مهر و ماه چو با یکدگر قران

شوق و شغف دوید در اعضاء کاینات

از حیرت ایستاد به جا لحظه ای زمان

در حیطة ی خرد به تصوّر نمی رسید

بر دست مهر ماه بر آید به کهکشانشان

دیدند کائنات که در منظر غدیر

می بود ماه، بر سر خورشید زرفشان

می سوخت احمد از حرارت تبلیغ زان جهت

آن ماه را گرفت به سر بهر سایبان

خورشید عشق سر چوزد از مشرق رسول (ص)

افشانند بوسه بر قدمش مهر خاوران

برخاست از سراسر هستی غریو شوق

پیچید این ترانه ی دلکش در آسمان

امروز شد به رتبه ی اکملت دین قرین

دين يافت با كريمه ي اَتَمَّمْتُ اقتران

حجّت تمام گشت ز خلاق ذوالمنن

هان اي منافقان شده هنگام امتحان

هان! اين علي (ع) است بر سر دست نبي (ص) بلند

هان! اين علي (ع) است سر زده از اوج لامكان

آري علي (ع) است مايه ي پيدائش وجود

آري علي (ع) است علّت ايجاد اين جهان

آري علي (ع) است مقصد از ايجاد كائنات

آري علي (ع) است در بدن ممكنات جان

غير از علي (ع) كه راه، رسد از جمله ممكنات

غير از علي (ع) كه راه، بود اين رتبه ي گران

كز مرتبت به شانه ي احمد (ص) نهد قدم

وز منزلت شود سر دست نبي (ص) عيان

شاهها مي مَحَبَّت تو حوض كوثر است

هركس كه جرعه اي زد از آن گشت جاودان

حبل الله است حصن حصين ولايتت

ما را بخوان به چشم عنايت بر آستان

«صاعد» فشانند درّ معاني به مدح تو

بر او بينخش لفظ اگر گشت شايجان

تجلي در مني، ص 141-144.

**صاعد اصفهاني (محمدعلي)**

به مناسب عيد غدیر خم و خلافت مولي علي (ع)

تبارك الله از اين شور و جذب روحاني

که عشق خوانده محبان خود به مهماني

چه محفلي است خدايا که مي زند پهلو

به عرش رحمت تو از بلند ايواني

ص: 178

قدح قدح همه لبریز از شراب طهور  
سبو سبو همه پر از زلال عرفانی  
به جام دل همه سر جوش باده ی وحدت  
سبوی ناطقه لبریز فیض رحمانی  
چمن چمن گل معنی دمد ز گلبن لفظ  
همه به غایت موزون چو سرو بستانی  
تمام مجلسیان هم کلام و هم نفسند  
چنانچه معنی و لفظاند جفت و وحدانی  
ز برگ برگ شنو ذکر هو علی (ع)، که کنند  
در این چمن همه کار هزار دستانی  
درآ به بزم که آیند بهر استقبال  
ز گل شمیم و ز بلبل دم خوش الحانی  
درآ از تن خود خرّقه ی تعلّقها  
که بزم روحانی را سزاست عریانی  
دلی چو مهر فروزان تو را نمی بخشند  
اگر چو صبح نداری گشاده پیشانی  
به حق گرای در امروز چون تو را فردا  
دگر چه سود گزیدن لب پشیمانی  
به راه باطل خود تا به چند سرگردان  
چرا به محور حق روی خود نگردانی  
ز هر قبیله و هر قوم هر تبار و نژاد



تورا که هست سر و داعی مسلمانان

به هر کجا که توئی با توام برادر من

دمی نشین به خرد تا خلاف بنشانی

خدای را دل اهل ولا بود تا کی

اسیر و خسته ی این رنج و درد سوهانی

که بهر غصب خلافت ز قبل و بعد غدیر

چه حیلها که نمودند و جمله شیطانان

چها که بر سر اسلام زین خطا آمد

پیامدش همه شر بود و نابسامانی

ولیک در همه اصناف ملت اسلام

مُرّوجان محقق به حکم وجدانی

در این مقام به نحو کنایت و تصریح

نموده اند همه اعتراف اذعانی

که در غدیر خم احمد (ص) پیامبر اسلام

پس از خطابه ی غرّا و نغز و طولانی

به قصد نصب خلافت برای بعد از خویش

بلند کرد علی (ع) را به امر سبحانی

عجب که سخت فراموش گشت حق علی (ع)

به عمد غصب نمودند، یا ز نادانی؟

گذشت آنچه شد از سوی مردمی بی حد

اسیر خواهش و آمیال شوم نفسانی

وليك صاف بود آسمان و گر ابري

بود طبيعت خورشيد پرتو افشاني

کنون به قول بزرگان عالم اسلام

علي (ع) خليفه ي بعد از نبي (ص) است برهاني

چنان بود به تواتر حديث يوم غدیر

که شك در آن نتواند يهود و نصراني

اگر به آيه ي الْيَوْمَ اتَّفَاقُ شود

رود ز بين بشر اختلاف ادیانی

گر اتفاق دهد دست در تمام جهان

شود مُسَلَّم، اسلام را جهانبانی

ص: 179

اگر به خویش بیایند عالِمان فِرَق  
به حق، به حق بگرائید عالی و دانی  
خلاف را بزدائید و عالم اسلام  
رها کنید از این حالت پریشانی  
مگر رسول (ص) امین در نهار یوم الدار  
چو بر عشیره ی خود کرد گوهر افشانی  
نگفت هر که به من اوّل آورد ایمان  
به او خلافت، بعد از من است ارزانی  
مگر نه اعلم و اقضای امت است علی (ع)  
مگر نه اقدم خلق است در مسلمانی  
مگر نه اینکه رسیده است تا به اوج کمال  
ز فیض مرتبت او کمال انسانی  
بر این نصوص مسلم به اتفاق فِرَق  
بدین دلائل محکم به حکم وجدانی  
پس از رسول (ص) علی (ع) بود و بس خلیفه او  
به هر کسی نرسد این مقام سبحانی  
به جز علی (ع) که توان بر جهان خلافت کرد  
مگر که دیو تواند کند سلیمانی  
علی (ع) تجسّم حقّ و نبی (ص) و قرآن است  
گرفتم این که نمی بود نصّ قرآنی  
گزافه گشت سخن، او بود تجرّد محض

که روح اوست مصفاً ز ثقل جسماني  
ابوالعجائب اي بنده ي خدای صفات  
کشانده اي همه آفاق را به حیراني  
من و مدیح تو اي بحر حق بدان ماند  
که موجه اي زند از خیره کوس عماني  
زبان الکن و فکر قصیر من چه بود  
که از خلاصه ي خلقت کند ثنا خواني  
چه حدّ که ذره کند وصف شوکت خورشید  
شناسد او چه، ز اوصاف مهر نوراني  
بر آستان تو عرض ادب کند «صاعد»  
نبود مقصد او عرضه سخنداناي  
مراسم عقده گره گیر در گلو مولا  
چو استخوان به گلو آنچنان که مي داني  
تجلي در مني، ص 147-150.

## صبوري کاشاني

امروز روز رونق

امروز روز رونق دين پيمبر است

امروز روز جلوه ي آيين داور است

امروز روز تقويت دين مصطفي است

امروز روز تهنيت شرع انور است

امروز از ولايت سالار اولياء

دين را همه کمال و جمال است و زيور است

امروز روز شادي و هنگام عشرت است

امروز روز باده و دوران ساغر است

امروز باده اي ز مبارك خُم غدیر

در جام خلق از کف ساقی کوثر است

آن باده اي که در دل عالم روان فراست

آن باده اي که در گل آدم مُخَمَّر است

آن باده اي که در طلب ساغرش مدام

خورشيد و ماه، گردان بر چرخ اخضر است

هان اي نگار زهره بناگوش نوش لب

زان ده مرا که همچو لب روح پرور است

اي رخ به رنگ آذر و پيکر به لطف آب

زان آب ده که طبعش چون طبع آذر است

مي همچو آب کوثر، آنرا حلال باد

کش در کنار چون توبت حور منظر است  
عید است و بوسه خواهیم از آن لعل شکرین  
دانی شُگون عید به نُقل است و شُگر است  
امروز عید ملّت اسلامیان بود  
روز کمال دین خداوند داور است  
ایّام برقرار به نیروی ملّت است  
اسلام استوار به بازوی حیدر است  
حبل المتین، امام مبین، پیشوای دین  
کش قدر و رتبه از نظر وَهْم برتر است  
استاد کارخانه ی صُنْع خدا، علی (ع)  
کز صُنْع او علامتی، این هفت منظر است  
اعظم ولیّ بار خدا شاه لا فتی  
آن واجبی که جامه ی امکائش در بر است  
عقل نخست صادر اوّل ولیّ حق  
کایجاد را به او سَمَت فعل و مصدر است  
جز او که بر خزینه ی فیض خدا امین؟  
جز او که بر مدینه ی علم نبی (ص) در است؟

عنوان «انما» به ولایش مُوَشَّح است  
طُغْرَای «هل اتي» به عطایش مُسَطَّر است  
رأیش به دَه عقول، امیر مدبّر است  
حکمش به نُه سپهر، قضای مقدر است  
گر خطبه ي ولایت او بایدت شنید  
بشنو که حق خطیب وي وعرش، منبر است  
یا ایّها الرسول به ابلاغ جبرئیل  
در شأن او ز قول خداوند اکبر است  
غدیر در شعر فارسي، ص 171-172.

ص: 182

## صحت اصفهاني (علي شيراني بيدآبادي)

بهار عشق

نماي جاده رنگ كهكشان داشت

زمين آنجا شكوه آسمان داشت

دراي كاروان گوياي اسرار

طنين شوق در دلهاي بيدار

درون كاروان سالار پر جوش

چو طوفاني خروشان ليك خاموش

بيابان در بيابان نور جاري

زمين تا آسمان آئينه كاري

نسيم از صد بهاران عطر لبريز

هوا سرشار از مُشكي دل انگيز

پرند ابرها چون بال جبريل

به صحرا سايه پوش از بهر تجليل

زمين آنجا چو عرش كبريا بود

نداي حق و فرمان خدا بود

به گلبرگ شقايق اشكِ شبنم

چو موج روشن انجم مجسم

فضا لبريز گلبنگ ملايك

بشارت جوش آواز يكايك

صداي بالشان گلنغمه ي راز



چو موج آبشار آئینه پرداز

در آن آئینه پیدا جلوه ی حق

زلال آن زبان نور مطلق

زبانش نغمه از ذات جلی داشت

بیانش نشئه از نام علی (ع) داشت

پیام این بود از حق مصطفی را

علی (ع) کامل کند دین خدا را

علی (ع) والا علی (ع) مولای دین است

علی (ع) در خاک هم گردون نشین است

علی (ع) حق و علی (ع) از حق جدا نیست

شکوه موج از دریا سوا نیست

صلای صولت و اصل اصالت

تجلی گاه خورشید عدالت

علی (ع) حق گستر و باطل ستیز است

در این شب کوچه رایش نور خیز است

علی (ع) خورشید و دست او زر افشان

علی (ع) دریا و موجش گوهر افشان

علي (ع) اندیشه اي دارد دل افروز

در اين باغ است گلپيراي دلسوز

چو غير از او سزاواري نديدند

به عليّين علي (ع) را برگزيدند

چو بود از هر كه در عالم سر آمد

علي (ع) بر شد فراز دست احمد (ص)

نمايان ساخت آنجا نور را نور

(عيان شد معني نورِ عليّ نور)

خروشان تر زبان چون موج دريا

زبان بگشود و گفتا خاكيان را

علي (ع) يعني شكوه سبز افلاك

علي (ع) يعني بهار عالم خاك

علي (ع) يعني بهارستان ايمان

علي (ع) مضمون حق، معنای قرآن

منم از هر كسي اولا علي (ع) هم

منم بر عالمي مولا علي (ع) هم

علي (ع) آگه ز باغ و شبنم اشك

غمين را مرهم دل مَحرم اشك

علي (ع) چون نورها پيدا و پنهان

زلال فيض و صبح تيره روزان

علي (ع) درد آشنا را مي شناسد

علي (ع) فریادها را می شناسد

علي (ع) شبها به چشم گوهر افشان

ز سیما شسته بس گرد یتیمان

علي (ع) آئینه در آئینه نور است

قیامت در قیامت شوق و شور است

علي (ع) بر دل دمد نور خدا را

علي (ع) صیقل دهد آئینه ها را

علي (ع) یعنی سحر یعنی بهاران

علي (ع) یعنی قرار بیقراران

ز فیضش کاروان میرفت تا نور

مسیر از جوشن مستی بود مستور

زمین شد پر ز گل از اعتدالش

غم از دلها روان شد از روالش

ز سبزی خاک چون گلدشتِ افلاك

نفس گلریز، دل بیدار، جان پاک

ولی از جور آن پیمان شکنها

علي (ع) با يك جهان غم ماند تنها

سوا از تك سوار عشق گشتند

گریزان از بهار عشق گشتند

ندانستند راه خوب و بد را

ندیدند آیت فیض ابد را

دریغا تا قیامت این چنین است

معین خلق بی یار و معین است

دلَم شد از گُل رازِ که گلزار

(خدایا زین معما پرده بردار)

الهی این همه آتش دلی چیست

بهاران در بهاران سوزم از کیست

نمایان کن به عالم راز عشقم

که پیچد تا ابد آواز عشقم

کسی چون من بدین آتش دلی نیست

که عشق من به جز عشق علی (ع) نیست

علی (ع) جز حق نمی گفت و نمی دید

به جز از باغ معنی گل نمی چید

علی (ع) یعنی گل و آئینه و نور

کز او شد شعر (صحّت) شعر پر شور

## صغیر اصفهانی (محمد حسین)

غدیریّه در مدح مولی امیرالمؤمنین علیه السّلام

ای مه بی مهر من ای مهر و ماهت مشتری

وی دوصد چندانکه مهر از مه ز مهرت برتری

گاه عیش است و طرب نی موسم حزن و کرب

خلّخی رویا بساغر کن شراب خلّری

کرده بستان را بهار از خر می رشک بهشت

حوروش یارا خوش است از رخت در بستان بری

خیز ای سرو سَهی بخرام یک ره در چمن

تا پیاموزد خرامیدن ز تو کبک دری

داغ دل از ساغر می پای گل باید زدود

حالیا کز لاله می بینیم شکل ساغری

از نوای بلبل شوریده در سودای گل

باز مانده در فلک ناهید از خُنیاگری (1).

در نشاط و وجد و حال و انبساط و عشرتند

جمله موجودات عالم از تُریّا تا تُری

ها بود عید غدیر خم به عشق مرتضی (ع)

خُم خُمم بخش ای بهشتی رو شراب کوثری

مستم از آن باده کن تا بر سیل تهنیت

از الف تا یا کنم وصف جلال حیدری

اسم اعظم آدم اول ادیب انبیا

اصل ایمان آنکه بر ایجاد دارد مهتری

بانی بنیاد عالم بحر احسان باب جود

بوالحسن بیضای رخشان بدر از نقصان بری

تاجدار مُلک امکان مظهر ذات و صفات

تابع ختم رسل (ص) مهر سپهر رهبری

ثانی آل کسا یکتای بی ثانی که هست

ثابت از وی دین احمد (ص) باطل از وی کافری

جان جان شاه جهان شاهی که با عجز و نیاز

جبرئیلش بهر کسب فیض کرده چاکری

ص: 185

---

1-160. خُنیا: سرود، آواز، نغمه و خُنیاگری به معنی آوازه خوان می باشد.

حاکم احکام حق حیدر (ع) حبیب مصطفی (ص)

حکمران بر ما سوی اللہ ز آدم و دیو و پری

خسرو خبیر گشا آنکو بفرمان خدای

خانمان بر کند از خیل یهود خیبری

دستیار و بن عم و داماد ختم المرسلین (ص)

دست حق کش داده داور در دو عالم داوری

ذوالجلال قاهر غالب شهنشاهی که کرد

ذوالفقارش خرمن جان عدو را آذری

رخصت رزم ار دهد رایش بطفلی نی سوار

رستم زالش نیارد کرد هرگز همسری

زان الهی کیمیای مهرش ای اکسیر جوی

زن بقلب خویش تا بینی از آن فرّزری

سرّ سبحان ساقی کوثر سرور جان و دل

سروری کوراست اندر ملک هستی سروری

شامل احسانش نه تنها بر یتیمان شد که کرد

شفقت و دلجوئیش هر بیوه زن را شوهری

ضرب جوزائی حُسامش می فزودی بر عدد

ضیغمان دشت هیجا را ز جوزا پیکری

طوف کویش را طمع دارد که در هر صبحدم

طلعت از خاور فرزند آفتاب خاوری

ظَلَّ حق ظهر پیمبر (ص) مانع ظلم و فساد

ظالمان را سد راه جور و ظلم و خود سري

عالي اعلي علي (ع) مرتضي شاهي كه كرد

عون حقش دائماً در رزم اعدا لشكري

غائب و حاضر ملك و عبد را قسام رزق

غير از او نبود گر از چشم حقيقت بنگري

فضل محضش گشته شامل بر تمام كاينات

فيض عامش کرده در ملك جهان خوان گستري

قرب او را درك كردند انبيا آنكه شدند

قابل قرب خدا و رتبه ي پيغمبري

كنز مخفي گشت از غيب هويت آشكار

كرد تا آتشفشان ظهور اندر لباس مظهري

لعل و گوهر را عتابش تيرگي بخشد چو سنگ

لطف و مهرش سنگ را بخشد صفاي گوهري

مُصحفش مدح و خدا مداح و احمد (ص) مدح خوان

من بوصف او كنم از خود ثبوت شاعري

نورگير از خاك درگاه فلک جاه ويند

نير اعظم عطارد زهره ماه و مشتري

واجب ممكن نما و ممكن واجب صفات

والله او را عين حق بيني گر از حق نگذري

هل اتي تنها نه وصف اوست كاوصاف وي است

هر چه بهر انبيا از حق صحايف بشمري



لا فتي الاعلي لا سيف الا ذوالفقار  
لاجرم جز او نبايد خواست از كس ياوري  
يا اعلي (ع) يا ايليا يا با حسن يا با تراب  
يكره ديگر ز لطفم خوان سوي ارض غري  
گرچه در ظاهر من از كوي تو دور افتاده ام  
ليك رويت چشم جانم را نمايد منظري  
از تو مي خواهد «صغير» خسته تا بنوازش  
از طريق مرحمت وز راه مسكين پروري  
ديوان صغير اصفهاني، ص 88-90.

ص: 186

غدیریہ

زَہی عید ہمایون سعیدی

کہ چون او بجہان نامدہ عیدی

خَہی روز نشاط آور فیروز

کہ نادیدہ چو آن چشم جہان روز

طُفیلند بدین روز نکوفال

ہمہ روز و شب و ہفتہ مہ و سال

ہمیش وقت شریف اشرف اوقات

ہمیش ساعت سعد اسعد ساعات

ازل منبسط از صبح صَبیحش

ابد منعکس از شام ملیحش

چہ عیدی کہ بر اعیاد مقدم

فرح بخشِ ہمہ عالم و آدم

ورودش در دولت بگشاید

ظہورش غم دلہا بزداید

نسیمش چو دم زندہ دلانست

بہ رقص آور ذرات جہانست

چہ عیدی کہ مہین رایت اجلال

چہ روزی کہ بہین آیت اقبال

چہ عیدی کہ چو آن کس نشنیدہ است

چه روزي که چو آن دیده ندیده است

ز بس آمده میمون و مبارک

بود تهنیتش ذکر ملایک

بدین عید نه شبه و نه نظیر است

ندانای اگرش عید غدیر است

در این روز نکو سید ابرار

رسول مدنی احمد (ص) مختار

خدایو دو جهان صادر اول

بر افراد رسل افضل و اکمل

نگارنده ی ابلاغیه دین

نماینده حق واضح آئین

برازنده و زیننده شاهی

بزرگ آینه ی وجه الهی

نبی (ص) قرشی حامل قرآن

محمد (ص) سر و سرخیل رسولان

پس از طوف حرم عزم وطن داشت

زمین فخر از آن شاه زمن داشت

که شد روح الامین نازل و آورد

سلامش ز خداوند و بیان کرد

که فرموده حق ای کان شرافت

بکن نصب علی (ع) را به خلافت

به مردم ز من احکام کماهی

رساندی چه اوامر چه نواهی

ولی آن همه از ظاهر شرع است

به اصل غرض آنها همه فرع است

ص: 187

به پرده است رخ شاهد منظور

از آن روی نکو پرده نما دور

عَبَثَ نیست ز من خلقت ارکان

بر انگیختن صورت انسان

چو او در خور الطاف چنین است

ز انسان غرض من همه اینست

که خود در نظرش پرده گشایم

بِلا پرده به او رخ بنمایم

کنون من همه را در نظر استم

سرا پا ز علی (ع) جلوه گر استم

بگو خلق علی (ع) را بشناسند

ز نشناختن آن بهراسند

علی (ع) را بده امروز وصایت

کز این بعد بود دور ولایت

ور این امر بجا ناوری ای شاه

از این سِرِّ نکنی امت آگاه

نباشد به جز از رنج و ملالت

تورا بهره ز تبلیغ رسالت

همان دم پی این امر مؤکد

فرود آمدی از ناقه محمد (ص)

به یاران همه فرمود به یک بار

گشائید در این طرفه مکان بار  
پس آندم ز قطب منبری آراست  
که از رفعت آن قدر فلک کاست  
چه منبر که یکی پایه از آن عرش  
به پیرامن آن بال ملک فرش  
بر آمد شه دین بر سر منبر  
چو بر چرخ برین مهر منور  
خلایق همه در حیرت از آن شاه  
که اینک چه سُر آید نبی الله  
پس از حمد خداوند جهاندار  
چنین ریخت در از لعل گهر بار  
که فرمان بودم از بر داور  
خلافت دهم امروز به حیدر (ع)  
مر این دین که به رنج ز حدّ افزون  
بدین پایه رسانیده ام اکنون  
بحق ز امر حقش باز گذارم  
بدست علی (ع) آن را بسپارم  
پس آن بیخود یکسر ز خدا مست  
بر آورد علی (ع) را بسر دست  
بفرمود به امت که بدانید  
هم این قصه در اطراف بخوانید

هر آنرا که به من هست تولا

مر او راست علي (ع) سيّد و مولا

به جایش مگرينيد دگر کس

که او هادي بالحق بود و بس

پس از من به شما هادي و رهبر

کسي نيست به جز حيدر (ع) صفدر

علي (ع) صاحب آن شأن عظيم است

که خود قاسم جنات و نعيم است

ز دامان علي (ع) دست مداريد

جز اندر پي او ره مسپاريد

ص: 188

بلي جز به وي اميد نبايد

که از غير علي (ع) کار نيابد

علي (ع) حجت يکتائي ذاتست

علي (ع) مظهر اسماء صفاتست

عزيز است و حکيم است و قدير است

عليم است و سميع است و بصير است

از او کارگه کن فيکون راست

از او اين فلك بوقلمون راست

از او مهر و مه و ثابت و سيّار

پي نظم جهان گشته پديدار

علي (ع) مرشد جبريل امين شد

که از فرط شرف سِدره نشين شد

هم او کرده مخمّر گل آدم

هم او بوده به وي مونس و همدم

از او نوح نجی رسته ز طوفان

از او کامروا گشته سليمان

از او يافت ضيا ديده يعقوب

از او يافت شفا علّت ايّوب

از او بهر خليل آتش سوزان

بدّل شد به گل و لاله و ريحان

کليم الله از او گشته سرفراز



مسیحاً ز وی آموخته اعجاز

به احمد (ص) چو مدد کار و معین شد

از او راست چنین رایت دین شد

نمی کرد بدین گر علی (ع) اقدام

نبد نام و نشان هیچ ز اسلام

پیمبر (ص) چو به معراج روان گشت

در آیات الهی نگران گشت

هر آن سِرّ که خفی بود جلی دید

به هر سو که نظر کرد علی (ع) دید

علی (ع) نور بصر روح روانست

علی (ع) همدم دل مونس جانست

علی (ع) در همه جا با توفیقین است

تورا در دو جهان یار و مُعین است

کس از یار طلب می کند این یار

که چون او نبود یار وفادار

دو صد شکر کز الطاف خداوند

بُریده است «صغیر» از همه پیوند

به کس غیر علی (ع) کار ندارد

جز او در دو جهان یار ندارد

ندارد بکسی چشم عنایت

به جز شیر خدا شاه ولایت

ديوان صغير اصفهاني، ص 100-103

ص: 189

نغمه های آسمانی

دهر پیر امروز، باز از نوجوانی می کند  
ذره سان خورشید، رقص از شادمانی می کند  
بر فراز، از سدره با بیک خدا روح الامین  
مرغ بخت خاکیان هم آشیانی می کند  
جان حق جویان مهجور به محنت مبتلا  
از وصال یار جانی، کامرانی می کند  
میزبان خوان رحمت، خاص و عام خلق را  
بر سر خوان ولایت، میهمانی می کند  
پرده بردارم ز مطلب، پرده دار کاینات  
پرده برداری ز اسرار نهانی می کند  
گوش جان هر لحظه، از خُنیگران بزم قدس  
استماع نغمه های آسمانی می کند  
فاش گویم در غدیر خم، به امر کردگار  
مصطفی در نصب حیدر، دُرفشانی می کند  
نی همین بر اهل دل، حق را نماید آشکار  
لطفها هم، با محبتان زبانی می کند  
مدح می گویم امیری را که در ملک وجود  
ز ابتدا تا انتها او حکمرانی می کند  
انبیاء راهست یاور، اولیا را تا بحشر

دستگیری او به وقت ناتوانی می کند  
عیسی مریم، زنام او دهد بر مرده جان  
موسی عمران، به خیل او شبانی می کند  
خضر بر گم گشتگان راه عشقش رهنماست  
با تفاخر صالحش اشتر چرانی می کند  
خسروی کورا لقب دادند قتال العرب  
گریه بر حال یتیم، از مهربانی می کند  
می کشد بر دوش، بار بینوایان را به شب  
آن که روز، از پادشاهی سرگرانی می کند  
با مُرَقَّع جامع و نان جوین، سلطان عشق  
از پی پاس مروّت، زندگانی می کند  
کی ادای شکر آن مولا شود امکان پذیر  
ز آن چه لطفش با «صغیر» اصفهانی می کند  
دیوان صغیر اصفهانی، ص 34-35.

### صغیر اصفهانی (محمدحسین)

غدیریّه در مدح اسد اللّه الغالب علی بن ابیطالب (ع)

برای امري دوشین بحرگاه خیال  
میان عقل من و جهل من فتاد جدال  
چنان جدال شدیدی که محو شد ز ضمیر  
جدال کردن پور پشنگ و رُستم زال  
قشون بیحد عقل و سپاه بیمر جهل

بقصد هم ز یسار و یمین جنوب و شمال

من از مشاهده حال و کثرت وحشت

شدم حزین و دل آزرده و پریشان حال

از این قضیه شدم آنچنان فکار و ملول

که گشت آینه دل نهران بزنگ ملال

ص: 190

بداد ساقی عشقم به ناگهان آواز  
که ای ز بار تخیل قد تو همچو هلال  
چرا شده است تو را رنگ ارغوانی زرد  
چرا شده الف قامت تو همچون دال  
بگیر باده ز دستم گذشت شام فراق  
بگیر باده ز دستم دمید صبح وصال  
نمود مرحمتم زان مئی که از سر شوق  
فرشته فرش به میخانه اش کند پروبال  
نمود مرحمتم زان مئی که از شرفش  
بخاکیان شده ز افلاکیان فزون اجلال  
نمود مرحمتم ساغری ز خم غدیر  
که باز گشت به رویم از آن در اقبال  
چو در غدیر خم آمد از آسمان جبریل  
به نزد ختم رسل (ص) ز امر قادر متعال  
که ای رسول خدا باید اندرین منزل  
کنی ولی خدا را وصی خود فی الحال  
بباید آنکه کنی آشکار سیرّ نهان  
که رازهاست در آن مخفی ای همایون فال  
پس از جهاز شتر ز امر شه یکی منبر  
بساختند و فراز آمد آن سپهر کمال  
گرفت دست علی (ع) و بدامن گیتی

همي ز لعل بدینگونه ریخت دُرّ مقال

که هر که را بود اقرار بر نبوت من

ولایت علی (ع) او راست افضل الاعمال

هر آندلی که به مهر علی (ع) نگشت محل

نجات یافتن آن تفکرست مُحال

حلال اوست حلال و حرام اوست حرام

حرام اوست حرام و حلال اوست حلال

همین علیست (ع) که نامش نخواندی ار آدم

به پای خاستنش بود تا ابد ز آمال

همین علیست (ع) که بُد ناخدای کشتی نوح

در آنزمان که نهان شد بزیر آب جبال

همین علیست (ع) که از فیض یادش از زندان

به تخت یافت مکان یوسف خجسته جمال

همین علیست (ع) که در کوه طور با موسی

از او شدی ز خفیی و جلیّی جواب و سؤال

همین علیست (ع) که از دست او گرفته مسیح

مکان به چرخ چهارم ز دار اهل ضلال

همین علیست (ع) که در کوی یار در شب وصل

به جای یار مرا بود همسخن ز جلال

خلاص ز آتش نمرود می نگشت خلیل

اگر نبود علی (ع) یار او در آن احوال

به امر اوست بجا عرش و فرش و لوح و قلم

بحکم اوست روان روز و هفته و مه و سال

خجسته امرش ساری به برّ میلامیل

ستوده حکمش جاری به بحر مالامال

خدای کرد در امروز دین خود کامل

که با ولای علی (ع) دین رسد به حدّ کمال

هنوز داشت به لب آن سخن که بخ بخ

بلند شد ز عدوی رجیم زشت خصال

نمود با علی (ع) آن روز اوّل او بیعت

شد او به پیش روان دیگرانش از دنبال

ص: 191



ولي نرفت زماني که آن مُخَرَّب دین  
گشود دست ستم تا که دین کند پامال  
بسوخت ز آتش کین درب خانه یی که ز شوق  
نمود خدمت آن جبرئیل چون میکال  
شکست قائمه عرش چون که تخته در  
بزد به پهلوی زهرا (س) ز زشتی افعال  
رسن به گردن حبل المتین دین افکند  
نمود غصب خلافت به یاری جُهال  
به دشت کربلا بُد همان رسن گویا  
که بست خصم جفا جو حسین (ع) را اطفال  
اگر نه آن یکی آتش زدی به خانه اب  
چگونه این یکی آتش زدی به خیمه آل  
بتول (س) را نزدی تازیانه گر قنغذ  
حسین (ع) را نزدی کعب نی کسی به عیال  
هزار لعنت حق بر کسی که اول بار  
به باغ دهر چنین میوه را نشانند نهال  
از آنچه رفت به آل نبی (ص) ز قوم عنید  
خמוש باش «صغیرا» که هست ناطقه لال  
مصیبت نامه صغیر اصفهانی، ص 16-17

**صغیر اصفهانی (محمد حسین)**

خاتم انبیا بخم غدیر

ز امر خالق بخلق گشت بشیر

منبری ساخت از جهاز شتر

بر نشست آن خدیو عرش سریر

پس گرفتی بدست دست علی (ع)

که بدانید از کبیر و صغیر

نه به دل خواه و میل من تنها

بل بفرموده ی خدای خبیر

هست این مرتضی علی (ع) بر من

جانشین و وصی و یار و ظهیر

ایها الناس بی ولای علی (ع)

دینتان هست ناتمام و قصیر

پس نمودند بیعت و راندند

«نَعَمْ» اندر لسان و «لا» بضمیر

رفت چون مصطفی (ص) ز دار جهان

جمع گشتند آن گروه شریر

غصب کردند پس خلافت را

خلق دنیا طلب بدین تدبیر

که نه سن علی (ع) بود در خور

لایق این رتبه راست شیخ کبیر

این سخن رد عقل مصطفویست

قائلش مستحقّ نار سعیر

گر چنین باشد او ندانسته

تا نماید که را بخلق امیر

ص: 192

باري اي عاقل اندر آن ايام

از سكوت علي (ع) مشو دلگير

كرده بود احمدش وصيت و نيز

رفته بود از خدا چنين تقدير

تا شود امت امتحان ورنه

نشود شير رام روبه پير

اين علي (ع) بد همان علي (ع) كه بديش

دست مرحب شكاف و خيبرگير

كسي ار مدح آن سه تن گويد

خواب نادیده مي کند تعبیر

جانشين محمد (ص) مختار

نيست كس غير حيدر (ع) كزار

مصبيت نامه صغير، ص 217-218

**صغير اصفهاني (محمد حسين)**

غديريّه

امروز روز نصب وصي پيمبر (ص) است

اندر خم غدیر يکي طرفه محضر است

از چشم دل بين که نبي (ص) فوق منبر است

روحش قرين وجد ز پيغام داور است

پيغام آشنا سخن روح پرور است

ارواح انبياء همه را با نیاز بين

جن و ملك گرفته نشيب و فراز بين  
خلقى ز هند و روم و عراق و حجاز بين  
چشم همه به احمد محمود باز بين  
يا للعبج حكايت صحراي محشر است  
به به چه محضريست كه آنرا نظير نيست  
عنوان صدر و ذيل و غني و فقير نيست  
ناطق بجز رسول نذير بشير نيست  
گويد كه جز علي (ع) بخلايق امير نيست  
وين نيست قول من كه ز خلاق اكبر است  
انوار كمعه كمعه بر آيد در آن مكان  
از منبر جحاز شتر تا به آسمان  
پر گشته از شكوه بني هاشمي جهان  
جبريل راست آيه اكملت ارمغان  
يعني كمال دين به تولاي حيدر (ع) است  
افكنده اين قضيه بر اجسام ارتعاش  
بر دوست جان فزا شده از خصم دلخراش  
«حافظ» ز دور ناظر و گويد ز صدق فاش  
گو زاهد زمانه و گو شيخ راه باش  
آنرا كه دوستي علي (ع) نيست كافر است

نور ولایت اسدالله ظهور یافت

زین نور دهر بهجت و گیتی سرور یافت

ارض و سما تجمل الله نور یافت

شاهد ز غیب آمد و جانان حضور یافت

صاحب دلان زمان ملاقات دلبر است

يك دور بود باده ي عرفان كبريا

در عهدۀ سقایت افراد انبیا

آن دور منتهی شد و امروز مصطفی (ص)

تقویض کرد امر سقایت به مرتضی

زین بعد جام در کف ساقی کوثر است

رندان دهند از ره انصاف پروری

ترجیح بندگی علی (ع) را بسروری

آری کند بچرخ گر از رتبه همسری

يك ذره اش بخاك زمين نيست برتري

هر سر که آن نه خاک کف پای قنبر است

رسم است در میان دلیران پهلوان

کارند وصف خود گه پیکار بر زبان

شیر خدای هم به مصاف دلاوران

می کرد وصف خویش بگاه رَجَز بیان

آن وصف چیست نعره ي الله اکبر است

حُکم قضا رود همه بر حکمت علی (ع)

هستی ز کل و جزو بود حشمت علی (ع)

بود «صغیر» نیست جز از رحمت علی (ع)

وین نطق جانفراش بود نعمت علی (ع)

کی نعمتی چنین همه کس را میسر است

دیوان صغیر اصفهانی، ص 115-116.

### صغیر اصفهانی (محمد حسین)

غدیریه در مدح حضرت علی بن ابیطالب (ع)

ساقی می ده مرا که از کتاب قویم

نموده ام استماع کریمه ئی از کریم

نَبِيَّ عِبَادِي عَنِّي اَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

از پس این استماع ز خوردن باده بیم

هذا شَيْءٌ عَجَابٌ ذَالِكَ أَمْرٌ عَظِيمٌ

ذَالِكَ أَمْرٌ عَظِيمٌ هَذَا شَيْءٌ عَجَابٌ

ص: 194

من آزمودم جهان غمکده و غم‌سراست

بغم سرائي چنين نه غير مستي رواست

هر آنچه آيد به هست نيستيش انتهاست

بناي هستي همه در ره سيل فناست

ملك و جود مرا خرابي اندر قفاست

چه بهتر از اينكه خود سازمش از مي خراب

خاصه كه معمار صنع طرح نو انداخته

ساحت گلزار را رشگ جنان ساخته

لاله رخ افروخته سرو قد افراخته

كبك دري از دمن سوي چمن تاخته

غلغله بوالمليح زمزمه ي فاخته

كرده عيان در چمن شورش يوم الحساب

اي به غمت بيخبر دل ز نويد و وعيد

عشق تو عشاق را سر خط هذا سعيد

دلشدگان غمت چند ز قربت بعيد

رخ بنما كين زمان روي بما كرده عيد

عيدي فرخنده را آمده مبدء مُعيد

كه دروي از رخ فكنند شاهد معني نقاب

عيدي كش كبريا نعت پذير آمده

عيدي كش مصطفي (ص) ز جان بشير آمده

عيدي كش ناپديد شبه و نظير آمده



از شرف اعیاد را فرد کبیر آمده

واضح گویم همان عید غدیر آمده

که یافت در وی ظهور خلافت بوتراب (ع)

ساقی روزی چنین کش فرح و انبساط

گشته جهان را محیط گشته جهانش محاط

عالم دارد سرور گیتی دارد نشاط

با چو منی یار شو در چمنی بر بساط

ساغر و پیمانه را بفکن و بی احتیاط

مراز خُم غدیر خُم خُم پیما شراب

ص: 195

می از ولای شهبی بده که جان مست اوست

هستی هستی همه ز هستی هست اوست

پای نهادن بعرش مرتبه ی پست اوست

کعبه صفت لا مکان خانه در بست اوست

خواست بدانند خلق که چرخ در دست اوست

ز مغرب آورد باز بجای ظهر آفتاب

کرد به خم غدیر به امر رب جلیل

نزول با صد شعف نزد نبی (ص) جبرئیل

بعد درودش سرود کی بخلاق دلیل

صد چو منی بر درت کمینه عبد ذلیل

بایدت اینجا فرود آئی و پیش از رحیل

شاهد مقصود را ز چهره گیری نقاب

علی (ع) که بی مهر او نیست کسی حق پرست

علی (ع) که صبح ازل ترا به مسند نشست

علی (ع) که بیعت بتو بست بروز الست

بیعت امت بوی بایدت امروز بست

بوسه زندهش پبای دست دهندش بدست

تا بجهند از صراط تا برهند از عذاب

شه به مقامی چنان برای امری چنین

ز مرکب پیلتن پیاده شد بر زمین

رایت رفعت فراشت زمین به عرش برین

پس ز جهاز شتر به امر سالار دین  
منبری آراستند وان شه شوکت قرین  
گشت به منبر خطیب برای نشر خطاب  
از پی بذل گهر چو بحر در جوش شد  
همه‌مه اتمام یافت غلغله خاموش شد  
انجم سیّار را سکون هم آغوش شد  
از ملک اندر فلک ذکر فراموش شد  
خُور همه گردید چشم فلک همه گوش شد  
تا چه تکلم کند حضرت ختمی مآب (ص)  
گرفت دست خدا به دست دست خدا  
گفت بخلق زمین خواند به اهل سما  
هم به برون شد بشیر هم بدرون زد صلا  
که بعد من نیست کس جز این علی (ع) پیشوا

وصي مطلق به من امير كل بر شما  
نموده خالق ز خلق ولي خود انتخاب  
همين علي (ع) كافتاب ضو برد از راي او  
از همه والاتر است همت والاي او  
بهر كه مولا منم علي (ع) است مولاي او  
دوزخ و جنت بود بغض و تولاي او  
روز جزا مي رسد به امر و ايماي او  
عدوي او را عقاب مُحَبِّ او را ثواب  
گفت ولي خود سران بدل نيندوختند  
هر آنچه استاد گفت بخود نياموختند  
آتش حقد و حسد بجان بيفروختند  
بسوختن ساختند بساختن سوختند  
جمله چو خفاش كور ديده بهم دوختند  
تا نشود چشمشان ز نور خود كامياب  
مطلع ديوان حق بسمله را با علي (ع) است  
نقطه ي فتح انتساب فوق فتحنا علي (ع) است  
حلقه باب جنان زمزمه اش يا علي (ع) است  
(صغير) كي غم خورد ياور او تا علي (ع) است  
سزد غم آنكس خورد كه يارش الا علي است  
چرا كه دارد بدل اميد آب از سرآب



غدیریہ

ای امیری کہ حق بخم غدیر

برگزیدت ز هر صغیر و کبیر

جبرئیل آمد و پیام آورد

بر پیمبر (ص) ز کردگار خبیر

امر بلّغ پس از درود و سلام

خواند بر گوش آن یگانه سفیر

که علی (ع) را بجای خود بگمار

امر حق است و می نکن تأخیر

پس بتعجیل خاتم مرسل (ص)

منبری ساخت از جهاز بعیر

دست حق را گرفت و ثابت کرد

اندر آنجا بر آن گروه کثیر

آزمان کرد خطبه ای انشاء

که بدانید از صغیر و کبیر

بعد من بر شما علی (ع) مولا است

کز خدای قدیر شد تقدیر

این علی (ع) بعد من خلیفه ی حق

باشد و بر شما امام و امیر

من چو موسی و مرتضی (ع) هارون

برسالت مراست یار و ظهیر

سرّ تنزیل آشکارا کرد

مصطفی سید بشیر و نذیر

وال من وال و عاد من عاداه

در ثنای تو گفت با تکبیر

چون شنیدند صوت اسمعنا

و اطعنا شدي بچرخ اثیر

لیک کردند دشمنی آخر

از ره جهل و کینه و تزویر

خدعه اهل کینه ای مولی

در وجودت کجا کند تأثیر

هست بر مدعا و این گفتار

سَأَلَ سَائِلٌ بِهین تفسیر

رکن دین آنزمان مشید شد

که نبی (ص) را شدی مشار و مشیر

پس بیاورد آیه ی اکملت

پیک حق بر خدیو عرش سریر

راز اَتَمَمْتُ نِعْمَتِي آنروز

گشت از حق بشأن تو تعبیر

سرّ سبحان توئی و وصف ترا

کی تواند (صفا) کند تقریر

كه توئي مظهر خدای جهان

معني هل آتي علي الإنسان

اشك شمع، ص 95-96

ص: 198



## طائي شميراني (مرتضي)

غديريہ و مدح حضرت اميرالمؤمنين علي (ع)

سايان باور نكردم مه شود بر آفتاب

تا نديدم بر فراز دست احمد (ص) بوتراب

آري آري ماه بر خورشيد گردد سايان

ممصطفي (ص) گر آفتاب آيد علي (ع) گر ماهتاب

قرص مه از آفتاب ار مي كند كسب ضياء

از چه آن خورشيد از اين مه سايه سازد اكتساب

سايه گستر ماه بر خورشيد شد يا آنكه گشت

طالع از يك آسمان دانش دو تابان آفتاب

سايان بر فرق خود او را بدان معني نمود:

هر كه را باشد به سر اين سايه گردد كامياب

در غدیر خم چو شد از سوي خلاق مجيد

کرد جبريل امينش امر بَلَّغْ را خطاب

كاي رسول (ص) حق به جاي خويشتن منصوب كن

آنكه باشد حجّت حقّ و ترانايب مناب

تا به كي مهر در خشان داشتن در پشت ابر

تا بچند اسرار يزدان را نهفتن در حجاب

بر رخ امت ز امر خالق خود اي رسول (ص)

ساز اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي را فتح باب

جا به اورنگ خلافت ده شهبي را كز ازل

دعوت پیغمبران با حبّ او شد مستجاب  
نه به فرق خسروی تاج وصایت آنکه زد  
از ازل بر لوح هستی نقش این نیلی قباب  
پس نبی (ص) بر امثال امر یزدان کرد امر  
منبری بدهند آرایش ز تجهیز دواب  
چون پیاگردید آن منبر بر آمد اندر آن  
خواند نزد خود علی (ع) را آنشه مالک رقاب  
بر فراز دست خود او را بدان حالت بُرد  
کاشکارا شد سپیدی زیر کتف آنجناب  
گفت الست و اولاً و آنکه جمله از برناو پیر  
پاسخش یک جا بلی گفتند از روی صواب  
گفت چون من رخت بر بندم از این دار فنا  
باز گویم کز نفاق ای قوم سازید اجتناب  
می گذارم دو امانت را بجای خویشتن  
کآن دومی باشند هادی خلق را از شیخ و شاب

تا نگردند آن دو واصل بر لب کوثر به من

نیست بر آن دو جدایی تا صف یوم الحساب

اول از آن دو کلام الله منزل هست آنک

نی شود حرفی از آن تفسیر در هفتاد باب

دومین از آن دو می باشد مطهر عترتم

که خدا توصیف شان فرمود در أم الكتاب

هر که را مولا منم او راست مولی این علی (ع)

هر که را رهبر منم او راست رهبر این جناب

امر او امر منست و امر من امر خدا

کرده بر من پس عذاب آنکس که کرد او را عذاب

خلق را از بعد من فرمانروا باشد که هست

بُغْض او بئس العذاب و حُبُّ او حُسْن المآب

معتصم بر حَبْلِ حُبِّتِ گر شود شیطان به حشر

می تواند خلق عالم را رهاند از عذاب

لاله بی بی امر تو هرگز نروید از زمین

ژاله بی بی اذن تو هرگز نبارد از سحاب

علم تو نخلیست کانرا مهر رخشانست بار

کوی تو شهریست کانرا عرش یزدانست باب

یک حدیث از رحمت تو هر چه در جنت نعیم

یک کلام از حکمت تو آنچه در گیتی کتاب

از شمیم خُلق تو هر هشت جنت یک شمیم

وز محیطِ عِلْمِ تو هر هفت دریا یک حُبَاب

ای شه ملک نجف وی مخزن اسرار حق

چند «طائی» ز اشتیاق درگهت در پیچ و تاب

گر برانی شاکرستم ور بخوانی ذاکرم

این تو و این مادحت ای خسروگردون جناب (1).

### طائی شمیرانی (مرتضی)

در تهنیت عید سعید غدیر مولی متقیان (ع)

شد عید غدیر خم، هنگام ترنم شد

وقت طرب و روز، می خوردن خم خم شد

پُر کن قدح ای ساقی، ز آن باده ی گلرنگم

کز مستی آن آدم، فارغ ز تالم شد

ز آن باده ی نخوت سوز، آور که ز انوارش

در طور کلیم اله، با آن به تکلم شد

لبریز مرا ساغر، زان باده ی بی غش کن

کز مستی آن عیسی، در چرخ چهارم شد

دانید چه روز است این، و این عید کدام عید است

کاوای بشارت زان، بر طارم هفتم شد

این عید بود آن عید، کز میمنت و فیضش

بهر کرم یزدان، در جوش و تلاطم شد



با وجد و طرب توأم، آفاق چو انفس گشت  
با شور و شعف همدم، افلاك چو انجم شد  
آن رحمتي از حق شد، نازل به زمین امروز  
کاین انجم و این افلاك، در پرتو آن گم شد  
بگرفت علي (ع) امروز، در تخت وصایت جا  
کاین عید ز هر عیدي، داراي تقدّم شد  
شد نعمت حق کامل، بر خلق جهان امروز  
کز آن به نبی (ص) نازل، اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ شد  
مقصود خدا حاصل، گردید از این فرمان  
یعني علي (ع) عالي، مولاي به مردم شد  
بستودن در قرآن، از پاكي و از نیکی  
مقصود خدا فاش از، لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ شد  
گر فخر به اُمّ و آب، ابناء بشر دارند  
بر عکس همه عالم، او فخر آب و اُم شد  
غیر از علي (ع) و آتش، از کس مطلب حاجت  
کي بوي عبیر و عود، مشهود ز هیزم شد  
صد آیت موسایش، پیدا ز سخن گردید  
صد معجز عیسایش، ظاهر ز تبسم شد  
سال دهم از هجرت، چون ختم رسل احمد (ص)  
از مکه سوي یترب، با جهد و تقاهم شد  
در خم غدیرش جا، چون گشت که جبرائیل

نازل به جناب او، زین بر شده طارم شد  
کای مظهر علم حق، وی سر کنوز غیب  
کز هستی تو هستی، مرهون تقوم شد  
کن نصب به جای خود، ابن عم و دامادت  
آن کس که علوم از او، دارای تجسم شد  
منصوب نما اکنون، بر جای خود آن کس را  
کائنات و دینت زو، مقرون تداوم شد  
بشنید چو از جبریل، این امر رسول الله (ص)  
فرمان توقف زو، ابلاغ به مردم شد  
گردید بفرمانش، بر پای یکی منبر  
پس برز بر منبر، با وجد و ترنم شد  
بگرفت به روی دست، آن دست خدایی را  
کز یمن وجودش دهر، دارای تنظیم شد  
فرمود به هر کس من، مولا و امیرستم  
او را علی (ع) از بعدم، مولا ز تقدّم شد  
یار است مرا هر کس، با او بودش یاری  
خصم است مرا هر کو، با او به تخاصم شد  
شاهان پدر خاکت، تا خواند رسول الله (ص)  
در شرع نبی (ص) پیدا، آئین تیمم شد  
با احمد (ص) و با موسی، در سدره و در سینا  
با نطق و کلام تو، یزدان به تکلم شد

با نان جوین خشك، عمري بسر آوردي  
گر رانده ز خلد آدم، از بهر دو گندم شد  
از دوده ي آدم چون، دیدت به عیان ابلیس  
رنجیده به دندانش، انگشت تندم شد  
هر کاخ سعادت شد، بر پای ز مهر تو  
از دور زمان آن کاخ، ایمن ز تهدم شد  
نورت به گل آدم، چون بود از آن دولت  
آدم مُشرف بر، دیهیم تکرّم شد  
با آن همه اجلالش، جبریل امین وحی  
در مکتب تعلیمت، از بهر تعلّم شد  
ای دست خداوندي، وی قلزم بخشایش  
از پیشگهت «طائي»، خواهان ترحم شد  
بنما نظر لطفي، بر جانب مدّاحت  
اکنون که ورا تن زار، از رنج و تألم شد (1).

ص: 201



## طوطي همداني

علي علي. علي علي (ع) ...

دلا ز جان و دل بپو طريقه ي صواب را

وزين صوابها بجو، تو فرد انتخاب را

صواب منتخب بدان ولاي بو تراب را

ولاي او گزين و کن، خطاب شيخ و شاب را

بشيخ و شاب گوهمي، مديح آنجناب را

که زينت مناقيش حُلل بُود کتاب را

بگو بصدق هر نفس، گرت دليست منجلي

علي علي، علي علي، علي علي، علي علي

چو نعمتِ ولاي او، ز حق ترا نصيب شد

عطيّه ي تو اين عطا، ز حضرتِ مُجيب شد

قرايتِ تو با خدا، از اين عطا قريب شد

توئي سقيم و بهر تو، خدایِ تو طيب شد

محمد (ص) آنکه بر اُحد، پيمبر و حبيب شد

پي ولايتِ علي، بأمر حق خطيب شد

نمود در غدیر خُم خطابِ نصبِ آن ولي

علي علي، علي علي، علي علي، علي علي

بشُکرِ اين عطا دلا، براي حق نماز کن

نمازِ شوق را بجان، براي بي نیاز کن

کفِ نیاز با شعف، بسوي حق دراز کن

چو فیض یافتی از او، حدیثِ دلنواز کن

به شور و شوق حضرتش، نوای شور ساز کن

برای این نویدِ خوش، دهان بشکر باز کن

بگو گرت بُود بسر، هوایِ جانِ صیقلی

علی علی، علی علی، علی علی، علی علی

ص: 202

میِ طهور درکش و، سپس دم از خدا بزن  
دم از خدا چو می زنی به مهر مرتضی بزن  
به مهر مرتضی تو بر، جهانیان ندا بزن  
صلای شادی و طرب، بنغمه و نوا بزن  
بنغمه و نوای خوش، بمدعی صلا بزن  
صلای قل تعالووش، بصوت دلربا بزن  
سرود دلربا بخوان، بدین ترانه ی جلی  
علی علی، علی علی، علی علی، علی علی  
بهار عاشقان بود، جمال بی مثال او  
کمال عاشقان بود، ز بندگی وصال او  
مُراد سالکان همه، تجلی جمال او  
میان جمله انبیا، نبود کس همال او  
قرار واصلان حق، بسایه ی جلال او  
بر این بیان گواو من، بود شئون و حال او  
بجا بود بگویم آر، ز فرط وجد و خوشدلی  
علی علی، علی علی، علی علی، علی علی  
بحق حق، صفا دهد، ز روی صدق نام او  
بویژه هر کسی که شد، ز جان و دل غلام او  
دلا بخوان بهر نفس، مناقب و سلام او  
پاکی ار قدم زنی، برای احترام او  
شراب عشق در کشی، ز مرحمت ز جام او

سروشِ دل رساندَت بگوش جان پیام او

بگو چو خواهی از خدا، وصال روی آن ولی

علی علی، علی علی، علی علی، علی علی

در خلوت علی (ع)، ص 327-329.

ص: 203

نعم النبي و نعم الامام

همين همايون روزست آنکه ختم رسل

محمد (ص) عربي، شاه دين، رسول انام (1).

شعاع يثرب و بطحا، فروغ خيف و منا

چراغ سعي و صفا، آفتاب ركن و مقام

فرو كشيد ز بيت الحرام رخت برون

باتفاق كرام عرب پس از احرام

طواف خانه ي حق كرده كآدمي و ملك

يسبحون له ذوالجلال و الاكرام

ز بعد قطع منازل درين همايون روز

عنان كشيده بخم غدير، ساخت مقام

رسول شد ز خدا، زي رسول (ص) روح القدس

كه اي رسول بحق، حق ترا رساند سلام

كه اي بخلق من از من خليفه ي منصوب

بكوش كآمد نصب خليفه را هنگام

ازين زياده منه آفتاب را به كُسوف

ازين زياده منه ماهتاب را به غَمَام (2).

بس است سير حقيقت نهفته در صندوق

درش گشا كه ز گل، رنگ خوش، ز عنبر فام

يكي ست همدم ساز تو، ديگران غَمَاز (3).

یکی ست محرم راز تو، دیگران نَمّام (4).

بلند ساز، تو تا دیده های بی آهو (5).

دهند فرق سگ و خوگ و رو به از ضرغام (6).

بساخت سیّد دین منبر از جهاز شتر

که تا پدید کند هر چه شد به او الهام

بر آن بر آمد و اسرار حق هویدا ساخت

بلند کرد علی (ع) را بدین بلند کلام

ص: 204

---

1- 163. انام: به فتح اول مردم، خلق.

2- 164. غمام: ابر، ابر سپید.

3- 165. غَمّاز: پرده در.

4- 166. نَمّام: سخن چین، فتنه انگیز.

5- 167. آهو: عیب. در شعر به معنی بی عیب به کار گرفته شده است.

6- 168. ضرغام: شیر درنده.

که: من نبي (ص) شمایم، علي (ع) امام شماست

زدند نعره که: نِعْمَ النَّبِيُّ (ص) نِعْمَ الْإِمَامُ

تبارك الله ازين رتبه كز شرافت آن

مدام آب در آید بديده ي اوهام

گر او نه حامی شرع نبي (ص) شدی به سنان

ور او، نه هادي دين خدا شدی به حُسام (1).

که باز جُستی مسجد کجا و دیر کجا؟

که فرق کردی مُصحف کدام و زند کدام؟

گر او ز روي صمد پرده باز نگرفتی

هنوز کعبه ي حق بد، مدينه الاصنام (2).

عليست (ع) آنکه عصا زد به آب و دریا را

شکافت از هم وزد در میان دریا گام

عليست (ع) آنکه نشست اندر آتش نمرود

عليست (ع) آنکه با آتش سرود برد و سلام (3).

عليست (ع) آنکه بطوفان نشست در کشتی

معاشران را از بیم غرق، داد آرام

غرض که آدم و ادریس و شیث و صالح و هود

شعیب و یونس و لوط و دگر رُسل به تمام

بوحدتند، علي (ع) کز برای رونق دین

ظهور کرده بهر دوره يي بديگر نام

ازین زیاده به جُرأت مزین رکاب اي طبع

بکش عنان که عوامند خلق کالانعام (4).

زبان بکام کش ای خیره سر که می ترسم

بکشتن تو بر آرند تیغ ها ز نیام

تو آینه بکف اندر محله ی کوران

ندا کنی که به بینید خویش را اندام

زهی امام همام ای امیر پاک ضمیر

که با خدایی همراز و همدم و همنام

بخرگه تو فلک را همی سجود و رکوع

بدرگه تو ملک را همی قعود و قیام

بیمن حکم تو ساری ست، نور در ابصار

به فرّ امر تو جاری ست روح در اجسام

تفقیدی ز کرامت به سوی (عمّان) کن

که از ولای تو بیرون نمی گذارد گام

بجز مدیح تو کاریش نی بسال و بمه

بجز ثنای تو شغلیش نی بصبح و بشام

مُحِبِّ راه ترا شهد عشرت اندر کاس

عدوی جاه ترا زهر حسرت اندر جام

گلوآزه 3، ص 406-409

ص: 205

---

1-169. حسام: شمشیر تیز و برنده.

2-170. مدینه الاصلنام: شهر بت ها.



3-171. اشاره است به آیه ي 68 از سوره ي انبياء.  
4-172. اشاره است به آیه ي 179 از سوره ي اعراف.

كعبه ي دلها

در غدیر خم، طلوع نور بود

خم تجلی گاه، کوه طور بود

کاروانی شد مقیم آن زمین

کاروان سالار، ختم المرسلین (ص)

غرق شادی جمله ی افلاکیان

خرم و سرمست خیل خاکیان

جبرئیل آورد پیغام از خدا

بر حبیب او، رسول مصطفی (ص)

گفت: آوردم به فرمان کریم

بهر تو اینک پیامی بس عظیم

امّت را آگه از این راز کن

عقده از کار دو عالم باز کن

داد فرمان خاتم پیغمبران (ص)

تا به پا شد منبری در آن مکان

بر فراز منبر آن والا مقام

کرد حجّت بر مسلمانان تمام

گفت پیغمبر (ص) که بعد از من علی (ع)

رهبر خلق و امام است و ولی

پس بنخوانید ای قدح نوشان خم

آیه ی «الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ»

خانه زاد خانه ی امن خدا

شد وصی و جانشین مصطفی (ص)

خانه زاد کعبه نوری منجلی است

کعبه ی دلهای مشتاقان علی (ع) است

خانه زاد کعبه بر دوشش به شب

«می برد شام یتیمان عرب»

تا مبادا کودکی بی نان و آب

سر نهد بر بستر و بالین خواب (1).

ص: 206

---

1-173. نسیم غدیر، ص 131.

خلیفه ی مطلق

نوشت بر در و دیوار کلاک قدرت حق

که نوبت «زَهَقَ الباطِل» است و «جاءَ الحَق»

از این بشارت از ساکنان مرکز خاک

سزد که غلغله افتد به کاخ هفت طبق

رسید عید غدیر و رسول (ص) امّی را

پیام داد خداوند قادر مطلق

که ای پیمبر (ص) از ما به کاینات، امیر

شد آنکه نامش از نام من بود مُشْتَقّ

نمودم از او بنیان شرع تو محکم

بدادم از او بازار دین خود رونق

بگو به خلق که امروز حق ز رحمت محض

نمود شخص علی (ع) را خلیفه ی مطلق

هر آنکه ننهد رو سوی او، بود ابله

هر آنکه پیچد سر ز امر او، بود احمق

ز فرّ و دادش خواهد گریخت ظلم و ستم

جهان ز عدلش خواهد گرفت نظم و نسق

رود ز عاطفتش احتراق از آتش

شود ز معدلتش اضطراب از زبیق

از این عطیه ی عظیمی یگانه ایزد پاک

به خلق نعمت خود را تمام کرد الحق

زَهي جناب ترا پرده شهپر جبريل

خَهي مکان ترا پایه طارم ازرق

سپهر، کشتي جاه ترا يکي لنگر

هلال، بحر جلال ترا يکي زورق

تُرَست مهر جهانتاب آتش کانون

تُرَست ماه ده و چار مهچہ ي سنجق

تويي که از پي خدمتگري خُدامت

بيسته خود را در هفتمين فلك مِنطق

به يك اشاره ي تو مهر شد ز شرق به غرب

اگر که ماه به دست رسول (ص) شد مُششق

ز بعد حَيّ قديم و پس از رسول (ص) کریم

تويي که ذات از هر سبق بود اَسبق

از آن زمان که خداوند را خدائي بود

به حقّ حقّ که تو بودي بحق خليفه ي حق

ز بای بسمله تا سین ناس مدحت تست

هزار مرتبه دیدم نَبی (1) ورق به ورق

عجب نه تیغ تو بشکافت ار دل خصمت

هماره صخره ی صَمّا شود ز صاعقه شق

ز رزمگاهت اگر موج خون نخورده به چرخ

نشسته تا بر زانو چرا فلک به شفق

یک از هزار نیارند گفت مدح ترا

دو صد ظهیر و دو صد آنوری، دو صد عمیق

ز عشق تست شباهنگ می کشد فریاد

به ذکر تست شباویز می زند حق حق

ز دامن تو ای دست حق، هر آن دستی

که شد جدا، بود اولی بُرندش از مِرْفَق

به چشم اهل نظر خاک راه و خاک درت

بود دو صد ره به از حریر و استبرق

به علم و دانش گردیده شهره زان برجیس

که سالها به کُتبخانه ی تو خواند سبق

ز نَفّ تیغ تو خیزد ز روی دریا دود

ز شرم دست تو ریزد ز چهر ابر عرق

در آن هوا که برافراشت عدل تو پرچم

نهاده بیضه کبوتر به چنگل باشق

ز بیم گُرز تو نُه قلعه ی فلک کنده

ز هفت دریا بر گِرد خویشتن خندق  
فلك به پای خَیول تو گشته مُستهلك  
جهان به بحر نوال تو گشته مُستغرق  
بود ز هجر تو بیمار دیده ی نرگس  
شده ز عشق تو بردار پیکر زنبق  
ز دوری درت ای آفتاب صبح امید  
شده است روزم تاریکتر ز شام غَمَسَق  
هماره تا که بنالد به خویشتن طاووس  
همیشه تا که بنالد به بوستان عَقَعَق (2).  
هما به فرق محبّانت افکند سایه  
نهد به سینه ی اعدات آشیان لُقَلَق (3).

نسیم غدیر، ص 133-136

ص: 208

- 
- 1-174. نُبی: قرآن.  
2-175. عَقَعَق: پرندۀ ای است شبیه به کلاغ که دارای پرهایی سیاه و سفید است.  
3-176. لُقَلَق: معرب لك لك، لقالق جمع.

قبله ی حاجات

امشب از میمنت افلاک منور بینم

عالم آراسته و در زر و زیور بینم

آسمان نور فشان ز انجم و اختر بینم

خاک را در کف انوار مستخر بینم

ماه رخشنده چنان خسرو خاور بینم

از پرن پرتو ناهید فروتر بینم

آنچه بینم همه در جلوه ی دیگر بینم

شعف و شور به هر چهره و رخ در بینم

از زمین هلهله بر گنبد اخضر بینم

گوش چرخ فلک از هلهله ها کر بینم

شب فرخ اثر عید غدیر است امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

بوستان در دی و بهمن فرح افزاست هنوز

کوه و صحرا و در و دشت مصفاست هنوز

نفس باد صبا غالیه آساست هنوز

روی دلدار بهین منظر و مَرآست هنوز

همچنان ارزش گل عالی و والاست هنوز

خار خوار است و خشک در رده بیجاست هنوز

ابر آزار گهر ریز و گهر زاست هنوز



بی بها از کرمش لؤلؤ لالاست هنوز  
بلبل دلشده را غلغل و غوغاست هنوز  
جغد را کوخ عدم مسکن و مأواست هنوز  
تیغ حق آخته بر پیکر اعداست هنوز  
مدعی زار و سرافکننده و رسواست هنوز  
شب فرخ اثر عید غدیراست امشب  
خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب  
حج به جا آمد و مقصود امم حاصل شد  
بهره ور امت آگاه دل و مقبل شد

ص: 209

هر يك از قافله ها در جهتي راجل شد

كاروان نبوي نيز سوي منزل شد

درنورديد بيابان و به «خُم» واصل شد

متوقف شد و آسوده و فارغ دل شد

لطف حق بار دگر قافله را شامل شد

ناگهان ابر كرم بارور و باذل شد

مستفيض از كرم معنوي اش عاقل شد

بر محمّد (ص) ز خدا وحي چنين نازل شد

كه پس از تو ولي الله و وصي عامل شد

«بَلِّغْ» امري كه رسالت به علي (ع) كامل شد

شب فرخ اثر عيد غديراست امشب

خاك پر نورتر از ماه منير است امشب

جبرئيل امر خدا تا به نبي (ص) اعلان كرد

بر قبائل شه «لولاك» عمل آسا كرد

قرشي و حبشي جمع بدان ميدان كرد

منبري را ز جهاز شتران بنيان كرد

خطبه اي خواند، سپس امر خدا تبيان كرد

جانشيني علي (ع) را به عموم عنوان كرد

شمس رخشنده بتاييد و جهان رخشان كرد

نتوان پرتو خورشيد به گل پنهان كرد

خنك آن شخص كه فرمانبري از فرمان كرد

رستگار است هر آنکو به علي (ع) پيمان کرد

شب فرّخ اثر عيد غدیر است امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

نور حق، مظهر ايمان، سر و سردار علي (ع) است

وصي بر حق و مولاي سزاوار علي (ع) است

بوالحسن، شیر خدا، سرور احرار علي (ع) است

ياور و ابن عم مرسل دادار علي (ع) است

لا فتايي که بود قانع کفار علي (ع) است

دافع شرّ و ریاکاری اشرار علي (ع) است

خفته بر جاي نبي (ص) قائد بيدار علي (ع) است

آنکه شد بر کتف خواجه ي اخيار علي (ع) است

حرم آن کو که بپرداخت ز اغيار علي (ع) است

قبله ي حاجت شاهان، شه ابرار علي (ع) است

کعبه و مقصد عشاق وفادار علي (ع) است

وه که «فرزين» سبب حرمت ابرار علي (ع) است

شب فرّخ اثر عيد غدیر است امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب (1).

ص: 210

## فغانی شیرازی (بابا)

امام اوست ...

قسم به خالق بیچون و صدر و بدرِ آنام

که بعدِ سیدِ کونین، مرتضاست (ع) امام

امام اوست، به حکم خدا و قولِ رسول (ص)

که مستحقّ امامت بُود، به نصّ کلام

امام اوست، که قایم بُود به حجّتِ خویش

چراغِ عاریت از دیگری نگیرد وام

امام اوست، که چون پای در رکاب آورد

روان ز طیبِ لسان کرد، هفت سبّ تمام

امام اوست، که بخشید سر، به روزِ مصاف

بدان امید، که بیگانه را برآید کام

امام اوست، که داند رموزِ منطقِ طیر

نه آنکه رهن مردم شود، به دانه و دام

امام اوست، که دست بریده کرد دُرست

نه آنکه کرد، به صد حیل و وصله بر اندام

امام اوست، که خلقِ جهان غلام ویند

نه آنکه از هوس افتد، به زیر بار غلام

تو ای که اهلِ حسد را امام می دانی

گشای چشم بصیرت، اگر نه ای سرسام

کدام از آن دو سه بیگانه، در طریقِ صواب

نهاده اند به انصاف و آشنائی گام  
من آن امام نخواهم، که بهرِ باغِ فدک  
کُند ز حرص، به فرزندِ مصطفیِ ابرام  
من آن امام نخواهم، که آتشِ افروزد  
بر آستانه ی صدر الکلام و کَهفِ انام  
من آن امام نخواهم، که در خلاء و ملاء  
برند تا به ابد، مردمش به لعنت نام  
حدیثِ عائشه بگذار و، حجتِ اجماع  
چه اعتبار، به قول زن و تعصّب عام  
خسی اگر بگزینند، ناقصان از جهل  
مطیع او نتوان شد، به اعتبار عوام  
به گردِ خوانِ مروّت، چگونه ره یابد؟  
سگی کش آرزوی نفس، کرده گرده و خام  
گُلِ مراد کجا بشکفد، ز غنچه ی دل  
ترا که بوی مَحَبّت، نمی رسد به مشام  
میانهِ ی حق و باطل، چگونه فرق نهد؟  
مقلّدی که نداند، حلال را ز حرام

اسیر چاه طبیعت، کجا خبر دارد؟  
که مُبطلات کدام است و، واجبات کدام  
چه خیزد از دو سه نا اهل، در علفزاری؟  
یکی گُسته مهّار و، یکی فکنده لگام  
در آن زمان که شریعت بدست ایشان بود  
مدار کار شریعت، کجا گرفت نظام  
دو روزه مهلت ایّام آن سیه بختان  
ز اقتضای زمان بود و، گردش ایّام  
هزار سُکر، که آن اعتبار بی بنیاد  
چو عمر کوتاه دون همّتان، نداشت دوام  
به مهّار شاه، که اوقات از آن شریف تر است  
که ذِکرِ خارِ جی و ناصبی، کنیم مدام  
وگر نه تابه ی اخگر شود دمی صد بار  
ز برق تیغِ زبانم، سپهر آینه فام  
زند معاویه در آتش جهنّم سر  
چو ذوالفقارِ علی (ع)، سر بر آورد ز نیام  
به مدّعی، که مُسمّا به اسم الله است  
به نور معرفت ذوالجلال و الاکرام  
به گوهرِ صدفِ کاینات، یعنی دل  
به انبیای عظام و، به اولیای کرام  
که در حریمِ دلم، داشت بامداد ازل

فروغ روشني اهل بيت (ع)، جا و مقام  
(فغانی) از ازل آورده، مهر حیدر و آل (ع)  
به خود نساخته از بهر التفاتِ عوام  
سفینه ی دلم از مدح شاه، پُر گهر است  
گواه حال بدین علم، عالمِ العَلام  
به طوفِ کعبه ی اسلام، تا چو اهل صفا  
کبوتران حریم حرم، کنند مقام  
خمیده باد قد خارجی، چو حلقه ی نون  
شکسته باد دل ناصبی، چو گردنِ لام (1).  
در خلوتِ علی (ع)، ص 168-171

ص: 212

---

1-178. بابا فغانی شیرازی، شاعر شیعه مذهب قرن نهم هجری می باشد.

در توصيف عيد غدير و مدح حيدر خيبرگير علي (ع)

شراب تاك نوشم دگر ز خصم عصير

شراب پاك خورم زين سپس ز خم غدير

به مهر ساقى كوثر از آن شراب خورم

كه درد ساغر آن خاك را كند اكسير

از آن شراب كز آن هر كه قطره ي بچشد

شود ز ما حاصل سير كاينات خير

بجان خواجه چنان مست آل ياسينم

كه آيد از دهنم جاي باده بوي عبير

دو صد قرابه شراب ار بيك نفس بخورم

كه مست تر شوم اصلا نمي كند توفير

عجب مدار كه گوهر فشان شوم امروز

كه صد هزارم درياست در درون ضمير

دميده صبح جنونم چنانكه بروي، دم

ز قل اعوذ برب الفلق دمدم، زنجير

بر آن مابين كه چو خورشيد چرخ عريانم

بر آن نگر كه جهان را دهم لباس حرير

نهفته مهر نبي (ص) گنج فقر در دل من

كه گنج نقره نيرزد برش به نيم نقير

فقير را به زر و سيم گنج چاره كنند



ولي علاج ندارد چو گنج گشت فقير  
اگر چه عيد غدیر است و هر گنه که کنند  
بیخشد از کرم خویش کردگار قدیر  
ولیک با دهن پاک و قلب پاک اولیست  
که نعت حیدر (ع) کزّار را کنم تقریر  
نسیم رحمت یزدان قسیم جنّت و نار  
خدیبو پادشهان پادشاه عرش سریر  
دروغ باشد اگر گویمش نظیری هست  
ولیک شرک اگر گویمش که نیست نظیر  
بزرگ آینه ای هست در برابر حق  
که هر چه هست سراپا دروست عکس پذیر  
نَبْد ز لوح مشیت بزرگتر لوحی  
که نقشبند ازل صورتش کند تصویر  
دمی که رحمتش از خلق سایه بر گیرد  
هماندم از همه اشیا برون رود تأثیر

زهي بدرگه امر تو کاینات مطیع  
زهي به رُبقه (1) حکم تو ممکنات اسیر  
چه جاي قلعه خيبر که روز حمله ي تو  
بعرش زلزله افتد چو بر کشي تکبير  
توئي يدالله و آدم صنيع رحمت توست  
که کرده اي گِل اورا چهل صباح خمير  
گمانم افتد کابليس هم طمع دارد  
که عفو عام تو آخر بينخشدش تقصير  
به هيچ خصم نکردي قفا مگر آندم  
که عمروعاص قفا بر زد از ره تزوير  
برگزیده قصائد حکيم قآني، ص 69-70.

### قآني شيرازي

در تهنيت عيد غدیر و مدح و منقبت حيدر کَرار (ع)  
دوش چو شد بر سرير چرخ مدور  
ماه فلک جانشين مهر منور  
طرفه غزالم رسيد مست و غزلخوان  
بافته از عنبرش بماه دو چنبر  
تعبیه کردست گفتي از در شوخي  
ماه منور بچين مشک مدور  
عُرّه غراء او بطره ي طرار  
قرصه ي کافور بُد بطبله ي عنبر

یا نه تو گفتي ز گرد موکب دارا  
گوشه ي ابرو نمود تیغ سکندر  
تافته رویش بزیر بافته مویش  
بر صفت ذوالفقار در دل کافر  
گفت چه خُسبی ز جای خیز و پیمای  
باده ئی از رنگ و بو چو لاله ي احمر  
باده ئی ار فی المثل بسنگ بتابد  
گوئی بر جست از آن شراره ي آذر  
تا شودم باز چهره چون پَر طاووس  
از گلوي بَط بریز خون کبوتر  
گفتمش ای ترک ساده باده حرامست  
خاطر بر ترک خَمَر دار مُخَمَّر  
گفت چه رانی سخن ندانی فردا  
هر چه خطا از عطا ببخشد داور  
رقص کند از نشاط صالح و طالح  
وجه کند بر بساط مؤمن و کافر

ص: 214

خلق جهان را دو عشرتست و دو شادي

اهل زمان را دو زينتست و دو زيور

شادي عامي ز بهر حيدر (ع) كرار

عشرت خاصي ز چهر خسرو صفدر

آن شده قايم مقام ماه رسالت

اين شده نايب مناب شاه فلك فر

گفتمش آستار اين كنایت بر گير

گفتمش اسرار اين حكایت بشمر

حال مسمي بگو ز تسميه بگريز

حل معما بكن ز تعميه بگذر

گفت كه فردا مگر نه عيد غدیرست

عیدي بادش چو بوي عود معطر

در به چنين روزي از جهاز هیونان

ساخت نشستگهي رسول (ص) مطهر

گرد وي انبوه از مهاجر و انصار

فوجي چون موج بحر بيحد و بي مر

خرد وکلان، خوب و زشت، بنده و آزاد

پير و جوان، شيخ و شاب، مُنعم و مضطر

بر شد و گفتا أَلَسْتُ أُولِي مِّنْكُمْ

گفتند آري ز ما بمائي بهتر

دست علي (ع) را سپس گرفت و برافراخت

قطب هُدي را پديد شد خطِ محور

گفت که اي خلق بنگريد تنا تن

گفت که اي قوم بشنويد سراسر

هر کش مولا منم عليش مولاست

اوست پس از من بخلق سيّد و سرور

يا رب خواري ده آنکه او را دشمن

يا رب ياري کن آنکه او را ياور

حرمت اين روز را سه روز پياپي

بگذرد از جُرمِ خلقِ خالقِ اکبر

برگزیده قصائد حکيم قانِي، ص 24-26.

ص: 215

بهار شکوفا، غدیر خم

مست است از شراب توّلّا غدیر خم

تن شسته در طراوت طوبا غدیر خم

کاشانه فراز و فرود فرشته هاست

دارد شمیم گلشن طاها غدیر خم

تنها نه کعبه منزلت از بوتراب (ع) یافت

ره بُرد از او به رتبه والا غدیر خم

با آنکه در حریم حجاز است، از شرف

سوده است سر به عرش مُعلاّ غدیر خم

مُهر سکوت اگر چه به لب باشدش ولي

در سینه دارد آتش غوغا غدیر خم

چون عشق، خانه کرده به دلهاي شيعيان

خوش آرمیده گر چه به صحرا غدیر خم

رنگین گل خلافت مولا شکفته گشت

در دامن بهار شکوفا غدیر خم

در حجّة الوداع، ز اكمال دين حق

لبریز شد ز گوهر معنا غدیر خم

حُجاج کعبه را همه با امر کردگار

داد آنزمان به سینه خود جا غدیر خم

مي ريخت چون ز کاکل جبريل عطر وحي

زد غوطه در گلاب توّلا غدیر خم  
چون مصطفی (ص) خطابه مَنْ كُنْتُ مي سرود  
مي كرد ضبط با همه ي اعضا غدیر خم  
گلنغمه مفرّح اكْمَلْتُ دینكُم  
پیچید در هوای فرح زا غدیر خم  
زد تکیه بر سریر امامت، امام عشق  
شد مات در جلالت مولا غدیر خم  
از هر کرانه نغمه تبریک جان گرفت  
یک صوت و یک صدا همگي با غدیر خم  
با آنهمه شکوه و شرافت به روزگار  
مهجور مانده است دریغا غدیر خم  
با آنکه شد، ز بُغض گروهی هواپرست  
مستور پشت پرده حاشا غدیر خم  
در هر زمان رسالت سنگین خویش را  
پیغمبرانه ساخته ایفا غدیر خم  
هر سال تازه تر شود این رویداد ناب  
در ذهن سبز اهل ولا با غدیر خم

تا بر امام عصر (عج) دهد شرح ماجرا

بوده است و هست ثابت و برجا غدیر خم

«قدسی» چراغ حقّ علی (ع) را به روزگار

روشن نگه نداشته الا غدیر خم

ص: 217



از بعد من علی (ع) است، مولا و پیشوا

سطح هوا گرفت؛ کم کم غبارها

از دور می رسند؛ صدها هزارها

با سرعت تمام؛ اشتر سوارها

دلهاست در خروش؛ رفته قرارها

ای کاروان بیا؛ قدری سریعتر

منزل کنیم زود؛ جائی وسیعتر

آید «شمیم جان»؛ از سمت کاروان

بخشد بتن توان؛ حرم کند روان

برخاست از زمین؛ شد سوی آسمان

گردی سپید و صاف؛ مانند کهکشان

همران آفتاب؛ بین ماه می رسد

جان جهانیان؛ از راه می رسد

از حجة الوداع؛ فارغ نموده بال

در مغز عقل کل؛ نقشست این خیال

تا امر کردگار؛ کی یابد امثال

ابلاغ چون کند؛ فرمان ذوالجلال

رسماً نکرده است، تعیین جانشین

خواهد زمامدار، زین پس امور دین

ناگاه جبرئیل؛ کرد از سما نزول

امري اکيد داشت؛ آمد پي وصول

حق گوي؛ گو که خصم؛ از حق کند عدول

دستور فوريست؛ يا ايها الرسول

بَلِّغْ حَبِيبِنَا! مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ

وَاللَّهُ يَعِصُكَ، صَلَوَاتِهِ عَلَيْكَ

ص: 218

باري چو در غدیر؛ از حضرت جلیل

بر بهترین سلیل؛ از عترت خلیل

دستور مقتضی؛ آورد جبرئیل

اعلان وقفه داد، موقوف شد رحیل

افکنده التهاب؛ در دشت آفتاب

رفته ز جسم و جان؛ در این مصاف تاب

تا افکند طنین؛ نُطقش در آن مکان

بنهاد منبری، ز احجار بس کران

یا ز اشتران جهاز؛ چیدند آنچنان

از بهر ارتقاء؛ می ساخت نردبان

سازد رها ز جهل؛ هم پیر و هم جوان

راه و داد (1) و داد؛ بنمود بر جهان

یکتا خطابه ای؛ در نعت مرتضا (ع)

ایراد کرد و گفت؛ با منطق رسا

بر هر کسی منم، مولا و مقتدا

از بعد من علیست (ع) مولا و پیشوا

تنها نه زین مقال؛ فَرّی گرفت فرش

کرسی نطق وی؛ همپایه شد بعرش

گلوازه ی 3 ص 331-332.



خلیفه ی کامل

ای بت فرخ رخ حمیده خصایل

وی مه گردون حُسن، شمع محافل

کرد نهان رخ ز شرم نیر اعظم

دوش چو شد با مه رخ تو مقابل

دل ز جنون خواست سر ز عشق تو پیچد

زلف تو در پای او نهاده سلاسل

قند لب برده شهد شکر مصری

چشم تو بر بسته ره به جادوی بابل

کعبه ی مقصود ما تویی بنما رخ

تا برهیم ای صنم ز رنج مراحل

با دل خود کردم این خطاب که ای دل

چند کنی عمر خویش صرف به باطل

آب گذشت از سرو هنوز تو در خواب

عمر به آخر رسیده است و تو غافل

آدم از دل ندا که بی رخ جانان

جان به چه کار آید و ز عمر چه حاصل

پس به خرد گفتم ای مُفْتَحِ أَبواب

وی شده بر ما همیشه لطف تو شامل

گر نشود ناخدای لطف تو رهبر

کشتي ما کي رسد ز قعر به ساحل  
خضر رهم شو به سوي منزل جانان  
تا کُندم زنگ غم ز آينه زایل  
گفت اگر بایدت سعادت دارین  
جوي تو سَل تو بر شهنشاه عادل  
خسرو عادل عدیل ختم رسولان  
آنکه نگین داد در رکوع به سائل  
گفت به خم غدیر احمد (ص) مرسل  
هست پس از من علي (ع) خلیفه ی کامل  
یا علي (ع) ای بر نبی (ص) خلیفه و داماد  
یا علي (ع) ای در جهان فضل، تو فاضل  
وصف تو آرایش تمام دفاتر  
اسم تو سردفتر جمیع رسایل  
هم ز تو جاری است امر و نهی الهی  
هم ز تو بر پا صلاة و صوم و نوافل  
تیغ تو جوزا صفت دو تا شد از یراک  
فرق نهد در میانه ی حق و باطل

عشق تو در سر نهفته عارف و عامی

مهر تو در دل گرفته عالم و جاهل

آمده مدّاح آستان تو «گلزار»

گر چه نباشد بر آستان تو قابل

نسیم غدیر، ص 141

ص: 221

غدیره در مدح جانشین پیغمبر اکرم (ص) حضرت علی (ع)

این شنیدم در غدیر خم به فرمان خدا

بر جهاز اشتران شد پیک رحمان مصطفی (ص)

امت خود را فراهم ساخت پیرامون خویش

تا نماید جمله را با مظهر حق آشنا

پس در آن اثنا کمر بند علی (ع) را برگرفت

بر فراز آورد آن مه را به برج انما

آفتاب عالم آرا سر زد از برج رسول

تا به بخشد فیض عظمی بر تمام ماسوا

شد بچشم پیر و برنا معنی قرآن عیان

جلوه گر شد بر سر دست نبی (ص) دست خدا

بعد از آن با نام یزدان کرد آغاز سخن

غنچه آسا لب گشود از بهر مدح مرتضی (ع)

گفت خواهم اینک از ژرفای دریای وجود

بر شما سازم درخشان گوهری را بر ملا

بعد از آن فرمود احمد (ص) کای جماعت بعد من

این علی (ع) باشد شما را سوی ایزد رهنما



هر که را من رهنمایم بر صراط المستقیم

صَهر (1) من باشد علی (ع) بر او دلیل و پیشوا

با علی (ع) باشید در هر کار چون حق با علیست

وای بر آن کس که سازد جانب حق را رها

این علی (ع) باشد مرا بر حق پرستان یادگار

این علی (ع) باشد به عالم پای تا سر حق نما

این علی (ع) باشد پس از من بر شما یار و معین

این علی (ع) باشد پس از من بر شما مشکل گشا

این علی (ع) یار ضعیفان ز پا افتاده است

یک جهان لطف است و رحمت عالمی صلح و صفا

در دل شب می برد شام یتیمان را بدوش

روز روشن گر بود بر عالمی فرمانروا

از آسَف (2) بر خویش می لرزد چو می گرید یتیم

از تَعَب (3) بر خویش می پیچد چو نالد بی نوا

یا علی (ع) ای از کف راد تو عالم بهره مند

ای که نشنیده است از لعل تو گوشی حرف لا

ای ز لطف و مهربانی بی پناهان را پناه

وی ز جود و بذل و بخشش بی نوایان را نوا

ای که باشد در ضمیرت یک جهان لطف و کرم

وی که باشد در وجودت عالمی جود و سخا

ای خدا را مظهر و مصداق و مرآت جمال

وي تو حق را آيت عظيمي ز الطاف و عطا

اي كه از بهر رضاي خالق خود در نماز

خاتم انگشترى دادى ز احسان بر گدا

«ماهر» آزرده خاطر از گدايان تو است

تا نه بخشيدى مرانش از در دولت سرا

ديوان ماهر، ص 49-51.

ص: 223

---

1-181. صِهر: قرابت، خویشی، داماد.

2-182. اَسَف: اندوه سخت، بسيارى حزن.

3-183. تَعَب: رنج، سختي.

## متین اصفهانی (حسن بهنیا)

صد بهار گل

فصل بهار آمد و شد آشکار گل

افراشت خیمه در چمن و لاله زار گل

افراخت طرف باغ بهر گوشه سرو قد

افروخت چهره در چمن از هر کنار گل

آنجا چمن چمن ز جنوب و شمال سرو

اینجا دمن دمن ز یمین و یسار گل

شد آشکار آتش موسی ز طور شاخ

یا گشت جلوه گر به سر شاخسار گل

گوئی ز عکس عارض خود در میان آب

افکنده آتشی به دل جو بیار گل

تا از تطاول سپه دی بود مَصون

گرد چمن کشیده ز هر سو حصار گل

چون دامن فلک که پُر است از ستارگان

پر کرده دامن دمن و کوهسار گل

بوی بهشت می رسد از هر طرف مگر

بر مرکب نسیم سحر شد سوار گل

دلجوی و دلستان و دل آرا و دلرباست

در باغ و راغ و در چمن و لاله زار گل

زیبائی و طراوت و لطف و صفا مگر

کرده است وام از رخ آن گل‌عذار گل  
ای سرو ناز من به میان چمن در آید  
تا سر نهد بپای تو از هر کنار گل  
بگذر به باغ تا ز سر شوق گلستان  
از هر طرف بپای تو سازد نثار گل  
ای سرو قد لاله رخ من در آبه باغ  
تا سرو منفعل شود و شرمسار گل  
از رشک لاله ی رخت ای گلبن نشاط  
پیوسته همچو لاله بود داغدار گل  
من آن نیم که بی تو کنم رو به گلستان  
ای گل‌عذار بی تو نیاید به کار گل

هرگز کسی ندیده که سرو آورد ثمر  
جز سرو قامت تو که آورده بار گل  
امروز هر که بُرد به خاک آرزوی تو  
فردا بود که سر زندش از مزار گل  
بردار پرده از گل رخسار تا به باغ  
افتد ز قدر و مرتبه و اعتبار گل  
ساقی کنون که فصل بهار است و در چمن  
هر سو شکفته است چو رخسار یار گل  
در پای لاله باده ی گلگون به جام کن  
تا جلوه گر بود به سر شاخسار گل  
می ده که عید فرخ فرخنده ی غدیر  
گردید آشکار چو در لاله زار گل  
می ده که بهر تهنیت این خجسته عید  
خندان گشوده است لب از هر کنار گل  
آمد به خدمت نبی (ص) امروز جبرئیل  
خندان، شکفته، شاد چو در نوبهار گل  
بعد از درود و تهنیت از حق به مصطفی (ص)  
گفت ای به خاک مقدم تو خاکسار گل  
فرموده حق به گلشن اسلام ده صفا  
ای از دم تو روح فزا کامکار گل  
ابلاغ کن خلافت حیدر (ع) به مسلمین

برگوي و بر فشان به يمين و يسار گل  
بشنيد مصطفي (ص) و به منبر قدم نهاد  
چون بر فراز شاخ به صد اقتدار گل  
در آن مکان گرفت علي (ع) را فراز دست  
گفتي که شد عيان به سر شاخسار گل  
در دست دست دست خدا را گرفت و کرد  
در وصف او به ساحت گيتي نثار گل  
گفت اين بود خليفه ي من يادگار من  
آري چه غير گل بنهد يادگار گل  
ساقی چو وصف عيد شنيدی بگير جام  
خادم چو شرح جشن بگفتم بيار گل  
کامسال هم به تهنيت از هر طرف به ما  
آورده است روي چو پيرار و پار گل  
سر تا بپا تنش همه گردیده است گوش  
تا بشنود مديح آب هفت و چار گل  
صهر نبي (ص) علي (ع) که به امداد لطف او  
خيزد ز خاک لاله و رويد ز خار گل  
تا سر به خاک پای محبان او نهد  
روئیده لاله بي عدد و بي شمار گل  
لبخند تا زند به رخ دوستان او  
بشکفته است در چمن روزگار گل

اي باغبان گلشن هستي که مي کند  
در گلستان ز تربيت افتخار گل  
گردد اگر ز فيض تو محروم يك نفس  
در چشم خلق خوار تر آيد ز خار گل  
شاهها منم «متين» که به مدحت سروده ام  
اين چامه را که به بود از صد بهار گل  
از روي لطف بر من افسرده کن نظر  
اي از بهشت عاطفتت يادگار گل  
آنجا که مهر تست ندارد فروغ ماه  
آنجا که روي تست نيابد بکار گل

ص: 225

عُذرم بود قبول ز تکرارِ قافیه

در این چکامه ای که نمودم قطار گل

جز این مرا چه چاره که آورده اند رو

از هر طرف به من ز یمین و یسار گل

تا گیرمش به چامه ی مدحِ علی (ع) ردیف

بگرفته در میانه ام از هر کنار گل

هر نوبهار تا که زند لاله سر ز خاک

هر سال تا بیاغ بود آشکار گل

خشمش ز باغ دهر نچیند بغیر خار

یارش بچیند از چمن روزگار گل

دیوان متین، ص 449-451.

### متین اصفهانی (حسن بهنیا)

باده ز خُمخانه ی عشق

نوبهار آمد و نوگشت جهان دیگر بار

خیمه زد لاله و گل در چمن و در گلزار

سال نو آمد و شد باز جوان عالم پیر

سال نو آمد و گل چهره برافروخت چو پار

خسرو نوروز از عدل برافراشت عَلم

تا شود بهره ور از معدلتش لیل و نهار

کرد ساعات و دقائق را آن سان تعدیل

که شب و روز به یک پویه شد و یک رفتار



فرودين آمد با فرّ فریدوني خویش  
در رهش باغ دو صد خرمن گل کرد نثار  
تا به تبریک بنفشه فتد از گل ها پیش  
زودتر بر سر ره آمد و بگرفت قرار  
به مبارک باد از هر طرفي گشته بلند  
بانگ مرغان نه یکی نه ده نه صد نه هزار  
ده زبان بهر سخن گفتن سوسن بگشود  
که کند تهنیت مقدم نوروز اظهار  
سنبل و لاله و ریحان به خوش آمد گوئی  
لبِ خاموش گشوده ز یمین و ز یسار  
عَلَمِ افراشت به هر کوي و به هر برزن گل  
بار افکنده دگر باره به هر شهر و دیار  
باد نوروژی بر دشت و دمن مشک فشان  
ابر آزاری در باغ و چمن گوهر بار  
تا خس و خار بروید آن از صحن چمن  
تا فرو شوید این از رخ گلزار غبار  
بر سر سرور نو و لوله انداخت تَدْرُو  
در چمن بار دگر غلغله افکند هزار  
این یکی غلغله اش خوشتر از بربط و رود  
وان یکی و لوله اش دلکش تر از دف و تار  
هر طرف افکنده قُبْرَه و فاخته شور

قمری از یک سو و ز سوی دگر صلصل و سار

ص: 226

زاغ از باغ سوي کوه شده راه سپر  
کبک از کوه سوي دشت شده راه سپار  
کوه از لاله سراپا طبقي از شنگرف  
دشت از سبزه سراپا ورقي از زنگار  
لاله از ژاله لبالب قدحي از ياقوت  
ژاله بر چهره ي لاله چو عرق بر رخ يار  
دشت از بوي گل و لاله و ريحان گرديد  
رشگ صحراي ختا و ختن و چين و تثار  
آب در برکه از موج به تن کرده زره  
بر سر آورده هزاران سپر از برگ چنار  
شاخ گل نيزه اي اما نه که از بهر ستيز  
غنچه پيکاني اما نه براي پيکار  
تا که در زير رکاب آرد گيتي را باز  
بوي گل بر فرس باد صبا گشته سوار  
سرو در باغ به بالندگي قامت دوست  
گل به تابندگي چهره ي زيباي نگار  
لشگر دي را تاراند از طرف چمن  
سپه لاله و گل بسته صف و گشته قطار  
باغ اگر وادي ايمن نبود از چه در آن  
شاخ چون طور کند جلوه و گل همچون نار  
گل سلیمان وار آورد جهان زير ننگين

دیو دی از بیمش کرد ز گلزار فرار  
باد نوروژی گر زنده کند عظم رمیم  
از چه رو نرگس در باغ هنوز است نزار  
عجب اینجاست که با آن نفس عیسائی  
از دم باد صبا به نشده است این بیمار  
این چه بیماری کان را نکند چاره مسیح  
این چه دردی که بدان نرگس گردیده دچار  
درد او رشگ و حسد خیرگی و بی ادبی است  
زین همه درد فتاده است بدین حالت زار  
خیره چشمی که ز بی شرمی و وز گستاخی  
می کند دعوی همچشمی با نرگس یار  
لاف شهلائی از آن چشم دریده نه عجب  
بر آن نرگس مست و بر آن چشم خمار  
حال نرگس را بگذار و به پرداز به سیر  
وز پرستاری بگذر به گه گشت و گذار  
دور از چشم رقیبان به چمن رو با دوست  
باغ را باید پیراستن از هر خس و خار  
چند در خانه نشینی ز شبستان بدر آی  
به تماشا قدمی سوی گلستان بردار  
شهر را ساز رها دیده بپوش از مردم  
رو به صحرا کن از این خلق دور و رویکنار

سیر کن باغ و چمن سوی گلستان بگذر

بگشا دیده ی تحقیق درآ از پندار

گل به گل سیر چمن کن به تماشا پرداز

قطره قطره چو گهر آب شمر را بشمار

به تأمل بنگر چون نگری لاله و گل

به تفکر بگذر چون گذری در گلزار

صفحه ی باغ یکی دفتر ارژنگ بود

که به هر برگش صد رنگ هنر رفته به کار

کلك نقاش طبیعت بنگر چون داده

صفحه ی بستان را زیور از نقش و نگار

ص: 227

آفرینش را يك طرح دلاراست ربیع  
ز آفریننده يکي نقش دل انگیز بهار  
هر ورق لاله ي حمراست تو را يك دفتر  
هر خم سنبل بویاست تو را يك طومار  
چشم دل باز کن و دیده ي حق بین بگشاي  
که در این ره به مؤثر ببری پی ز آثار  
مشو از لطف خداداد بهاري غافل  
حیف باشد که نگرديم از آن برخوردار  
در بهاران به چمن بي مي و مطرب منشین  
دست تا مي دهدت جام مي از کف مگذار  
هر کجا بر پا بزم طرب و عیش و سرور  
هر که را بيني بگرفته به کف جام عقار  
خواند گل بار دگر باده کشان را به حضور  
مي گساران را ره داد به دربار چو پار  
تا بود وقت و مِيت هست بنوشان و بنوش  
فرصت از دست مده وقت غنیمت بشمار  
دم به دم جام طلب جام بده جام بگیر  
پی ز پی باده بکش باده بزن باده بیار  
(لب یار و لب جام و لب جوي و لب کشت)  
تا به لب جان نرسد دست از این چارندار  
ساقیا موسم عیش و طرب است از جا خیز

بده آن مي که برد غم ز دل و جان فکار  
روز عيش است و طرب موسم شادي و نشاط  
روز عيد است ببايد که فتد جام بکار  
روز عيدي که رسيد آيه ي اليوم اکملت  
گشت تکميل در آن دين رسول (ص) مختار  
وه چه عيدي که در آن خرم و خندان هرکس  
وه چه روزي که در آن مست شعف خرد و کبار  
عيد فرخنده ي مسعود غدیر آن عيدي  
که در آن عيد علي (ع) جاي نبي (ص) يافت قرار  
در غدیر خم امروز علي (ع) گشت ولي  
مي از اين خم زده زين خم بنما دفع خمار  
بده آن مي که روان پرورد و جان بخشد  
نه شرابي که روان سوزد و کاهد افکار  
نه مئي کان شکنند قدر و فزايد خفت  
نه شرابي که دهد خاري و کاهد مقدار  
بزن آن باده که بر مستي عشق افزايد  
نه شرابي که ز پي فتنه و شر آرد بار  
بزن آن مي که صفا بخش دل و جان گردد  
دل و جان را نکند نشاء آن تيره و تار  
بزن آن مي که شوي هر چه فزون تر زان مست  
بيشتر سازدت آگاه و فزون تر هشیار

حق گواه است که مقصود من این باده بود

گر سخن گفته ام از باده و می در اشعار

خورده ام باده ولی باده ز خم خانه ی عشق

زده ام می ولی از جام ولای ده و چار (ع)

از می مهر علی (ع) ساغر من لبریز است

شده ام مست از این باده وزین می سرشار

جز علی (ع) ساقی کوثر ز کدامین ساقی

خواهم آن می که کند دفع غم و رفع خمار

جان سپارم به که جز او که بود او جانان

بدهم دل به که جز او که بود او دلدار

ص: 228



اختيار دل و جان را به که جز او بدهم  
کیست بر ملک دل و جان به جز آن شه مختار  
که بود غیر علی (ع) عالم امکان را قطب  
گرد این نقطه ملک دور زند چون پرگار  
غیر او کیست مرا یاور در روز حساب  
بی غیر او کیست مرا یار و معین روز شمار  
روز سختی به کجا آرم رو جز در او  
که کند آسان گردید چو کارم دشوار  
که گشاید گره از کار فرو بسته ی من  
پنجه ی عقده گشایش نبود گر در کار  
غم خود را به که اظهار کنم غیر علی (ع)  
خلق را کیست جز او یار و معین روز شمار  
به جز او کار گه هستی را کیست مدیر  
به جز او عالم امکان را دست که مدار  
یا علی (ع) جز به تو امید ندارم به کسی  
توئی امید من امید من از لطف برآر  
چون کنم مدح تو ای شه که به پایان نرسد  
گر همه عمر کنم مدح تو در لیل و نهار  
عاجزم چون به مدیح تو همان به که سخن  
به دعا ختم کنم چونکه مرا هست شعار  
تا شود زنده جهان از دم باد نوروز

تا کند جلوه گل و لاله بهنگام بهار  
دوستان همه دم با طرب و عیش قرین  
دشمنانت همه دم با غم و اندوه دچار  
گرچه در چامه ی خود داده «متین» داد سخن  
اندکی گفته به مدح تو سخن از بسیار  
دیوان متین، ص 274-278.

### متین اصفهانی (حسن بهنیا)

قبله ی قدوسیان  
باز به بستان نمود گل چو منوچهر چهر  
لاله بر افروخت رخ چو آفتاب از سپهر  
شد ز گل و لاله باغ سپهری از ماه و مهر  
تطاول دی گذشت طبیعت آمد به مهر  
باغ خزان دیده را گرفت در بر بهار  
باز به طرف چمن باد بهاری وزید  
در دمن و دشت و کوه لاله و ریحان دمید  
بنفشه پیک بهار ز خاک سر بر کشید  
بنفش و سرخ و کبود زرد و سیاه و سپید  
به طرف هر گلستان بر لب هر جویبار  
از دم باد بهار وز قدم فرودین  
تازه و نوشد زمان خرم و خندان زمین

باغ پر از یاسمن چمن پر از یاسمین  
وزان نسیم از یسار دمان شمیم از یمین  
از این زمین مشگبیز از آن هوا مشگبار  
ابر بر آمد به کوه سیل سرازیر گشت  
ز دامن کوهسار ریخت به دامن دشت  
غلطان غلطان رسید پیچان پیچان گذشت  
کوه و در و دشت را سینه کشان در نوشت  
شد به سوی رود و شط نعره زنان رهسپار  
بهار گرد خزان از چمن و باغ زُفت  
لاله دمید از دمن گل به گلستان شکفت  
بلبل و گل یافتند مجال گفت و شنفت  
گاه این گفت آن شنید گه این شنید آن بگفت  
رسید هنگام وصل زمان بوس و کنار  
خزان غم گشت طی بهار عشرت رسید  
گل ز طرب گشت مست جامه ز شادی درید  
صنوبر و کاج باز سر بفلک بر کشید  
بر سر اطفال باغ سایه نشین گشت بید  
به رقص برخاست سرو دست افشان شد چنار  
مقیم کاشانه چند خیز و کن آهنگ باغ  
که زد فریدون گل تکیه بر اورنگ باغ  
شکفت از خر می چو روی گل رنگ باغ

ماني قدرت گشود دفتر ارژنگِ باغ  
چه نقش ها زد ز گل به صفحه ي لاله زار  
کنون که باد بهار وزید در بوستان  
ساحت گلزار گشت غیرتِ باغِ جنان  
گيتي چون گل شکفت تازه و نوشد جهان  
رخت ببايد کشيد ز خانه در گلستان  
در چمن و باغ و راغ بايد افکند بار  
ماه من اي چهره ات غیرت ماه تمام  
سرو من اي طره ات مشگ فشان مشگ فام  
چند نشيني خموش خيز و به مجلس خرام  
آمد عید غدیر پر کن از باده جام  
جام بده دمبدم ساغر پی پی بیار  
غدیر خم را سزد سازی جام شراب  
به که ز خم غدیر سرزند این آفتاب  
کامروز در آن مقام حضرت ختمي مآب (ص)  
به خلق ابلاغ کرد خلافت بوتراب (ع)  
خواند علي (ع) را وصي به امر پروردگار  
منبري آراستند بهر رسول (ص) آنام  
در آن مقام شریف کرد به منبر مُقام  
خطاب کرد این چنین خطیب ذوالاحتشام  
که بعد من مرتضي (ع) است بر امت من امام

به کشور دین بود او صاحب اختیار

ص: 230

گفت پس از من علي است راهبر راه دين

رئيس بر مسلمين امير بر مؤمنين

اوست خدا را ولي اوست مرا جانشين

به هر كه ياور منم علي است يار و معين

به هر كه مولا منم علي است مولا و يار

عالم غيب و شهود مظهر داور عليست (ع)

لنگر فلك وجود فاتح خيبر عليست (ع)

مظهر حي و دود صهر پيمبر عليست (ع)

كان كرم بحر جود ساقى كوثر عليست (ع)

آنكه ز جودش بود كاخ وجود استوار

عرش برين كمترين پله ي ايوان اوست

موسى عمران به طور واله و حيران اوست

عيسى گردون نشين طفل دبستان اوست

گوي وجود از شرف در خم چوگان اوست

چو دست قدرت كند از آستين آشكار

اي كه مه آسمان پرتوي از روي تست

مطاف كروبيان خاك سر كوي تست

دام دل عارفان سلسله ي موي تست

قبله ي قدوسيان طاق دو ابروي تست

چون پي طاعت كنند رو به در كردگار

تا كه بود در جهان خرّم و فيروز گل

تا چو رخ گلرخان هست دل افروز گل  
تا که بود دلپسند هر شب و هر روز گل  
تا به چمن سرزند به فصل نوروز گل  
دهر کهن تا شود نو هر سال از بهار  
یارت چون گل مدام شاد و دل افروز باد  
مسعود باد اخترش بختش فیروز باد  
هر سال بر او بهار هر روز نوروز باد  
هر روز از عمر او به ز دگر روز باد  
هر دم خندان بود چون گل در روزگار  
ای که دل از مهر تو به شادمانی است جفت  
نسیم مهرت ز دل غبار اندوه رُفت  
طبع گل آرای من چو گل به مدحت شکفت  
«متین» به مدحت بسی گوهر ناسفته سُفت  
تا کند از جان و دل به خاک راهت نثار  
دیوان متین، ص 311-313.

### متین اصفهانی (حسن بهنیا)

به عشقِ عشقِ کلِ علی (ع)  
بهار آمد و ز گل به باغ و راغ زد رقم  
شد از صفا و خرمی جهان چو گلشن ارم  
هوا به مشگ شد فرو صبا وزید دمبدم  
سرودهای دلنشین ترانه های زیر و بم





بود بلند هر زمان رسد به گوش هر قدم  
به سرو از تذروها به گلبن از هزارها  
وزید باد فرودین بود زمان زمان گل  
زمان زمان گل بود جهان همه جهان گل  
جهان همه جهان گل جهان بیکران گل  
نسیم هر طرف وزان کنار گل میان گل  
به باغ و راغ و بوستان رسید کاروان گل  
به هر چمن به هر دمن ز گل گشود بارها  
عروس گل به گلستان گشود روی دلربا  
گشود روی دلربا به عندلیب زد صلا  
به عندلیب زد صلا که ای اسیر مبتلا  
زمان هجر گشت طی که وصال شد بیا  
که وصال شد بیا بیا بیا به سوی ما  
بیا به سر رسید اگر کشیدی انتظارها  
الا که روزگاری کشیدی انتظار گل  
بیا که روزگار شد دوباره روزگار گل  
به گرد باغ و بوستان کشیده بین حصار گل  
پری زُخان ز هر طرف یمین گل یسار گل  
دوند روی سبزه ها چمنند در کنار گل  
ز جای پا به سبزه ها نهند یادگارها  
شده است آب از صفا تمام پیکر آینه

بود ز فرق تا قدم ز پای تا سر آینه  
به جوی و رود ساخته ز چهر انور آینه  
رواست طعنه گر زند بر آینه هر آینه  
ندارد امتیاز اگر ز روشنی بر آینه  
فتاده عکس روی گل چرا در آبشارها  
ستاده سروها بین کنار هم چمن چمن  
نشسته سبزه ها نگر به گرد هم دمن دمن  
ز برگهای لاله بین عقیق ها یمن یمن  
ز قطره های ژاله بین در و گهر عدن عدن  
به لاله زار مشک چین ختا ختا ختن ختن  
مگر که مشک جای گل دمد ز لاله زارها  
گذشت موسم خزان دوباره نوبهار شد  
دوباره فرودین چو پار آشکار شد  
چمن تمام دشت چین دمن همه تترار شد  
ز عطر جان فزای گل نسیم مشکبار شد  
کنون که از صفای گل چمن بهشت وار شد  
بهشت روی من بچم به طرف سبزه زارها

نظر به طرف باغ کن طراوت بهار بین  
کران گرفته تا کران چمن بهشت وار بین  
بگوش لاله در چمن ز ژاله گوشوار بین  
به جلوه سرو و کاج را کنار جویبار بین  
به دور گل ز هر طرف هزارها هزار بین  
به نغمه های زیر و بم فراز شاخسارها  
فراز شاخسارها نوای سار خوش بود  
به شاخ سرو ناله ی تذر و زار خوش بود  
ز هر حدیث در چمن حدیث یار خوش بود  
نسیم اگر ز کوی او کند گذار خوش بود  
به باغ با نگار رو که با نگار خوش بود  
گر اندکی کنند کم ز ناز خود نگارها  
بیا به باغ و بوستان نظاره کن نظام گل  
جمال گل جلال گل کمال گل مقام گل  
رکوع گل سجود گل قعود گل قیام گل  
زبان حال این بود به گوش تو پیام گل  
که تا ز ژاله در چمن لبالب است جام گل  
بگیر جام و خویش را رسان به میگسارها  
ز چشم خویش ساقیا به من شراب ناب ده  
ز جام ده ز چشم ده ز هر دو بی حساب ده  
ثواب کن به تشنه ای ز حال رفته آب ده

ز جام آفتاب گون مي چو آفتاب ده  
خمار مي كشد مرا بتا بط شراب ده  
بتا بط شراب ده علاج كن خمارها  
چنين كه مشگبو صبا به لاله زار مي رسد  
عبير بيز ميوزد عبير بار ميرسد  
ز كوي دوست آمده ز سوي يار مي رسد  
نوید عيش و خرمي ز هر كنار مي رسد  
ز شوق مي طيد دلم مگر كه يار مي رسد  
بلي بهار چون رسد بهم رسند يارها  
بهار با تو خوش بود براي من نگار من  
براي من كه همچو تو گلي است در كنار من  
بهار من توئي توئي نگار گلعداز من  
بهار من بهشت من بهشت من بهار من  
بهار بي وجود تو نميخورد به كار من  
چه لطف بي تو هر قدر كه آيد اين بهارها  
مرا ببخش ساقيا ز چشم ميگسار مي  
ز بوسه نقل كن عطا ز لعل آبدار مي  
ز مي متاب رو بزن نهان و آشكار مي  
بنوش مي ببخش مي بزير مي بيار مي

تمام سال خوش بود خصوص در بهار مي

میان سبزه زارها کنار جویبارها

بیار مي که موسم طرب ز دست مي رود

خوش آنکه مست آمد و خوش آنکه مست مي رود

که مست مي ز نيستي به سوي هست مي رود

کدام کس برون ز خود چو مي پرست مي رود

بلي به کوي حق ز خود هر آنکه رست مي رود

نه آنکه کرده سدره ضیاع ها (1) عقارها (2).

مي از خم غدیر ده به عشق مرتضي علي (ع)

بده به عشق عشق کل ولي کبريا علي (ع)

علي (ع) که در جهان اگر نبي (ص) نبود با علي

به حق حق که هم قدر نداشت جز خدا علي (ع)

علي (ع) که بود شبه ها که حق خداست يا علي

به حق اگر که خلق را نخوانده بود بارها

علي (ع) که برفراشت حق به دست او لوي دين

علي (ع) که در غدیر خم نبی خواند جانشین

علي ولي کبريا علي امير مؤمنين

علي (ع) پناه انبيا علي (ع) رسول (ص) را معين

علي (ع) که بر درش نهاد فرشته رخ ملک جبین

علي (ع) که حق به دست او سپرده اختيارها

علي (ع) که هست درگهش به خلق مأمن رجا

علي (ع) که بر درش برد مُرادمند التجا

نیافت گر مراد از او مراد خواهد از کجا

به غیر درگهش رود کدام سو کدام جا

کجا رود چو رود شود کسی ز درگه خدا

کجا روند از درش به درد و غم دچارها

ازل ز ابتدای او نشانه ای و آیتی

ابد ز انتهای او علامتی حکایتی

بدایش اگر بود خدای را بدایتی

نهایتش اگر بود خدای را نهایتی

ز جود او وجودها اشارتی کنایتی

بقای روزگار او برون ز روزگارها

علي (ع) که مهر پرتوی بود ز نور روی او

علي (ع) که آبروی دین بود ز آبروی او

علي (ع) که گلشن جنان شمیمه ای ز کوی او

علي (ع) که چشم انبیاء چو ما بود بسوی او

ص: 234

---

1-184. ضیاع: تباه شدن، تلف شدن.

2-185. عَقَار: متاع و اسباب خانه، ملک، آب و زمین زراعتی.

علي (ع) که هاي و هوي من بود زهاي و هوي او

علي (ع) که هست پنجه اش گره گشاي کارها

ز افتخار مدح او مرا چه افتخار به

ز کارها که مي کنم از اين کدام کار به

ز يارها که جسته ام از او کدام يار به

که از شهان روزگار از او به روزگار به

از او به قدر و مرتبت که پيش کردگار به

که پيش کردگار به از او ز شهر يارها

الا که قطره اي بود محيط از عطاي تو

الا که چرخ پايه اي ز کاخ اعتلاي تو

«متين» مسمطي چنين سروده در ثنائي تو

نشسته تا که بشنود ز لطف مرحباي تو

مگر نصيب او کند ز مرحمت خدای تو

شود به خاک درگهت ز خيل خاکسارها

همیشه تا که سرزند به باغ در بهار گل

همیشه تا که بشکند به طرف لاله زار گل

همیشه تا مثل بود به روي خوب يار گل

همیشه تا ز دل برد به رنگ و بوقرار گل

همیشه تا که مي برد غم از دل فکار گل

شکفته تا چو گل بود رخ اميدوارها

هر آنکه باد يار او خدای باد يار او

به روزگار دمبدم فزاید اعتبار او

چو گل به خرمی رود مدام روزگار او

زالال عشرت و طرب بود به جویبار او

بهیچ گاه عقده ای نیفتد به کار او

مباد همچو خصم او اسیر گیر و دارها

دیوان متین، ص 326-331.

ص: 235



## محدثي (جواد)

خاطره ي غدیر (شعر نو)

اینک پیامبر

در بازگشت از سفرِ خانه ی خداست

پیغمبر از رسالت خود، شاد و سربلند

مسرور از رسالتِ انجام گشته اش

دریای بیکرانه ی قلبش ز موج شوق

همواره در تلاطم و، همواره در طپش

عشقِ خدا فکنده بجانش شراره ها

یادِ خدا گرفته از او فرصت و مجال

نامِ خدای داده بگفتارِ او جلا

اعمالِ حج رسیده به پایان، ولی اُفق

چشم انتظارِ حادثه ها در غدیر خُم

بیدار مانده است ...

...

در پهنه ی غدیر

در زیرِ شعله های فروزان آفتاب

انبوه حاجیان که فزونتر ز صد هزار

در پهنه ی وسیع غدیر ایستاده اند

یک کاروان رسته ز بندِ نفاق و کین

یک کاروان خسته در اینجا ستاده است

خورشید هم شراره ی سوزان خویش را

ریزد بروی سینه ی تفتیده ی زمین

دشتی پُر از مَحَبَّت و احساس و دوستی

دشتی پُر از حرارت و ایمان

گُسترده ی غدیر

...

ص: 236

جز با صفا و مهر، جوابی نداده است  
آنجا که راهها همه سوی ستمگری است  
راهی به سوی عدل و سعادت گشوده است  
در گیر دار گرمی این مشهدِ عظیم  
در اوج این شکوه  
از سوی آفریدگارِ جهانِ آفرین (خدا)  
از آسمان بگوش محمد (ص) ندا رسید  
یا ایها الرسول ...

یا ایها الرسول ...  
اسلام را چه خوب بیان کرده ای به خلق  
اما هنوز رهبرِ ملت پس از رسول  
تعیین نگشته است

ارکانِ استوارِ رسالت تمام نیست  
زُکنِ بزرگِ مذهبِ امتِ امامت است  
...

اینک پیامبر

در بازگشت از سفرِ خانه ی خدا  
در اولین دقایقِ آن حَجَّةُ الوداع  
مأمور گشت تا برساند بگوش خلق  
والاترین عمیق ترین نکته را ز دین  
فرمان رسید، تا که به مردم نشان دهد

لا یقترین شجاعترین فردِ مسلمین

پیغمبر (ص) از جهازِ شتر منبری بساخت

در آن فضای باز

...

دستِ علی (ص) گرفت و ببالای سر رساند

ص: 237

تا هر که بود، رهبرِ آینده را شناخت  
آن رهبري که اوست مدارِ نظام دین  
آن رهبري که اوست فقط مظهرِ خدا  
آن کس که چشمه های فضیلت در او روان  
آنکس که در زمین

در دوره ي زمان

شایسته تر از او نبود مرد در جهان  
چشمانِ روزگارِ کهنسالِ چرخ پیر  
هرگز چنین نشانِ فضیلت ندیده است  
دستانِ باغبانِ طبیعت ز شاخِ علم  
هرگز گلی به جلوه ي این گل نچیده است  
دامانِ قرنهای فراوان و بی شمار  
هرگز دری به جلوه ي این در نُسفته است

...

اینک غدیر، خاطره ي این شکوه را  
اینک غدیر، یاد چنان روز نیک را  
در یادها و خاطره ها زنده می کند  
اینک غدیر، زندگی آن امام را  
مانند درسهای گرانقدر و پُر ثمر

تکرار می کند

با ما چو اوستاد

در راه و رسم شیوه ی آموزش صحیح

رفتار می کند.

در خلوت علی (ع)، ص 332-336.

ص: 238

## محفوظ اصفهاني

بزم بهشت

سقاك الله اي ساقى دل پذير

سقانى ز ميناي خم غدیر

بده جامي از آن مي روح بخش

کز آلودگي پاك سازم ضمير

به بزم بهشتم برد پاي كوب

اگر لطف ساقى شود دستگير

بده جرعه اي تا كه مستم كند

بصحراي پر وحشت دارو گير

نبى (ص) چون ادا كرد حجّ وداع

بر او وحى شد از خداي قدیر

كه بلغ رسالاتك از امر ما

تو بر خلق هستي بشير و نذير

جماعت فزونند ز يكصد هزار

بهمراه او از صغير و كبير

بخم غدیر انجمن ساختند

به امر نبى (ص) خسرو بي نظير

پا منبري از جهاز شتر

در آنجا نمودند بهر بشير

بمنبر رسول خدا پا نهاد

که بینند او را کبیر و صغیر  
پس از حمد خلاق جل علا  
بگفتا در آن اجتماع کثیر  
مرا وحی نازل شد از کردگار  
که تعیین نمایم وصی و وزیر  
منم آنکه از کفر و کین و نفاق  
رهاندم شما را چه بُرنا چه پیر  
رساندم بعزت هر آنکس که بود  
ز کفر و ضلالت ذلیل و حقیر  
کنون وقت رحلت ز دار جهان  
رسیده است بر من زحی خبیر  
علی (ع) را سپس خواند در نزد خویش  
گرفتش بیالای منبر ز زیر  
بگفتا بهر کس که مولا منم  
به او این علی (ع) هست مولا و میر  
علی ابن عم و وصی من است  
بود این علی (ع) دین حق را ظهیر



منم شهر علم و علي (ع) در مراسم

بود این علي (ع) مؤمنانرا امیر

هر آنکس کند پیروي از علي (ع)

رود در جنان وارهد از سعیر

پس آنگاه برداشت دست دعا

بدرگاه پروردگار قدیر

که یا رب هر آنکس محبّ علي (ع) است

دو عالم برو باش خود مستجیر

هر آنکس بود دشمن این علي (ع)

تو خود دشمنش باش در هر مسیر

دعای نبی (ص) چون پایان رسید

شد آن عرصه چون عرصه ی دار و گیر

نمودند بیعت همه با علي (ع)

عمر گفت بخُ لک یا امیر

توئی میر و سالار و مولای ما

پس از مصطفی تا بیوم العسیر

تورا چونکه «محفوظ» آید اجل

به مهر و تولای حیدر (ع) بمیر

دیوان محفوظ، ص 34-35.

در تهنیت غدیر و منقبت حضرت امیر مؤمنان (ع)

گرفت عهد ز اشیا دور روز رب قدیر

یکی بروز الست و یکی به روز غدیر

گرفت عهد ز ذرات بر خدایی خویش

نخست روز و دویم روز بر خلافت میر

شه سریر ولایت علیٰ عمرانی

که از فزونی نتوان فضائش تقریر

نخست روز اَلْسْتُ بِرَبِّكُمْ فرمود

بدون واسطه بی بعثت رسول و سفیر

الست اولی بالمؤمنین من انفسهم

سرود روز دوم ز امر حق رسول بشیر

بلی به روز دوم یافت دین حق تکمیل

به نص آیه ی اکمال و بینات کثیر

گشای گوش حقیقت نبوش تا بر تو

ز شرح روز دوم شمه ای کنم تقریر

بحکم نص صریح و تواتر و اجماع

ثبوت یافته در نزد عالمان خبیر

که روز ثامن عشر دوم ز ذی حجه

که از الست به عید غدیر گشته شهیر

پس از فراغت اعمال حج بازپسین

رسید خواهی لولاک چون بخم غدیر

بدند ملتزم موکب شرف زایش

ز سرفرازان جمعی کثیر و جم غفیر

به حضرت نبوی (ص) جبرئیل شد نازل

به امر بار خدا ایزد سمیع و بصیر

بخواند آیه ی یا ایها الرسول بر او

که هست امر به نصب امیر خیبر گیر

مفاد آیه که اصل غرض رسالت را

بود رساندن و تبلیغ این مهم خطیر

نکرده ای تو رسالات خویش را تبلیغ

گر این رسالت ماند بپرده ی تستیر

مدار بیم ز مردم که حفظ یزدانت

نگاه دارد از شر منکران شریر

رسول اکرم (ص) ابلاغ امر یزدان را

فرود آمد در آن مقام بی تأخیر

نمود انجمنی آنچنان که مانندش

ندیده است و نیند دگر سپهر اثیر

شمار خلق ز سبعین الف افزون بود  
سخن کنم ز کمی در گذشتم از تکثیر  
برای آنکه تمامی خلق بینندش  
که کس نگوید تبلیغ را شده تقصیر  
نمود منبری آماده از جهاز شتر  
فراز عرشه بر آمد رسول عرش سریر  
بخواند آیت تبلیغ را بصوت بلند  
پس از ستایش یزدان بی شریک و نظیر  
بلی بیاسخ گفتند اهل انجمنش  
تمام متفق القول از کبیر و صغیر  
گرفت عهد از ایشان چو بر رسالت خویش  
نمود آمدن جبرئیل را تقدیر  
گرفت دست علی را بدست و کرد بلند  
چنانکه در نظر ناظران نماند ستیر  
بگفت هر که منش مقتدا و مولایم  
علی است او را مولا علی بر اوست امیر  
چنانکه هارون از بهر موسی عمران  
علی مراست وصی و علی مراست وزیر  
نمود از پی اتمام حجّت و تبلیغ  
مر این کلام فرح بخش جانفزا تقریر  
سپس سرود که یا رب وال من والاه

ظهیر و ناصر او را ظهیر باش و نصیر  
نخست تابع او را عزیز دار مدام  
حسود و منکر او را نمای خوار و حقیر  
نزول آیه ی الیوم را پس از این امر  
بگفت از پی تکمیل امر حق تکبیر  
سه روز کرد در آنجا وقوف و از مردم  
گرفت بیعت بهر امیر خیبر گیر  
زبان به بخ بگشود بن خطاب  
برای تهنیت میر بی عدیل و نظیر  
ازین قضیه بر آشفت حرث بن نعمان  
که بد منافق و کافر دل و خبیث و شریر  
بر رسول خدا آمد و زبان بگشود  
ز روی کینه ی خصمانه بر کشید نفیر  
بخشم گفت که ما را به هر چه کردی امر  
بظاهر از تو شنیدیم چون نبود گزیر  
کنون بگوئی باشد علی پسر عم من  
امیر بر همه ی خلق از صغیر و کبیر  
خدای گفته چنین یا تو خویش می گوئی  
رسول اکرم (ص) فرمود گفته حی قدیر  
سرود حرث خدایا گر این سخن صدق است  
بمن فرست عذابی در آن مکن تأخیر

فروء آمد سئگی ز آسمان بسرش

ز خشم ایزد و شد رهسپار سوي سعیر

«محیط» را خط بطلان کشیده شد بگناه

بدست شوق چو کرد این حدیث را تحریر

دیوان محیط، ص 66-69.

ص: 242

## مداح شوشتری (میرزا عبدالرسول)

در تهنیت عید غدیر و مدح و منقبت حضرت امیر (ع)

ساقی تو شررها زن از باده مرا بر جان

برهان دگرم از این برخیز و بیار از آن

مستند از آن رندان در بز مگه کیهان

سرشار مرا خوشتر ساغر به سوی بستان

زان باده خرابم کن کاباد شود ویران

گل چهره مرا آذر بر قلب مکدر زن

یعنی که ز جا دستی برخیز و به ساغر زن

صد طعنه از آن ساغر بر لاله ی احمر زن

زین پس تو مرا پرچم بر قلّه ی خاور زن

زیرا که بود خورشیداز پرتو ما رخشان

از نکهت فروردین گلها همه خندان شد

کوه از ورق نسرین چون روضه ی رضوان شد

صحرا و چمن رنگین از نرگس و ریحان شد

چون ساق بتان سیمین هر سرو به بستان شد

گردیده به یک پای مستانه همه رقصان

اندر سر من مطرب شور دگر است امروز

کاین جام زمرد پر از لعل تر است امروز

زین خامه ی مشک افشان ریزان گهر است امروز

باران ز لبش مرجان بر خشک و تر است امروز

گویی تو جواهر بار ابريست که در نيسان

عشقي است عجب امروز کاین خامه به سر دارد

چون زخمه ي تار از شوق بر صفحه مقرر دارد

یکدم ز دولب جاري صد تنگ شکر دارد

شیرین سخني مدغم با عنبر تر دارد

عطار بگو بنده امروز در دگان

در وقت سحرگان کز مرغ سفیر آمد

بر گوش دل الهامم از حيّ قدیر آمد

کاي بنده ترا، صهبا از خمّ غدیر آمد

می نوش که بر منبر فرخنده بشیر آمد

آنکس که ز ما نازل گردیده به وي قرآن

شاهي که مهین تاجش بر فرق شد از لولا

اجلال خداوندي یکسر شد ازو پیدا

بر معني «لا» از وي گردید عیان «الّا»

محکم شده در عالم زو نکته ي استثنا



تا گشته ز حق باطل در کتم عدم پنهان  
نازل ز خدا جبریل امروز به احمد شد  
خندان چو گل سوری بر چهر محمد (ص) شد  
گفت ایکه فراز عرش بر کاخ تو مسند شد  
امری به شما فوری از قادر سرمد شد  
کاری به ظهور ایندم اوصاف شه مردان  
آندم به غدیر خم با شوکت و جاه و فر  
بر پای نمود آن شه در لحظه یکی منبر  
از ماه رخس اصحاب چون خیل نجوم از هر  
بالا شد و بر دستش بازوی شه صفدر  
بر خلق بیان فرمود از جانب حق فرمان  
کای خلق نظر دارید این لحظه سوی بالا  
بینید مرا بر دست بازوی شه والا  
بر هر که منم مولا او راست علی مولا  
چون من بودش پیدا افسر به سر لولا  
مولای پس از احمد باشد علی عمران  
از مشرق طبعم زد خوش مطلعی از نوسر  
چون خور که به صد حشمت طالع شود از خاور  
یا آنکه شد از ظلمت ظاهر مگر اسکندر  
کز افسر دارایی بگرفت همه زیور  
تا آنکه نثار آرد اندر قدم سلطان

شاهي که به صولت شد نامش اسدِ رحمان

بر قبضه ي شمشيرش قهر مَلِكِ مَتَان

آن حیدر خیر گیر آن صفدرِ هر میدان

در معرکه ي عدوان تیغ غضب یزدان

خونها شدش از صمصام جاري ز لب شریان

آنکس که ز جنّ و انس خوانند ورا، کَرّار

از پرتو شمشيرش يك شعله جحيم و نار

بر قلب عدو تيرش چون برق که بر کهسار

از دست خداوندي کوهست بسي قَهّار

دشمن نبرد در رزم جز جان به سوي نیران

زان باده ي صهبايي چون لعل لب دلبر

از همت او سرشار امروز مرا ساغر

ليکن چکنم شعرم در منقبت حیدر

چون زیره که در کرمان یا دیبه که در شوشتر

آورده و یا «مدّاح» گوهر به سوي عمّان

با این همه ي شوکت اي وارث پیغمبر

در کرب و بلا بنگر زینب شده بي یاور

بیمار تو در زنجیر با حال دل مضطر

زنها به بیابانها شد خیمه پر از لشگر

اصحاب تو اندر خون اطفال تو سرگردان

از خاك نجف شاها يك لحظه سفر بنما

اي دست خدا دستي بر تيغ دو سر بنما

ص: 244

از خونِ گلوِيِ خصمِ عالم همه تر بنما  
بر نعلش عزیز خویش از مهر نظر بنما  
بین یوسف از گرگان گردیده به خون غلطان  
ای شیر خدا زین غم زینب شده خونین دل  
چون شبل تو کرد آخر در کرب و بلا منزل  
اکبر به زمین بی سر لایلا به سوی محمل  
گفتا که امید من از وصل تو شد مشکل  
جز آنکه شوم تا شام بر صبح زُخت گریان  
دیوان وفائی شوشتری، (1) ص 198-200.

ص: 245

---

1-186. اشعار میرزا عبدالرسول مدّاح شوشتری در دیوان وفائی شوشتری به اهتمام آقای مهدی آصفی به چاپ رسیده است.

## مشفق کاشاني (عباس کي منش)

کوکبه ي حيدري

ديده فرو بند از اين خاکدان

توسنِ اندیشه بر افلاک ران

گر پر پرواز دهی آه را

مهر شوي بز مگه ماه را

کم نه اي از ذره، چو خورشيد باش

مشترى خلوت ناهيد باش

با سفرى پيك سحر همركاب

تا حرم پردگي آفتاب

بگذر و بگذار به خود فرسيان

اي دل تو هممنفس عرشيان

خانه پرداز و ره اوج گير

دل همه دريا کن و در موج گير

ريز به پيمانه ي آزادگي

باده ز ميخانه ي دلدادگي

سرخوش از اين باده، به مستي گراي

نيست شو و باز به هستي گراي

اي همه دل، جان شو و آزاد شو

تن به خراب افکن و آباد شو

زمزمه پرداز به باغ فلک

نغمه سرايي به سراي ملك  
از زبر چرخ برين، خاك را  
خاك نه، آيينه ي افلاك را  
مظهر اسرار الهي نگر  
آنچه دلت خواست كماهي نگر  
موج فشان بر زبر آبگير  
رحمت حق خيمه زده در غدیر  
تافته از دوش نبي آفتاب  
خيره در او چشم دل شيخ و شاب  
از لب احمد پي اكمال دين  
ها، بشنو زمزمه ي راستين!  
اينكه مرا زينت دوش آمده ست  
جان ز ولايش به خروش آمده ست  
بعد من، او راهبر و رهنماست  
سرور مردان خدا، مرتضي است  
صف شكن پهنه ي ميدان، علي (ع)  
نور هدي، مظهر يزدان، علي

گوي فلک در خم چوگان او

جان جهان در گرو جان او

حافظ آيين محمّد بود

جلوه اي از پرتو سرمد بود

تا پي توحيد، علم برگرفت

شير خدا راه ستمگر گرفت

تيغ دو سر يافت به نام آوري

تافت از او کوبه ي حيدري

کفر به نيرنگ چو دفتر گشود

بر شد و بر هم زد و خبير گشود

ياور من، بنده ي خاص خداست

معرفت آموز دل اولياست

پرتو تابان حرم کبريا

سرزده از کنگره ي «هَلْ آتي»

تابش خورشيد ز بام علي است

سکه ي توحيد، به نام علي است (1).

ص: 247

## موسوي گرمارودي (سيد مصطفي)

گل همیشه بهارم

گل همیشه بهارم، بين خزان باقي است

خراش صاعقه بر چهر آسمان باقي است

حديث سيلبي توفان به چهره ي گل سرخ

هنوز بر دهن ياس و ارغوان باقي است

ز ابر فتنه تگرگي که ريخت بر سر ما

هزار غنچه ي پرپر به بوستان باقي است

نشان مرگ و بلا بود در کویر سکوت

غريورعد که در گوش هر کران باقي است

شکست کشتي امن از شقاوت توفان

به روي آب فقط دست بادبان باقي است

هزار سال گذشت و ز تازيانه ي برق

شيار زخم بر اندام ناروان باقي است

پرندگان بهاري ز باغ کوچيدند

به روي شاخه نشاني ز آشيان باقي است

اميد رویش گل را خزان ربود ز باغ

اميد رجعت سرسبز باغبان باقي است

گل همیشه بهارم غدیر آمده است

شراب کهنه ي ما در خم جهان باقي است

خدای گفت که «اکملتُ دينکم» آنک



نواي گرم نبي در رگ زمان باقي است  
قسم به خون گل سرخ در بهار و خزان  
ولایت علي و آل، جاودان باقي است  
گل همیشه بهارم بيا که آيه ي عشق  
به نام پاک تو در ذهن مردمان باقي است  
نسیم غدیر، ص 179-180.

ص: 248

## مفتقر اصفهاني (آية الله العظمي آقاي شيخ محمد حسين غروي اصفهاني)

باده بده ساقيا

باده بده ساقيا، ولي ز خم غدیر

چنگ بزن مطربا، ولي بیاد امیر

تونیز ای چرخ پیر، بیا ز بالا به زیر

داد مسرت بده، ساغر عشرت بگیر

بلبل نطقم چنان، قافیه پرداز شد

که زهره در آسمان، بنغمه دمساز شد

محیط کون و مکان، دایره ی ساز شد

سرو ر روحانیان، هو العلیّ الکبیر

نسیم رحمت وزید، دهر کهن شد جوان

نهال حکمت دمید، پر ز گل ارغوان

مسند حشمت رسید، به خسرو خسروان

حجاب ظلمت درید، ز آفتاب منیر

وادی خم غدیر، منطقه ی نور شد

یا ز کف عقل پیر، تجلی طور شد

یا که بیانی خطیر، ز سر مستور شد

یا شده در یک سریر، قران شاه و وزیر

شاهد بزم ازل، شمع دل جمع شد

تا افق لم یزل روشن از آن شمع شد

ظلمت دیو و دغل، ز پرتوش قمع شد

چه شاه کیوان محلّ، شد به فراز سریر  
چو بر سر دست شاه، شیر خدا شد بلند  
بتارک مهر و ماه، ظلّ عنایت فکند  
بشوکت فرّ و جاه، بطالعی ارجمند  
شاه ولایت پناه، به امر حق شد امیر  
مژده که شد میر عشق، وزیر عقل نخست  
بهمت پیر عشق، اساس وحدت درست  
به آب شمشیر عشق، نقش دوئیّت بشت  
بزیر زنجیر عشق، شیر فلک شد اسیر  
فاتح اقلیم جود، بجای خاتم نشست  
یا به سپهر وجود، تیر اعظم نشست  
یا به محیط شهود، مرکز عالم نشست  
روی حسود عنود، سیاه شد همچو قیر  
صاحب دیوان عشق، عرش خلافت گرفت  
مسند ایوان عشق، زیب و شرافت گرفت  
گلشن خندان عشق، حسن و لطافت گرفت  
نغمه ی دستان عشق، رفت به اوج اثیر

جلوه به صد ناز کرد، لیلی حُسنِ قدم  
پرده زرخ باز کرد، بدر مُنیرِ ظُلم  
نغمه گری ساز کرد، معدن کلِّ حکم  
یا سخن آغاز کرد، عن اللطیف الخبیر  
به هر که مولا منم، علی است مولای او  
نسخه ی اسماء منم، علی است طغرای او  
سرّ معماً منم، علی است مجلای او  
محیط انشاء منم، علی مدار و مدیر  
طور تجلّی منم، سینه ی سینا علی است  
سرّ اناالله منم، آیت کبری علی است  
دُرّه ی بیضا منم، لؤلؤ لا لا علی است  
شافع عقبی، منم، علی مُشار و مشیر  
حلقه ی افلاک را، سلسله جنبان علی است  
قاعده ی خاک را، اساس و بنیان علی است  
دفتر ادراک را، طراز و عنوان علی است  
سیّد لولاک را، علی وزیر و ظهیر  
دائره ی کُنْ فکان، مرکز عزم علی است  
عرصه ی کون و مکان، خِطّه ی رزم علی است  
در حرم لا مکان، خلوت بزم علی است  
روی زمین و زمان، به نور او مستتیر  
قبله ی اهل قبول، غُرّه ی نیکوی اوست

كعبه ي اهل وصول، خاك سر كوي اوست

قوس صعود و نزول، حلقه ي ابروي اوست

نقد نفوس و عقول، بيارگاهش حقير

طلعت زيباي او، ظهور غيب مصون

لعل گهر زاي او، مصدر كاف است و نون

سر سويداي او، منزّه از چند و چون

صورت و معنای او، ننگجد اندر ضمير

يوسف کنعان عشق، بنده ي رخسار اوست

خضر بيابان عشق تشنه ي گفتار اوست

موسي عمران عشق، طالب ديدار اوست

کيست سليمان عشق، بر در او؟ يك فقير

اي به فروغ جمال، آينه ي ذوالجلال

«مفتقر» خوش مقال، مانده به وصف توالال

گرچه براق خيال، در تو ندارد مجال

ولي ز آب زلال، تشنه بود ناگزير (1).

ص: 250

---

1-188. ديوان مفتقر، ص 26.

## منشي کاشاني (حسينعلي)

فرخ و فرخنده باد ...

فرخ و فرخنده باد، عيد سعيد غدیر

که باشد از حدّ فزون، مبارك و دلپذیر

به امر یزدان پاك، به حکم حيّ قدیر

نبي به روزي چنین، ساخت علي را امیر

به جمله ي مؤمنين، به زمره ي مؤمنات

چونکه به خمّ غدیر، کرد پيمبر نزول

گرد قدمش کشید، فلک به چشم قبول

از احد لَمْ يَزَلْ، وز صَمَد لا يَزُول

حضرت جبریل شد، رسول، نزد رسول

نخست از حق رساند بدو سلام و صلوات

پس از سلام و صلوات، باز رساند این پیام

که اي امام امم، که اي رسول انام

«بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» بر خاص و عام

و گرنه بنموده اي رسالتي ناتمام

که حق نگهدار توست از همه ي حادثات

اي شه عالي نسب، وي مه والا جناب

ز ایزد آورده ام، چنین به سویت خطاب

که در برِ مرد و زن، به محضر شيخ و شاب

خیز و علي را نمای، ز خویش نایب مناب

که بسته بر دست اوست گشایش مشکلات

علی بود آنکه هست دین خدا را نصیر

علی بود آنکه هست بهر تو یار و ظهیر

ندارد از ممکنات هیچ شبیه و نظیر

نیست به احکام دین پس از تو چون او خبیر

از همه داناتر است بر سُنن و واجبات

علی است کز بعد تو اشرف و اولاستی

بر همه ی کائنات ولیّ والاستی

آنکه به توحید و شرک فزودی و کاستی

کین وی و مهر او در همه اشیاستی

هذا مَلْحُ أُجَاجٍ، هذا عَدْبُ فُرَاتٍ

ص: 251

همین علی بود و بس که مر ترا یار بود

به روز رزم و نبرد یار و مددکار بود

به کار دینش مدام کوشش بسیار بود

قاتل کفار گشت قانع فجار بود

به خاکِ خواری فکند تن از طُغات و عُصات

گرفت ختم رسل دست علی را به دست

چنانکه مشهور شد بر همه بالا و پست

گفت به صوت جلی آن شه یزدان پرست

علی است از بعد من امیر بر هر که هست

علی است نِعَمَ الأَمیرِ علی است خیرُ الوُلات

محبّ او را حبیب داور و دادار باد

عدوی او را عدو ایزد قهار باد

یاور او را خدای، یار و مددکار باد

خاذل او نزد حق در دو جهان خار باد

هست گر از مسلمین یا بود از مسلمات

رسول اکرم چو کرد مثال حق امثال

خطاب عزّت رسید از سُبُحات جلال

که دین اسلام یافت اینک حدّ کمال

نعمت من شد تمام به مسلمین بالمآل

از این عمل راضی است ذات جمیل الصّفات

ای مَلِکْ مُلْکْ دینِ علیِّ عالی مقام



که حق ترا ساخته وصی خیر الأنام

منطق «منشی» گُند، مدح تو هر صبح و شام

به چشم لطف و کرم بر او نظر کن مُدام

که هست باری گران او را از سیئات

جهان بود تا به جایی، باد بجا نام تو

توسن ایام باد، تا به ابد رام تو

کوس ولایت زنند، بر زبَر بام تو

باد به دلخواه تو، صبح تو و شام تو

این یک خیرُ المساء و ان یک نِعَمَ الغدات (1).

ص: 252

---

1-189. غدیر در شعر فارسی، ص 113-115.

## مؤید خراسانی (سید رضا)

مرد کعبه و غدیر

مَنْتَ خدای را که بشکرانه غدیر

گشتم دویاره مست ز پیمانہ غدیر

وقتی گشوده شد در میخانه غدیر

مستان زدند باده مستانه غدیر

روز غدیر راز خدای قدیر ماست

اسلام سربلند ز روز غدیر ماست

عید غدیر روز بیان حقایق است

روز طلوع فجر یقین صبح صادق است

این عید اهل دین و عزای منافق است

روز سُروَر و شادی مخلوق و خالق است

روز سخن ز رهبر معصوم گفتن است

نفرین به ظلم کرده ز مظلوم گفتن است

روز غدیر عید بزرگ امامت است

عید غدیر اعظم اعیاد امت است

عید بزرگ شیعه و عید کرامت است

گفتم ز شیعه شیعه او را علامت است

احوال شیعه از سخنی زیر و رو شود

از غربت علی (ع) چو بر او گفتگو شود

شیعه اسیر رنگ و رخ و آب و تاب نیست

دارد صفای باطن و صوفی مآب نیست

می ترسد از حساب و دمی بی حساب نیست

جز در مسیر جاذبه آفتاب نیست

ما را صداقتی که بود خاص شیعه نیست

در کسب و کار ما اثری زان ودیعه نیست

ص: 253

هان اي خطيب عشق ز اسرار کُن بگو

در گوش اهل راز ز علم لَدُن بگو

با ما ز آيه سَنَل سائلُ بگو

از آن شتر سوار مُعذَّب سخن بگو

بر او شرار بغض امام هُدا چه کرد

با منکر ولايت مولا (ع) خدا چه کرد

در حِجَّة الوداع خداوند لا ينام

با وحي آخرين به نبي (ص) سيدالانام

حُجَّت تمام کرد که حِجَّت کند تمام

در امر انتصاب علي (ع) اولين امام

کز هيچ کس مترس و درين ره قيام کن

فرمان ما بخوان و علي (ع) را امام کن

آن سيّد حجاز نَعَم گفته و بلي

بر منبر جهاز برآمد به خوشدلي

برخاست آن نبي (ص) به شناساندن ولي

دست علي (ع) گرفته و فرمود اين علي (ع)

مولاي هر کسي است که مولاي او منم

وز اين عمل رضايت خدای مُهَيِّمَنم

برخاست مرتضي که ز حق ياوري کند

در گير و دار باطل و حق داوري کند

برخاست تا که جامعه را رهبري کند

تکمیل کارنامه پیغمبری کند

بسپرد آن ودیعه رسول (ص) خدا به او

باری گرانتر از همه انبیا به او

برخاست تا که نعمت حق را کند تمام

سازد براه عدل بنوعی دگر قیام

این امر خاص تا نقتد در کف عوام

باید که جانشین پیمبر (ص) بود امام

راه علی (ع) طریق هزاران پیمبر است

بار امامت از همه باری گرانتر است

برخاست تا که راز خدا جلوه گر شود

رازی که باز کرده نبی (ص) بازتر شود

ص: 254

نگذارد آنکه خون شهیدان هدر شود  
و آن نخل نورسیده دین بی ثمر شود  
برخاست تا که فتنه در امت نیوفتد  
دیگر کسی به فکر خلافت نیوفتد  
برخاست تا که دین خدا را ادا کند  
دین را ز چنگ مردم دنیا رها کند  
برخاست تا که باطل و حق را جدا کند  
درهای دیگری بروی خلق وا کند  
اما دریغ آنکه به بن بست ماند او  
در کنج خانه دست روی دست ماند او  
بنشست آنکه تا نشود فتنه ها بلند  
لب بست و داشت باز دو دست دعا بلند  
می دید اگر شود به خلافت ز جا بلند  
از هر سری شود به خلافتش صدا بلند  
زان رو نشست و خون جگر خورد و دم نزد  
آن جمع نورسیده بهم را بهم نزد  
امت ره نفاق سپردند ای دریغ  
دست منافقان بفشردند ای دریغ  
گول جهان عاریه خوردند ای دریغ  
فرمان ز مرد کعبه بُردند ای دریغ  
کردند آنچه دین خدا پایمال شد

ظلمی گران به حیدر (ع) و زهرا (ع) و آل شد

دردا چه زود آنهمه رحمت بباد رفت

قرآن بکار آمد و عترت زیاد رفت

بس فتنه ها که بر سر اهل و داد رفت

بیدادها به سلسله عدل و داد رفت

عهد رسول (ص) و دست بتول و دل علی (ع)

بشکسته شد ز بیعت طاغوت اولی

از مسلمین دورنگی و دعوی دین چرا

این فتنه ها بجامعه مسلمین چرا

بدگویی از امام همه ی مؤمنین چرا

در حق شیعه تهمت خان الامین چرا

ص: 255

مؤمن به جبرئیل اهانت نمی کند

هرگز امین و حی خیانت نمی کند

فُلك نجات و حبل الهی ولایت است

مدح علی (ع) شنیدن و گفتن عبادت است

بغض علی و حبّ علی (ع) هر دو آیت است

آن مایه شقاوت و این یک سعادت است

فرمود مصطفی (ص) که علی (ع) جاودانه است

بین خدا و خَلق علی (ع) یک نشانه است

دیدم روایتی که سراسر بشارت است

راوی ابوذر است که روح صداقت است

و آن گفته از بیان مقام رسالت است

گفتا نظر به چهره مولا عبادت است

یا رب به موی او برخ او به بوی او

بر ما بده سعادت دیدار روی او

من ذره ام نشسته به دامن آفتاب

گردم که می روم ز بیابان آفتاب

روشن کننده رخ تابان آفتاب

بر گردنم گذاشته پیمان آفتاب

یا رب مباد ترك دل ما کند علی (ع)

این رشته راز گردن دل و اکند علی (ع)

ای بهترین خلق پس از مصطفی (ص) علی (ع)



مهر تو واجب است چو مهر خدا علي (ع)

دستم بگير تا نفتادم ز پا علي (ع)

چشم من است و لطف تو يا مرتضي علي (ع)

در سينه تو علم خدا موج مي زند

در نام اقدس تو شفا موج مي زند

چشم تو آبخار عنايت بود علي (ع)

هر يك نگاه تو در رحمت بود علي (ع)

دستت كليد خانه ي حكمت بود علي (ع)

روز تو روزگار قيامت بود علي (ع)

بر لوح قلب شيعه نوشته علي علي (ع)

خواند بهر صباح فرشته علي علي (ع)

ص: 256

آن شیعه ای که در همه جا رو بسوی تست  
در بزم و رزم ذکر لبش گفتگویی تست  
عطری به جان او ز گل خُلق و خوی تست  
هم عزّت پیمبر (ص) و هم آبروی تست  
از ناس روی بر مَلک الناس می کند  
دردی که می رسد بتو احساس می کند  
ای پیرو علی (ع) و ائیم (1) از سیه دلی  
بشنیدی ار خدای تو بر شیعه علی (ع)  
کرده حرام آتش سوزنده را بلی  
دستت رسد بدامن مولا علی (ع)، ولی  
هیئات تا که دست به دامان او رسد  
وقتی رسد که جان همه بر گلو رسد  
مولا که در برش عظمت برده سر فرود  
بر جلوه های عصمت و ایثار او درود  
چیزی بتر (2) به نزد علی (ع) از گنه نبود  
کاندر جواب «عُرفی» شاعر چنین سرود  
شرم از رخ علی (ع) کن و کمتر گناه کن  
اینک بکار خویش «مؤید» نگاه کن  
سفینه های نور، ص 375-378.

**موید خراسانی (سید رضا)**

روز غدیر و روز امامت

باز تابید از افق روز درخشان غدیر  
شد فضا سرشار عطر گل ز بُستان غدیر  
موج زد دریای رحمت در بیابان غدیر  
چشمه های نور جاری شد ز دامن غدیر  
شد غدیر خم تجلیگاه انوار خدا  
تا در آنجا جلوه گر شد نور مِصْبَاحِ الْهُدَى

ص: 257

---

1-190. اَئِیم: گناهکار.

2-191. بَتَّر: مخفف بدتر.

کاروان از مکه برگشته است در آن سرزمین

در پناه آفتاب حُسن ختم المرسلین

سینه ها تقطیده، تنها خسته، دلها آتشین

آب و آبادی نباشد در یسار و در یمین

در چنین مَقطع که یکدم کس نمی گیرد قرار

می دهد فرمان رسول الله که بگشائید بار

آفرینش را بُود بر سویی آن سامان نگاه

ماسوالله مُنتظر تا چیست؟ فرمان اله

ناگهان ختم رسل (ص) آن آفتاب دین پناه

بر فراز دست می گیرد علی (ع) را همچو ماه

تا شناساند به مردم آن ولی الله را

وال من والاه خواند عاد من عاداه را

اینکه روشن بر شما آزادی و تقوای اوست

اینکه دین حق بپا از همّت والای اوست

اینکه با من در کنار حوض کوثر جای اوست

هر که من مولای اویم این علی (ع) مولای اوست

دوستی با او همانا دوستی با من بود

دوستی با من ولای قادر ذوالمن بود

مصطفی (ص) چون آشکارا این حقیقت می کند

زین عمل امروز تکمیل رسالت می کند

أُمّش را رهنمایی بر امامت می کند

وز براي اوز مردم أَخَذِ بِيَعْتِ مِي كَند

گرچه آن نامرد مردم قدر او شناختند

بعد پیغمبر (ص) علي (ع) را از نظر انداختند

اي غدیر خم که هستي روز بیعت با امام

بر تو اي روز امامت از همه امت سلام

از تو مُحکَم شد شریعت وز تو نعمت شد تمام

ما بیاد آن مبارك روز و آن زیبا پیام

از ولای مرتضی (ع) دل را چراغان می کنیم

با علي (ع) بار دگر تجدید پیمان می کنیم

ص: 258

پيك يزدان انس و جان را مژده آرد بيشتر

ذات حق بر مؤمنين منت گذارد بيشتر

ابر رحمت بر سر عالم ببارد بيشتر

چارده قرن امامت جلوه دارد بيشتر

چارده قرن امامت بر بشر فرخنده باد

دولت آل محمّد(ص) تا قيامت زنده باد

چارده قرن امامت كز غدیر آغاز شد

صفحه ي هر روز آن منشور صدها راز شد

يعني از هر باب آن صد باب ديگر باز شد

برق دشمن سوز گشت و نور انسان ساز شد

تا باين دوران كه دوران امامت عهدي است

اين خدائي پرچم عصمت بدست مهدي (عج) است

خط سرخي كز غدیر خم پيمبر (ص) باز كرد

باب خويها ز اول تا به آخر باز كرد

بر جهان ما سوي حق راه ديگر باز كرد

از بهشت آرزوها بر بشر در باز كرد

از غدیر خم كمال شرع پيغمبر (ص) شده است

مُهر اين فرمان بخون مُحسن و اصغر (ع) شده است

چارده قرن امامت را كه بر دنيا گذشت

منطق تاريخ مي گوید چها بر ما گذشت

با شهامت ها، شهادتها، اسارتها گذشت

بر بني مروان گذشت و بر بني الزهرا (س) گذشت

با تمام مشکلات از بعد اعصار و قرون

شیعه در هر امتحانی سرفراز آمد برون

شیعه کز دست مغول ظلم فراوان دیده است

شهر نیشابور را با خاک یکسان دیده است

فتنه تُرکان و غارت‌های افغان دیده است

باز هم طوفنده چون دریای طوفان دیده است

هیچ پروایش ز وهابیت مُردور نیست

کید اینان کمتر از حجاج و از منصور نیست

دست صهیون پنجه خونی وهابیت است

بدتر از گبر و یهود آئین وهابیت است

ص: 259

غرقه ي خون دامن رنگين وهاييت است  
نخل دين را قطع كردن دين وهاييت است  
ز آنچه زينان بر سر اسلام آمد، اي دريغ  
تا چه دید از اين خسان آئين احمد (ص)، اي دريغ  
اين خدائي روز بر شير خدا تبريك باد  
بر تمام انبيا و اوليا تبريك باد  
يا امام العصر (عج) اين شادي ترا تبريك باد  
چهارده قرن امامت بر شما تبريك باد  
سینه ها از داغ هجران داغدارت تا به کي  
چون (مؤيد) شيعيان در انتظارت تا به کي  
نغمه هاي ولايت، ص 294-296.

### مؤيد خراساني (سید رضا)

رهبر شيخ و شاب  
باده امروز ناب مي گردد  
هر که نوشد خراب مي گردد  
باز هم از شراب خم غدیر  
جام ما پر شراب مي گردد  
مژده گويم به دوستان  
کز غم دل دشمن کباب مي گردد  
روز عيد است و در دعا مي کوش  
که دعا مستجاب مي گردد



وه چه عیدي که شامل احباب

نعمت بي حساب مي گردد

وه چه عیدي که رهبر مردم

حضرت بوتراب (ع) مي گردد

وارد اندر غدیر با حُجَّاج

چون نبی (ص) در آیاب مي گردد

نازل از عرش جبرئیل امین

نزد ختمی مآب (ص) مي گردد

آورد حُکم انتصاب علی (ع)

کز خدا انتصاب مي گردد

تا رساند پیام حق بر خلق

مصطفی (ص) در شتاب مي گردد

مرتضی (ع) روی دست مي گیرد

واصفِ آنجناب مي گردد

سرّ مستور بر همه یکسر

فاش چون آفتاب مي گردد

به ولیعهدی رسول الله (ص)

مرتضی (ع) انتخاب مي گردد

سَرور عادل و شجاع و کریم

رهبر شیخ و شاب می گردد

آفتاب امامت و عصمت

جلوه گر بی حجاب می گردد

هر که مهر علی (ع) و آل گزید

بخدا کامیاب می گردد

وآنکه بغض علی (ع) و آل گرفت

مُستحق عذاب می گردد

عذر خواه (مؤید) است علی (ع)

چون که روز حساب می گردد

نغمه های ولایت، ص 297.

### **مؤید خراسانی (سید رضا)**

سلام بر امیر در روز عید غدیر

صبح عید است و همان به که سلام تو کنیم

مَطْلَعُ الْفَجْرِ دَلِ خَوْشِ بِه نام تو کنیم

ای جمال ملکوتی بجمالت صلوات

هدیه ما صلوات است و سلام تو کنیم

یا علی (ع) عید غدیر است که با خَیْلِ مَلْکِ

عرض تبریک ز ترفیع مقام تو کنیم

جانشینی محمد (ص) به تو فرخنده بود

عهد تجدید در این بیعت عام تو کنیم

اي لبت كوثر و خود ساقی كوثر كرمي  
تا كه تجديد حیات از مي جام تو كنيم  
ز قيام تو قيامت بتماشا خيزد  
سجده آريم و تماشاي قيام تو كنيم  
استماع سُخنت لَذت قرآن دارد  
وحي را زَمَرَمه با فيضِ كلام تو كنيم  
اي غلامت همه ايمان و ارادت ايكاش  
چون (مؤيد)، نَفْسِي درك غلام تو كنيم  
نغمه هاي ولايت ص 296.

### موييد خراساني (سيد رضا)

روز غدیر

حق به مركز نشست روز غدیر

پشت باطل شكست روز غدیر

وادي جُحفه از گل ايمان

حجله در حجله بست روز غدیر

تازه شد باز در دل اشياء

ياد روز الست روز غدیر

چونكه دست خدای را احمد (ص)

بُرد بر روي دست روز غدیر

ص: 261

بانگ تبریک جُحفه را پر کرد

چه بلند و چه پست روز غدیر

از شراب ولایت علوی

شیعه شد مستِ مستِ روز غدیر

باید این روز را گرامی داشت

هر که هر جا که هست روز غدیر

غیر ذکر علی (ع) نمی گویند

مردم حق پرست روز غدیر

وای بر آنکه عهد مولا را

خود نبسته، گُسست روز غدیر

خیز و، با ذکر یا علی (ع) آریم

دامنش را به دست روز غدیر

ای (مؤید) به مدح آل علی (ع)

هر چه گوئی کم است روز غدیر (1).

ص: 262

## موزون اصفهاني

در تهنيت عيد سعيد غدیر حضرت علي (ع)

عيد غدیر است و بُود هنگام شادي و طرب

بي باده ي عشرت فزا، روزي چنين باشد عجب

اي ساقی از راه کم، مي ده به مستان دمبدم

از خُم صهبایي قَدَم نِي از خم ماء العَنَبُ

ز آن مي که باشد بي بدل، آسيب سوز و بي خلل

داروي هر درد و علل دافع به هر رنج و تَعَبُ

زان مي که ذرات جهان، مَسْتند همچون اختران

از مهر و مه تا کهکشان هم فرقدان هم دُو ذَنَبُ

از شادي روزي چنين کز امر ربّ العالمين

شد مصطفي (ص) را جانشين، فخر عجم مير عرب

فرخنده روزي اينچنين، آورد حبريل امين

پيغام ربّ العالمين بر احمد (ص) اُمِّي لَقَبُ

کامروز بر اکمال دين، بنما علي (ع) را جانشين

مفتوح کن باب يقين بر رهروان حق طلب

آندم رسول نيك خو بنمود بر اصحاب رو

تا بهر آن امر نكو سازند منبر از قَطَبُ

پس شد به منبر مصطفي، بگرفت دست مرتضي

از بعد حمد کبريا، دُر سُفت از ياقوت لب

فرمود اي اهل جهان، از مرد وزن پير و جوان

گویم شما را هر بیان، امریست از فرمان رب

این ابن عم من علی، باشد ز فَرّ کاملی

بر من وصی، بر حق ولی، داده خدایش این نَصَب

حق این سراج افروخته، روشن دلی آموخته

از دست صنّعتش دوخته بر قدش این زیبا سَلَب

بر مسند شرع مبین، از بعد من باشد مکین

بهر نگهداری دین، حق کرده او را مُنْتَحَب

او آن من، من آن او، پیمان من پیمان او

سریچی از فرمان او آرد خدا را در غَضَب

هم این علی (ع) اعلاستی، هم سید و مولاستی

از هر کسی اولاستی، هم از نَسَب هم از حَسَب

باشد علی سر تا پیا مرآت وجه کبریا

منشی دیوان قضا دیباچه ی علم و ادب

من شهر علم و اوست در من بحر حکمت او گهر

من ابر رحمت او مطر تا بر دمد از خاك حب

او آگه از سر قدم واقف ز قرآن بیش و کم

بر شرع و سنّت او حکم از واجبات و مستحب

هستي ز پيدا و نهان باشد طفيلش بي گمان  
در خلقت کون و مکان يزدان مسبب او سبب  
شاه سرير لو کشف سلطان اقليم شرف  
بر ما سلف بر ما خلف بخشنده ي نام و نسب  
داناي اسرار نهان فرمانرواي انس و جان  
در پيش او فاش و عيان هر مختفي هر محتجب  
جزئي ز وصفش بر ملا امروز گفتم با شما  
بي شك نمي گردد ادا عنوان کنم گر صد خطب  
وصف امام انس و جان «موزون» چو ميسازي بيان  
شعرت بود در کام جان شيرين تر از شهد و رطب  
ديوان موزون اصفهاني، ص 15-18.

### موزون اصفهاني

در تهنيت عيد غدير و منقبت علي بن ابيطالب (ع)  
شبي به منظر دل جلوه روي جانان کرد  
چنانکه فارغم از خلد و حور و غلمان کرد  
تبارك الله از آن جلوه جمال نکو  
که چشم جان و دلم محو و مات و حيران کرد  
کلامي از لب جان پرورش بگوش دلم  
حکايي است که با خضر آب حيوان کرد  
بمن ز ديدن ماه رخس چگونه گذشت  
هر آنچه طلعت يوسف به پير کنعان کرد

جگر بسوز و گداز است و ناله غَمَّاز است

که راز عشق نشاید بسینه پنهان کرد

ز عشق بی خبران پست تر ز حیوانند

که حق ز بلُّ هُم أَضَلُّ وصفشان به قرآن کرد

حجاب عشق بود عقل و راه چاره می است

که جز بمی نتوان عقل را گریزان کرد

ز دست ساقی گلچهره جام گیر و بنوش

که جم ز جام دل تیره مهر رخشان کرد

می مَحَبَّت حیدر (ع) نه باده ی عِنَبی

که هر که خورد یکی جرعه تازه ایمان کرد

می غدیر بساغر کن از کرم ساقی

که سیّد دو سرا فاش سرّ پنهان کرد

در آزمین که بخم غدیر مشهور است

رسید پیک خدا جهد عهد و پیمان کرد

خطاب بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ بخواند

چنانکه جان نبی ز آن خطاب لرزان کرد

بامر سیّد مرسل (ص) شد از جهاز شتر

بپای منبر و احمد (ص) مکان چو بر آن کرد

بلند کرد علی (ع) را فراز دست، رسول (ص)

پس آنگه از لب جان بخش گوهرافشان کرد

ز بعد حمد و ثنای خدای عز و جل



پیام حق پیر خلق فاش عنوان کرد

که ای گروه بدانید از صغیر و کبیر

خدای گفته چنین و خلاف نتوان کرد

ص: 264

علي (ع) امام بحق ناطق است و غير علي (ع)

کسي بيان نتواند رموز قرآن کرد

علي (ع) وصي بلا فصل و جانشين من است

چنين معين و معلوم ذات يزدان کرد

هر آنکسي که اطاعت نکرد امر علي (ع)

خلاف امر خداوندگار سبحان کرد

کسي که پيروي و بندگي او نکند

ز حق بريده و پيوسته خود بشيطان کرد

محبّتش بود ايمان و هر که دارا نيست

بخويش واجب و لازم عذاب نيران کرد

همه رسالتم اين بود با شما گفتم

که با ولاي علي (ع) حق کمال ايمان کرد

رسيد آيه اکملت دينکم از حق

چو خلق را به علي (ع) آشنا ز فرمان کرد

عليست (ع) علت غائي که ايزد متعال

طفيل خلقتش ايجاد چار ارکان کرد

اگر که نوح نبي را نبود مهر علي (ع)

خدای کشتي او کي رها ز طوفان کرد

خليل اگر که ولاي علي (ع) نداشت بدل

خدایش آتش نمرود کي گلستان کرد

نجات داد ز دار بلا مسيحا را

بکوه طور تجلی به پور عمران کرد

علیست (ع) آنکه سر از دشمنان دین خدا

بروز معرکه غلطان چو گو بمیدان کرد

کسانکه عهد باو بسته اند و بشکستند

خدای خلقت دوزخ برای ایشان کرد

چگونه شکر چنین نعمتی کنی «موزون»

که ایزدت به امیر عرب ثنا خوان کرد

دیوان موزون اصفهانی، ص 34-37.

ص: 265

## مهرگان (مصطفی جوادی)

غدیریّه «اقتدار شیعه»

در دلم پروانه ها پر می زند

قاصدکها حلقه بر در می زند

دارم امشب بی قراری می کنم

اشک شوق از دیده جاری می کنم

یک نفر دارد صدایم می زند

بند عشقش را به پایم می زند

ماه امشب لحظه ای تعجیل کن

از امام عاشقان تجلیل کن

تا ببینی اقتدار شیعه را

عشق و ایمان و وقار شیعه را

صبح می آید محمد (ص) با علی (ع)

دشت می لرزد ز بانگ یا علی (ع)

صبح شد گویی که خاموشی گذشت

ماه از خیر سیه پوشی گذشت

لحظه ای که دشت غرق وهم بود

جبرئیل از آسمان آمد فرود

گفت ای پیغمبر (ص) ای امید ما

نغمه ی جاویدی توحید ما

آخرین شعر رسالت را بخوان

آیه ی عشق و امامت را بخوان  
بر کسی که همدل و همخون توست  
تو چو موسایی و او هارون توست  
لایقی لایق تر از حیدر (ع) مباد  
خلق را دیگر کسی رهبر مباد  
بعد از آن دیگر چه گویم آه آه  
قصه مولا و نخلستان و چاه  
تفرقه مهر صداقت را شکست  
رسم و آئین ولایت را شکست  
دشمن از مولا خلافت را گرفت  
سد شد و راه عدالت را گرفت  
یا علی (ع) اینک صدایت می زنم  
بوسه ها بر خاک پایت می زنم  
من حمایت از امامت می کنم  
باز قلبم را به نامت می کنم  
تا ابد میر و امام من تویی  
مثنوی ناتمام من تویی  
از صدای سخن عشق، ص 58-59.

## میثم (غلامرضا سازگار)

ز بند بندم آید ندا علی مولاست

پیام نور به لبهای پیک وحی خداست

بخوان سرود ولایت که عید اهل ولاست

بیا شراب طهور از خم غدیر بزن

خدا گواست که ساقی این شراب خداست

خم از غدیر خم و می می ولای علیست

وگر نه صحبت ساقی و جام و باده خطاست

غدیر، عید خدا، عید احمد، عید علی (ع)

غدیر عید نیایش غدیر عید دعاست

غدیر صبح سپید همه سپیدی ها

غدیر، نور خدا، دشمن سیاهی هاست

غدیر سید اعیاد و اشرف ایام

غدیر خوبتر از عید روزه و اضحی است

غدیر سلسله دار کمال دین تا حشر

غدیر آینه دار علی ولی الله است

غدیر عید همه عمر با علی بودن

غدیر جشن نجات از عذاب روز جزاست

غدیر بر همه حق باوران تجلی حق

غدیر بر همه گم گشتگان چراغ هداست

غدیر کعبه مقصود شیعه در عالم

غدیر جنت موعود خلق در دنیا است

غدیر حاصل تبلیغ انبیاء همه عمر

غدیر میوه ی توحید اولیا همه جا است

غدیر آینه ی لا اله الا هو

غدیر آیت سبحان ربی الاعلی است

غدیر هدیه نور از خدا به پیغمبر (ص)

غدیر نقش ولای علی به سینه ی ماست

غدیر کعبه ی اهل سماء و اهل زمین

غدیر قبله ی خلق زمین و خلق سما است

غدیر یک سند زنده یک حقیقت محض

غدیر خاطره ی جاودانه و زیبا است

غدیر روشنی چشم پیروان علی (ع)

غدیر از دل تنگ رسول (ص) عقده گشاست

غدیر با همگان هم سخن ولی خاموش

غدیر با همه کس آشنا ولی تنها است

غدیر صفحه ی تاریخ والِ مَنْ والاه

غدیر آیه ی توبیخ عادِ من عادات

هنوز از دل تفتیده ی غدیر بلند

صدای مدح علی (ع) با نوای روح فراست

هنوز گوهر وصف علی (ع) بود در گوش

هنوز لعل لب مصطفی (ص) مدیحه سراسر

هنوز لاله ی اکملتُ دینکم روید

هنوز طوطی اتممتُ نعمتی گویاست

هنوز خواجه ی لولاک را نداست بلند

که هر که را که پیمبر منم علی (ع) مولاست

چنانکه من همگان را به نفس اولایم

علی وصیّی من از نفس او به او اولاست

علی (ع) علیم و علی (ع) عالم و علی (ع) اعلم

علی (ع) ولیّ و علی (ع) والی و علی (ع) والاست

علی (ع) حقیقت روح و تمام عالم جسم

علی (ع) سفینه ی نوح و همه جهان دریاست

علی (ع) مدرس جبریل در شناخت حق

علی (ع) معلّم آدم به علّم الآسماست

علی (ع) تمامی دین، بغض او تمامی کفر

علی (ع) ولی خدا، خصم او عدوی خداست

علی (ع) بود پدر امت و برادر من



علي (ع) سفیر خدا و علي (ع) امير شماسست

عليست (ع) حج و علي (ع) كعبه و علي (ع) زمزم

علي صفا و علي (ع) مروه و علي (ع) مسعاست

علي صراط و علي محشر و علي (ع) ميزان

علي بهشت و علي كوثر و علي (ع) طوباست

علي (ع) چو شخص پيمبر (ص) هماره بي مانند

علي (ع) چو ذات الهي هميشه بي همتاست

علي شهيد و علي (ع) شاهد و علي (ع) مشهود

علي پناه و علي ملجأ و علي (ع) مُنجاست

علي اذان و اقامه علي (ع) ركوع و سجود

علي قيام و قعود و علي (ع) سلام و دعاست

علي (ع) حقيقت توحيد بر زبان كلیم

علي (ع) تجلّي طور و علي (ع) يد بيضاست

علي (ع) وصيّ و دَمٌ و لَحْمٌ و نَفْسٌ پيغمبر

علي (ع) ابوالحسنين است و شوهر زهراست

علي (ع) است حق و حقيقت بدور او گردد

علي (ع) است عدل و عدالت به خط او پوياست

علي (ع) محمّد (ص) و فرقان و نور و كوثر، قدر

علي (ع) مزمل و ياسين و يوسف و طاهاست

علي (ع) بقول محمّد (ص) درِ مدينه ي علم

ز در درآي كه راه خطا هميشه خطاست

حدیث منزله را از نبی بگیر و بخلق

بگو مخالف هارون مخالف موسی است

بود وصی نبی آنکسی که نفس نبی (ص) است

گرفتم (اینکه حدیث) غدیر یک رؤیاست

کننده ی در خیبر بود وصی رسول (ص)

نه آنکه کرد فرار از جهاد، عقل کجاست

کسی که گفت سلونی، سزد امامت را

نه آنکسی که به لولا، به جهل خود گویاست

کسی که جای نبی خفت جانشین نبی (ص) است

نه آنکه راحتی زجان خویش را می خواست

ص: 268

چگونه قاتل زهرا امام خلق شود  
مدینه، مرد شرف نیست یا علی (ع) تنهاست  
چگونه مهر بورزم به آن ستم گستر  
که دود آتش او دور خانه ی زهراست  
چگونه غیر علی (ع) را امام خود دانم  
که او سراپا آئینه ی رسول خداست  
حدیثی از دو لب مصطفی مراست بیاد  
به آب زر بنویسم اگر رواست رواست  
تو گوئی آنکه دو گوشم بود به گفته ی او  
که گفت خصم علی (ع) نسل حیض یا که زناست  
خدا گواست پی دشمن علی (ع) نروم  
حلال زاده رهش از حرامزاده جداست  
کسی که بت شکند بر فراز دوش نبی (ص)  
برای حفظ خلافت ز هر کسی اولاست  
گواه من بخلافت همان وجود علی (ع) است  
که آفتاب بتأیید آفتاب گواست  
بود امامت او در کتاب حق معلوم  
چنانکه صورت خورشید در فضا پیداست  
به دیدگان خدا بین مرتضی (ع) سوگند  
کسی که غیر علی (ع) دید، دیده اش اعماست  
عبادت تقلینت اگر بود، فردا

تورا بدون ولایت به ویل واویلاست  
به آن نبی (ص) که علی (ع) را وصی خود فرمود  
به آن نبی که تمامش ثنای آن مولاست  
ثواب نیست ثوابی که بی ولای علی (ع) است  
نماز نیست، نمازی که بی علی (ع) برپاست  
شکسته باد، دهانی که بی علی (ع) باز است  
بریده باد زبانی که بی علی (ع) گویاست  
تمرد است بدون علی (ع) اگر طاعت  
تأسف است سوائی علی (ع)، اگر تقواست  
به آیه آیه ی قرآن بحق پیغمبر (ص)  
که راه غیر علی (ع) مرگ و نیستی و فناست  
خدا گواست که هر کس رهش جدا ز علی (ع) است  
بسان لشگر فرعون راهی دریاست  
اگر تمام خلائق جدا شوند از او خدا  
گواست که راه تمام خلق خطاست  
به جای حور، به بوزینه دست داده و بس  
کسی که غیر علی (ع) را امام و رهبر خواست  
بصد هزار زبان روح مصطفی (ص) گوید  
که ای تمامی امت علی (ع) امام شماست  
من و جدا شدن از مرتضی خدا نکند  
که هر که گشت جدا از علی (ع) جدا ز خداست

کسي که فاطمه از ظلم او غضبناک است

امامتش غم و اندوه و درد و رنج و بلاست

مگر نگفت نبي (ص) خشم دخترم زهرا

شرار خشم خداوند گار بي همتاست

مگر نگفت نبي (ص) با هم اند، حق و علي (ع)

اگر علي (ع) نبود در ميانه حق تنهاست

تمام قرآن در حمد و، حمد بسم الله

تمام بسمله در با علي (ع) چو نقطه ي باست

خدا گواست که امروز هر که پيرو اوست

مصون ز نار جحيم و عذاب حق فرداست

ص: 269

علي (ع) کسی است که يك ذره از ولايت او

نجات بخش تمامی خلق روز جزاست

علي کسی است که يك خردل از محبت او

نکوتر است ز دنیا و آنچه در دنیا است

اگر ز خاک درش کسب آبرو نکند

یقین کند که در حشر آبرو، رسواست

چنانکه غیر خدا را خدای نتوان گفت

اگر بغیر علي (ع) کس خلیفه گفت خطاست

بگو که بند ز بندم جدا کنند به تیغ

ز بند بندم آید ندا، علي (ع) مولا است

اگر به تیغ کشندم و یا بدار کشند

زبان نه بلکه وجودم بمدح او گویاست

به حق کسی نبرد راه جز ز راه علي (ع)

بهوش باش که راه علي (ع) بود ره راست

لوای حمد بدست علي (ع) بود فردا

تمام محشر در ظل این بلند لواست

پیمبران همه در تحت این لوا آیند

که این لواي مقدّس همان لواي خداست

الا کسی که تو را از علي (ع) جدا کردند

پناه گاه تو در آفتاب حشر کجاست؟

مرا بروز قیامت بخلد کاری نیست

بهشت من همه در صورت علي (ع) پيدا است

جهنم است بهشتي كه بي علي (ع) باشد

جحيم با رخ نوراني علي، زيباست

كجا امام توان يافتن چو شخص علي (ع)

كه هم كلام خداوند و همنشين گداست

اگر به چشم شما آفتاب نور دهد

وگر كه سايه ي اين نُه سپهر بر سر ماست

اگر نسيم سحر مي وزد به لاله و گل

اگر بظلمت شب ماه را فروغ و ضياست

اگر تمام سماوات از ستاره پُرنند

وگر چو مانده لبريز دامن صحراست

اگر فرشته و حور است و آدمي و پري

اگر زمين و سماء و بهشت و عرش علاست

اگر سياه و سفيد است و اصفر و احمر

اگر كه روز و شب هست يا كه صبح و مسا است

خدا گواست كه از يمن دوستي علي (ع) است

عليست باعث خلقت، علي (ع)، خدائي گواست

علي (ع) ولي خدا بود پيش از آنكه خدائي

به حرف كُن، همه ي كائنات را آراست

خدا براي علي (ع) خلق كرد عالم را

چنانكه خلقت او را براي خود مي خواست

تمام عالم ایجاد بی وجود علی (ع)  
بسان کشتی بی ناخدای در، دریاست  
مرا بس است تولای چهارده معصوم (ع)  
که این ولایت فوق تمام نعمت هاست  
مگر نگفت پیمبر کتاب و عترت من؟  
امانتی است که پیوسته در میان شماست؟  
مگر نگفت که این دوز هم جدا نشوند  
اگر جدا ز یکی هر که شد ز هر دو جداست  
مگر نگفت که این دو، چو این دوانگشت اند  
کز اتحاد یکی گرچه در شماره دوتا است

ص: 270



عبادت ثَقَلَيْنِ است بسته بر ثَقَلَيْنِ

که مُهر طاعت هر بنده مِهر آل عباس است

دروود باد به ارواح چارده معصوم (ع)

که در طریقت آنان نجات هر دو سراسر است

بتول و چار محمد (ص) حسین و چهار علی (ع)

دو نامشان حسن (ع) و آندو جعفر (ع) و موساست

بجز مَحَبَّتِ آنان نجات نیست که نیست

ز نید چنگ بدامانشان، نجات اینجاست

هنوز محفل ذکر علی (ع) است خاك غدیر

ولی چه سود بگوش کسی که ناشنواست

بگو که خصم شود منکر غدیر چه باک

که آفتاب به هر سو نظر کنی پیدا است

گرفتم آنکه حدیث غدیر و قول رسول (ص)

مراد دوستی آن امام ارض و سماست

چرا به گردنش افکنند ریسمان امت

چه شد که دود ز کاشانه ی علی (ع) برخاست؟

سؤال من ز تمامی مسلمین این است

بدوست اینهمه آزار نه، به خصم رواست؟

چو عُمرِ صاعقه کوتاه باد دورانش

خِلافتی که دوامش به کشتن زهر است

برای غصب خِلافت زدند فاطمه (س) را

شرف کجاست مرّوت کجاست رحم کجاست؟

شکستن در و، بي حرمتي به خانه ي وحي

مودّتي است که درباره ي ذوالقربي است

اگر قصيده ي «ميثم» بود صد و ده بيت

که در عدد صد و ده نام آن ولي خداست

فضائلي است علي (ع) را که گفتن هر يك

نيازمند هزاران قصيده ي غرّاست

نخل ميثم، ص 67-71.

### **ميثم (غلامرضا سازگار)**

من و ولاي علي، سرم فدائي علي

کيست وصي نبي (ص) آنکه ولي خداست

کيست ولي خدا او علي (ع) مرتضاست

کيست وصي نبي (ص) بن عم و داماد او

علي (ع) که ميلاد او در حرم کبرياست

کيست وصي نبي (ص) آنکه کنار نبي (ص)

نغمه ي وحيش بگوش در دل غار حراست

کيست وصي نبي (ص) علي (ع) در شهر علم

علي (ع) که مدّاح او خواجه ي هر دو سراسر است

کيست وصي نبي (ص) نفس نفيس رسول (ص)

باب حسين و حسن (ع) شوهر خيرالنّساست

کيست وصي نبي (ص) آنکه به ميدان جنگ

تیغش موحب فکن دستش خیبرگشاست

کیست وصی نبی (ص) آنکه به حفظ رسول (ص)

سینه سپر در احد پیش هجوم بلاست

ص: 271

کیست وصی نبی (ص) آنکه کتاب خدا

سوره به سوره تمام منقبتش را گواست

کیست وصی نبی (ص) آنکه مقامش فزون

بعد رسول خدا (ص) از همه ی انبیاست

کیست وصی نبی (ص) شیر خدا دست حق

آنکه به تیغ کجش قامت دین گشت راست

علی (ع) که در قول و فعل زبان و دست حق است

علی (ع) که لَحْمٌ و دَمَشٌ لَحْمٌ و دَمٌ مصطفاست

علی (ع) که جز وصف او هر چه بگوئی غلط

علی (ع) که جز مدح او هر چه بخوانی خطاست

کیست وصی نبی (ص) آنکه به خم غدیر

به آیه ی بَلَّغْشَ خَدا مَدِیْحَتِ سَراست

به امر جان آفرین، گفت رسول امین (ص)

ألا أَلَا مُؤْمِنِینَ، علی (ع) امام شماسست

علیست فرقان و قدر علیست (ع) یاسین و نور

علی بود حا و میم علی (ع) همان طا و هاست

علی رکوع و سجود، علی (ع) قیام و قعود

علیست تکبیر و حمد، علی (ع) سلام و دعاست

علی (ع) ولیّ قدیر، علی (ع) بشیرِ نذیر

علی علیّ کبیر، علی (ع) سراجُ الهداست

علیست (ع) آن جنگجو که در صف رزم او

بر لب روح القدس زمزمه ي لا فتاست

عليست (ع) جان جهان، عليست (ع) سرّ نهران

امامت او عيان به آيه ي ائمتاست

علي (ع) صفاي صفا، علي (ع) دعاي دعا

علي (ع) حيات حيات، علي (ع) بقاي بقاست

عليست فصل الخطاب، عليست (ع) علم الكتاب

كتاب را ابتدا كتاب را انتهاست

عليست بنيان حق، عليست (ع) عنوان حق

عليست ميزان حق، علي (ع) به حق رهنماست

خديو گردون خدم، امام ثابت قدم

كريم صاحب كرم، امير صاحب لياست

زمان اگر بود بود علي (ع) امام زمان

جهان اگر هست باز عيش فرمانرواست

اگر کند او كرم، نكين شاهي است كم

وگر کند او عطا، ثنائي او هل اتاست

عشق علي (ع) مشتعل، در نفس اهل دل

ذكر علي (ع) متصل، بر لب اهل دعاست

سرود مدحش به لب، فروغ حسنش به دل

برات مهرش به كف، لياي حمدش پياست

جدا شده از خدا، جدا شده از كتاب

جدا شده از رسول، هر كه ز حيدر جداست

بدون مهر علي (ع) هر آنچه طاعت هدر

سَوای حُبّ علي (ع) تمام ايمان هَباست

بهشت بي او جحيم، جحيم با او بهشت

قضا به امرش قدر، قدر به حکمش قضاست

بهار مهر عليست (ع) قهر اگر آتش است

اسير زهد عليست (ع) نفس اگر اژدهاست

گفتارش دلستان، رفتارش دلنشين

رخسارش دل فروز، دیدارش دلرباست

اگر به فرض مُحال بود خدا را شريك

مي گفتم با همه علي (ع) شريك خداست

ص: 272

پناه بردم به هو، چگونه عبدي است او  
که قامت بندگي، به محضر او دوتاست  
کلام هر چه دُر ست، بوصف او نادرست  
سخن هر آنچه رسا، بوصف او نارساست  
من و ولایي علي (ع)، سرم فدایي علي (ع)  
که خاک پایي علي (ع)، به دیده ام توتیاست  
علي (ع) به جانم شکیب، علي (ع) به قلبم حبیب  
علي به زخمم طیب، علي (ع) به دردم دواست  
سلام بر دیده اي، که جز علي (ع) را ندید  
درود بر آن دلي، که جز علي (ع) را نخواست  
سیاه رویم ولي، دلم بود منجلي  
به دوستي علي (ع)، مِس وجودم طلاست  
به يك زبان چون توان سرود مدح علي (ع)  
وجود «میشم» همه زبان مدح و ثناست

### **میشم (غلامرضا سازگار)**

غدیریه مولا علي عليه السَّلام  
دلم مست شراب الغدیر است  
چو اوراق کتاب الغدیر است  
الا ساقی سر و جانم فدایت  
تمام هست خود ریزم به پایت  
نجات از بند و دام هستي ام ده

ز مینای ولایت مستی ام ده

چنان برگیر با یک جرعه هوشم

که چون خم در غدیر خم بجوشم

دل از کف داده ما اُنزلم کن

ز اَكْمَلْتُ لَكُمْ دینِ کاملم کن

بده جامم که عیدی دلپذیر است

نه نوروز است این عید غدیر است

وجودم مست از جام تو لا است

دلَم دریائی از نور تجلا است

بیا تا مدح مولا را بگوئیم

به صحرائی غدیر خم بپوئیم

محمد (ص) نغمه ی توحید دارد

در آن صحرا خدا هم عید دارد

چه صحرائی ز جنت با صفاتر

ز دامان منا هم دلرباتر

چه عیدی، خوبتر از عید قربان

چه روزی، روز عترت روز قرآن

محمد (ص) وقت ابلاغ است بَلِّغْ

منافق را به دل داغ است بَلِّغْ

محمد (ص) پیک حق را این پیام است

رسالت بی ولایت ناتمام است



نمایان کن جلال حیدری (ع) را

کزان کامل کنی پیغمبری را

بگو با مردم عالم علی (ع) کیست

بگو دین جز تولای علی (ع) نیست

بگو حکم علی (ع) نص کتاب است

بگو خط علی (ع) اسلام ناب است

ص: 273

بگو این آیه بر من گشت نازل

نبوت بی ولایت نیست کامل

تویی پیغمبر (ص) و حیدر (ع) امیر است

ترا غار حرا او را غدیر است

رسالت با ولایت یک کتاب است

یکی ماه است و آن یک آفتاب است

الا ای خلق عالم سر به سر گوش

محمد (ص) دم زند خاموش خاموش

تو گوئی می رسد بر گوش جانها

پیامش در زمین و آسمانها

که هر کس را منم امروز مولی

علی (ع) از نفس او بر اوست اولی

علی (ع) دین را امام راستین است

علی (ع) دست خدا در آستین است

علی (ع) یعنی چراغ اهل بینش

علی (ع) یعنی پناه آفرینش

علی (ع) آئینه ی آئین اسلام

علی (ع) یعنی تمام دین اسلام

علی (ع) میزان، علی (ع) ایمان، علی (ع) حق

علی (ع) سر تا قدم توحید مطلق

علی (ع) مولود کعبه رکن دین است

علي (ع) آئینه ی حق الیقین است

علي (ع) بر حزب حق صاحب لوا بود

علي (ع) فرمانده ی کل قوا بود

علي (ع) شمعی که در بزم ازل سوخت

علي (ع) جبریل را توحید آموخت

علي (ع) در مُلک هستی ناخدا بود

علي (ع) پیش از خلاق با خدا بود

علي (ع) حمد و علي (ع) ذکر و علي (ع) دم

علي (ع) حجر و حطیم و بیت و زمزم

علي (ع) حجّ و صلوة است و صیام است

علي (ع) رکن و قعود است و قیام است

علي (ع) در یاری حق تَرک جان گفت

علي (ع) در بستر ختم رسل خُفت

علي (ع) جوشن به تن پوشید بی پشت

علي (ع) در جنگِ عمر و عبدود کُشت

علي (ع) بازوی دیو نفس بسته

علي (ع) در کعبه بتها را شکسته

علي (ع) اسلام را در صدر تایید

علي (ع) در بدر هم چون بدر تایید

علي (ع) دین است و قرآن است و احمد

علي (ع) یعنی علي (ع) یعنی محمّد (ص)

ولي الله اعظم ركن دين اوست

اولو الامر تمام مسلمين است

که قرآن مي کند وصف خضوعش

ز خاتم بخشي و حال رکوعش

هزاران سلسله آواره ي اوست

حديث مَنْزِلَتْ دَرَبَارَه ي اوست

گهر از سِلْمُكَ سِلْمِي فشانم

حديث لَحْمُكَ لَحْمِي بخوانم

عدم بود و عدم بود و عدم بود

که حيدر (ع) با محمّد (ص) همقدم بود

ص: 274

دُر توحيد افشانند با هم

خدا را هر دو مي خوانند با هم

علي (ع) داد از ولايت با نبي (ص) دست

نبي (ص) عقد اخوت با علي (ع) بست

علي (ع) در چرخ ماه انجمن بود

شنيدي مهر با او هم سخن بود

اگر خورشيد حرفي با علي (ع) گفت

يقين دارم كه تنها يا علي (ع) گفت

نمي دانم كه بودم كيستم من

اگر پرسيد از من كيستم من

نه صوفيّم نه سالوس ريايي

نه وهابي نه بابي نه بهائي

نه آنرا و نه اين را دوست دارم

اميرالمؤمنين (ع) را دوست دارم

نه در دل هست مهري زان سه يارم

نه با اهل سقيفه كار دارم

مسلمانم مسلمان غديرم

اميرالمؤمنين (ع) باشد اميرم

بود خاك در او آبرويم

غلام يازده فرزند اويم

دلّم از خردسالي با علي (ع) بود

سخن ناگفته ذکرم یا علی (ع) بود

چو از اول گلم را می سرشتند

بر آن گل مهر مولا را نوشتند

ولای مرتضی (ع) بود گل من

علی (ع) بود و علی (ع) بود و دل من

سرم در هر قدم خاک رهش باد

که مادر یا علی (ع) گفت و مرا زاد

چو پا در عالم خاکی نهادم

برون آمد خروشی از نهادم

سراپای وجودم با علی (ع) بود

خروشم بانگ یا مولا علی (ع) بود

لب خاموشم از مولا علی (ع) گفت

مؤذن هم بگوشم یا علی (ع) گفت

به عشق مادرم ز آنرو اسیرم

که با اشک ولایت داد شیرم

مرا اندر غدیر عشق زادند

سرشک شوق و شیر عشق دادند

سرشک و شیر با خونم عجین شد

تولای امیرالمؤمنین (ع) شد

مرا شیر ولایت داد مادر

مرا با عشق حیدر (ع) زاد مادر

ولایت روح را آب حیات است

ولایت خلق را فُلك نجات است

ولایت گوهر دریای نور است

ولایت همدم موسی به طور است

ولایت هدیه ربّ جلیل است

ولایت رهنمای جبرئیل است

ولایت گُل بر آرد از دل نار

ولایت میثم است و چوبه ی دار

ولایت یعنی از حیدر (ع) حمایت

ولایت یعنی از عترت روایت

ص: 275

ولایت یعنی از جان دست شستن

به موج خون رضای دوست جستن

ولایت یعنی از گهواره تا گور

طریق عترت از روی خط نور

ولایت بستگی دارد به فطرت

ولایت خط قرآن است و عترت

به قرآن قول پیغمبر (ص) همین است

تمام دین امیرالمؤمنین (ع) است

به حق حق همین است و جز این نیست

که هر کس را ولایت نیست دین نیست

تراگر مهر مولا نیست در دل

ز طاعات و عبادات چه حاصل

اگر گیری وضو با آب زمزم

اگر سجاده گردد عرش اعظم

اگر گوئی اذان بر بام افلاک

گر از تکبیر گردد سینه ات چاک

اگر ضرب المثل گردد خضوعت

اگر دائم بود حال رکوعت

اگر در سجده صدها سال مانی

خدا را از درون خسته خوانی

اگر باشد به توحیدت تعهد



اگر گردی شهید اندر تشهّد

مبادا بر نماز خود بنازی

ولایت گرداری بی نمازی

گرفتم اینکه مانند تن و جان

وجودت شد یکی با کُلّ قرآن

همه آیات آنرا خواندی از بر

ز بآء اولین تا سین آخر

اگر مهر شه مردان نداری

به قرآن بهره از قرآن نداری

محمد (ص) شهر علم است و علی (ع) در

ز در در شهر وارد شو برادر

هر آنکو ناید از در دزد باشد

یقین دارم جحیمش مُزد باشد

مرا غرق تجلا کن علی (ع) جان

مرا مست تولا کن علی (ع) جان

ز جام معرفت سیراب گردان

چو شمع محفل خود آب گردان

اگر آلوده ام دل بر تو بستم

اگر خارم کنار گل نشستم

«نمک پرورده ی خوان تو هستم

نمک خوردم نمکدان را شکستم» (1).

اگر من خوار و پستم تو عزیزی

مبادا آبرویم را بریزی

ارادتمند زهرای (س) بتولم

قبولم کن قبولم کن قبولم

کیم من «میثم» بی دست و پائی

گنهکاری، تهیدستی، گدائی

بگو دشمن کشد بر اوج دارم

امیرالمومنین (ع) را دوست دارم

ص: 276

---

1-193. بنابه فرموده ی حاج آقای سازگار این بیت از سروده های حاج آقای انسانی میباشد.

برتر از کوثر

ماه صد آینه دارد نیمه شبها در غدیر

روزها می گسترد خورشید خود را بر غدیر

نخلها افتان و خیزان، اشتران خسته اند

سر در او هام گریز از تشنگی، در سر غدیر

بادها از سایه ی شاهین سبک رفتارتر

بام سنگین بر فراز بال، زیر پر غدیر

عزم ابراهیم در تبعید جان و تن، سپهر

در وداع یار و همسر، گریه ی هاجر غدیر

باد اسماعیل وار از تشنگی در پیچ و تاب

هاجر آسا دامن از اشک مصیبت، تر غدیر

با جلال صخره ها چون هیئت هاشم جمیل

در میان بارگاه حشمت قیصر، غدیر

پیش چشم آسمان، پیشانی باز علی (ع)

آفتاب روی زهرا (س) در پس معجر، غدیر

دیده باشی ژرف اگر، گویی به جای مصطفی (ص)

خفته همچون مرتضی (ع) آسوده در بستر غدیر

پشته های ماسه همچون کشته های روز بدر

همچو تیغ ذوالفقار اندر کف حیدر غدیر

با سکون و صبر سلمان همسفر آینه وار

با ابي ذر در شب آشوب همسنگر غدیر  
در میان نخلها فوج کمانداران شام  
سهمگین مانند چشم مالک اشتر غدیر  
در هجوم سنگهای سرگران اندوهگین  
مانده همچون مسلم اندر کوفه بی یاور غدیر  
ابر چون سالار دین کافتاده بر نعش پسر  
چون لَوای اکبر اندر باد بازیگر، غدیر  
ذوالجناح آسا ز فرط انعکاس برگ نخل  
بالها از تیر دارد دسته بر پیکر، غدیر  
کیست؟ خضر راه دریاها، امام آنها  
چیست؟ روشن آنگیری برتر از کوثر، غدیر  
از شعاع فیض قدسش خاک آدم گِل شده  
در فروغش دیده جبریل امین شهپر غدیر  
نوح را در اضطراب از دست توفان یافته  
کرده گرداب گران را حلقه ی لنگر غدیر  
دیده ابراهیم را چون هاله ای در ارغوان  
ارغوان را برده زیر چتر نیلوفر غدیر

دست موسی شد بر آمد ز آستین، آینه وار

پای عیسی شد فکند از فوق مهر افسر غدیر

دست حق شد در شب معراج و پای مرتضی (ع)

روز فتح مکه روی دوش پیغمبر (ص) غدیر

تا نبینم چون حسین افتادنت را نوبه نو

غرق خون هر سال در میدان، تن بی سر غدیر؟

گر نه همچون من به زندان مصیبت مانده ای

پس چرا بیرون نمی آری سر از چنبر غدیر؟

روز فریاد «بَقِیْتُ وَحْدِي» آیا مانده بود

جز علی (ع) با مصطفی همراه زان لشکر غدیر؟

روز خندق، پیل پیکر عمرو کافر را که داد

از دم تیغ پری کردار خود کیفر غدیر؟

مرحب گردن فراز ظلمت آیین را که کشت؟

دست و بازوی که در بر گند از خیبر غدیر؟

روز نفرین روبرو با اهل نجران مصطفی (ص)

بُرد کس با خویش غیر از چارتن، دیگر غدیر؟

در هیاهوی هَوَازِن (1) زان هزیمت پیشگان

جز رسول آیا کسی هم ماند باحیدر، غدیر؟

دیده ای در شأن اصحاب پیمبر (ص) جز علی (ع)

«سَابِقُونَ السَّابِقُونَ» در مُصْحَف داور غدیر؟

هیچکس نشنید گیرم، خود تو نشنیدی مگر

«وال من والاه» گفٲ آن روز پیغمبر غدیر؟

پس چرا صد چشمه ی آتش فشان پنهان شدی

چون دل من زیر چتر سرد خاکستر غدیر؟

تا تمام دشت از پیغام دریا پُر شود

می رود از واحه ای تا واحه ی دیگر غدیر

نسیم غدیر، ص 191-194.

ص: 278

---

1-194. هوازن: نام یکی از قبائل بزرگ عرب.

## ناظرزاده کرمانی (دکتر احمد)

سرور عارفان جهان ...

عید غدیر، مژده ی جانپور آورد

یعنی خبر ز سلطنت حیدر آورد

فرمانروا به هر دو سرا شد بحق علی (ع)

فرخنده تر ازین خبر دیگر آورد

سلطان نامدار، علی (ع) آنکه، کردگار

از عدل خود، وجود ورا مظهر آوردم

در پیکر مقدس اسلام، جان دمد

از بهر عارفان جهان، سرور آورد

دین را کمال نیست مگر با ولای او

جبریل این پیام خوش از داور آورد:

برخیز ای پیمبر و، پیغام ما بگویی

خواهی اگر درخت نبوت بر آورد

فرخنده آن زمان که در اجرای امر حق

پیغمبر از جهاز شتر، منبر آورد

آورده بود مژده ی بسیار از خدای

می خواست مژده یی ز همه بهتر آورد

خورشید را به دست بر آورده آسمان

لبریز شوق، نغمه ی شادی بر آورد

مولا علی ست (ع)، جان دو عالم فدای او

مانند وي خدای، که را رهبر آورد؟  
آورد پیش خلقِ علي (ع) را، برآستي  
خوشتر از او دلیل، چه پیغمبر آورد؟  
باور نمی‌کنم که ز دریای معرفت  
غواصِ عشق، بهتر ازین گوهر آورد  
روشن شود دل همه عالم هر آینه  
اینگونه آینه، اگر اسکندر آورد  
هر کس که حقّ او نشناسد ز جاهلی  
هم جهل را خدای بر او کیفر آورد  
وانکو دم از ولایِ علي (ع) زد برآستي  
همراه خویش در دو سرا یاور آورد  
کرد اعتراف خود به پدرِ پیرِ روزگار  
فرزند چون علي (ع)، نه دگر مادر آورد  
هر جا به هر بهانه که نام علي (ع) برآند  
دل از درون سینه ي من، سر برآورد  
در آسمانِ مهرِ علي (ع) خود شگفت نیست  
مرغ روان ز شوق اگر پر درآورد  
از لطف اگر که گوشه ي چشمي به ما کند  
دارم یقین که دوره ي محنت سر آورد  
من جلوه بر فلک بفروشم ز مرتبت  
گر در شمار نیز، مرا چاکر آورد



شگر فروش گشته ام امشب ز شعر نغز

شاعر شنیده بی که چنین شگر آورد؟

در خلوت علی (ع)، ص 441-443.

ص: 279

گرم شوق

به گوش جان رسدم نام جانفزای علی (ع)

بیا که جان دو عالم همه فدای علی (ع)

به هر طرف نگرم گرم شوق مرغ دلی

در آمده ست به پرواز در هوای علی (ع)

بجز صفا نتوان یافت پیش ما امشب

که با صفاست همه بزم با صفای علی (ع)

جهان به جشن شهنشاهی علی (ع) نازد

چرا ننازد؟ کو هست خود گدای علی (ع)

به امر حق چو بر آورد مصطفی (ص) او را

به خلق داد نشان روی حق نمای علی (ع)

هر آنچه حکم خدا بود روز عید غدیر

به خلق باز رسانید مصطفی (ص) علی (ع)

بگفت فاش پیمبر: علی (ع) وصی من است

مباد آن که نشیند کسی به جای علی (ع)

منم رسول خدا و علی (ع) وصی رسول (ع)

بحق مرا نبود جانشین سواي علی (ع)

هر آن که بود علی دوست، دوستدار من است

طلا کند مس دل را ز کیمیای علی (ع)

بود لَوای ولایت به دست او آری

لوای سلطنت افراشت حق برای علی (ع)

سعادت دو سرا این بود که بگزینی

تو با ولای علی (ع) سایه ی لوای علی (ع)

به پادشاهی عالم فرو نیارد سر

کسی که هست گدای در سرای علی (ع)

در این زمانه که هر کس به دولتی نازد

منم که هیچ ندارم بجز ولای علی (ع)

به کار ما بزند روزگار هر چه گره

رها کنیم به دست گره گشای علی (ع)

همی بلرزم کاخر چگونه وصف کنم

بدین بضاعت مُزجاة من ثنای علی (ع)

ز غیب نغمه ای آمد به گوش جانم گفت

که آشنای خدا هست آشنای علی (ع)

علی (ع) جدا ز خدا کی توان شمرد که بود

علی (ع) برای خدا و خدا برای علی (ع)

نسیم غدیر، ص 199-200.

ص: 280

## ناظرزاده کرمانی (دکتر احمد)

عید فرخنده غدیر

با خدا کیست، آشنای علی (ع)

کیمیا چیست، خاک پای علی (ع)

عرض اخلاص، می کند طبعم

از برای که، از برای علی (ع)

عید فرخنده غدیر آمد

که برافراشت حق، لَوای علی (ع)

در چنین جشن باشکوه غدیر

آشکارا شد اعتلای علی (ع)

هر چه می خواهی از علی (ع) بطلب

که ندارد کران، سخای علی (ع)

بگشاید گره ز کار کسی

دستهای گره گشای علی (ع)

پشت پا بر جهان زدم که زدم

دست بر دامن ولای علی (ع)

روزگاری گذشت و دوخته ام

چشم خود بر یم عطای علی (ع)

فخرم این بس، که در سراسر عمر

نگزیدم کسی، به جای علی (ع)

در دو عالم بهشت، دانی چیست؟

هست روي خدا نماي علي (ع)

هر که اهل دل است مي گويد

جان عالم، شود فدائي علي (ع)

شاه پيروز بخت، داني کيست

آن که باشد ز جان، گدائي علي (ع)

دست، از چاره چون شود کوتاه

هست فريادرس، خدائي علي (ع)

شاهکار خلقت، ص 73.

ص: 281

## نجومي خراساني (شيخ اسماعيل نجوميان)

عيد سعيد غدیر خم

اي عيد سعيد من واي طالع فيروز

از خم غدیر آر مرا باده ي غم سوز

کامروز جهان طعنه زند بر دم نوروز

آنچه ره چون عيد بر افروز و بيفروز

کاین عيد بود بر همه اعياد مظفر

فصل دي و سرمست ز صهباي غدیرم

از عالم لاهوت رسیده است صفیرم

سرمست از آن پیک دل آرای بشیرم

من دلخوش از آن منبر اقطاب بعیرم

کش دست خدا بود ورا در بر و بر سر

ایساقی منان ره عشق هلاقم

امروز بده باده ي سرشار از آن خم

کامد سوي سرخیل حریفان به ترنم

الْيَوْمَ لَكُمْ دِينُكُمْ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ

راضی است از این مستی و مستان همه داور

جبریل آبا خیل ملک سوي زمین شد

آوازه ي طوبی لك تا عرش برین شد

دست همه با دست خدا چونکه قرین شد

احباب بوجد و شغف، اعداش غمین شد

سرّ مَلَك و سجده ي آدم شده ظاهر  
از کُن فیکون مقصد و مقصود علي (ع) بود  
بر خلق و خدا عابد و معبود علي (ع) بود  
در کون و مکان ساجد و مسجود علي (ع) بود  
در سر و علن شاهد و مشهود علي (ع) بود  
هم طالع و هم مَطَّلَع و هم ظاهر و مظهر  
آنانکه بجز سوي علي (ع) راه بپویند  
غیر از خَزَفْ از بحر کرم هیچ نجویند  
آنها که بجز حب علي (ع) هیچ نگویند  
مانند خلیل از همه جا دست بشویند  
بي باک بر آرند قَدَم جانب آذر

آدم شدي ار پاك و مصفا ز جرائم  
آتش بخليل الله اگر شد همه سالم  
أيوب اگر يافته صحت ز مآلم  
الياس و خضر گشتند سيار عوالم  
بودي همه را نام علي (ع) هادي و رهبر  
من خوف ز اعداي بد انديش ندارم  
با لطف تو باكي ز كم و بيش ندارم  
جز مهر و محبت بدل خویش ندارم  
از جنت و دوزخ غم و تشویش ندارم  
حُبّ علیم مایه بود اول و آخر  
شاهان نظري کن به «نجومی» ز تَلَطَّف  
بازش برسان در نجف از مهر و تَعَطُّف  
خواهم که کنم از حرمت درك تَشَرُّف  
گر بار دهی نیست مرا هیچ تَأْسُف  
منمائی مرا محروم زین فیض سراسر  
کتاب شهیدان خدائی، ص 110-112.



## نسیم شمال (سید اشرف الدین)

لافتي الآعلي (ع) ...

اندر این عید غدیر، ای ساقی سیمین عذار

زینهار از کف مده جام شرابِ خوش گوار

مست کُن ما را، ز عشقِ حیدرِ دُلْدُل سوار

در فلک خیل مَلْک گویند، هر دم آشکار

لافتي الآعلي، لا سيف الآ ذوالفقار

ساقیا جامی بده سرشار، در عید غدیر

گشت عالم مَهْبُطُ الانوار، در عید غدیر

شد معین حجتِ احرار، در عید غدیر

هر زمان برخوان تو این اشعار، در عید غدیر

لافتي الآعلي، لا سيف الآ ذوالفقار

چون أجل خواهد بساطِ جسم را ویران کند

مرغ زرّین بال روح از کالبد طیران کند

آن دو سائل، مسألت از مذهب و ایمان کند

این عبارت بر تو نیران را، به از رضوان کند

لافتي الآعلي، لا سيف الآ ذوالفقار

مرغ روحت چون کند آهنگِ پرواز از قفس

با دو صد وحشت، به دام عنکبوت افتد مگس

هیكلت را چون نماید قابض الارواح مس

این سخن بر گوی، با اخلاص در آخر نفس

لا فتی الآ علی، لا سیف الآ ذوالفقار  
آدم خاکی چو بیرون شد ز گلگشتِ جنان  
در سر اندیبِ بلا، گردید با غم همعنان  
گفت یا رب من ندارم هیچ تابِ امتحان  
آخر آمد این سخن از غیب او را بر زبان  
لا فتی الآ علی، لا سیف الآ ذوالفقار  
چونکه ابراهیم را شد آتشِ سوزان مقام  
سوی حق نالید، گفت ای جاعلِ نور و ظلام  
طاقِ آتش ندارد، قالبِ لحم و عظام  
این سخن را گفت، آتش شد بر او برد و سلام  
لا فتی الآ علی، لا سیف الآ ذوالفقار

در شبِ معراج، پیغمبر به عرش کبریا

شکل شیری دید و، انگشتر بدادش از وفا

گفت یا رب کیست این شیر و چه باشد ماجرا

از زبان بی زبان، آمد به گوشش این صدا

لافتی الآ علی، لا سیف الآ ذوالفقار

غزوه ی خبیر به پیغمبر نشد ممکن ظفر

شد به اردوی مسلمانان، یهودان حمله ور

غرق غم شد مصطفی، نالید پیش دادگر

جبرئیلش عاقبت بر این سخن شد راهبر

لافتی الآ علی، لا سیف الآ ذوالفقار

طینتِ خاصان حق، از طینت حیدر سرشت

مصطفی (ص) نام علی (ع) را، بر ضمیر دل نوشت

«اشرف الدین» غیر تخم مهر او، در دل نکشت

این سخن را کرده حق، سرلوحه ی باغ بهشت

لافتی الآ علی، لا سیف الآ ذوالفقار

در خلوت علی (ع)، ص 72-74.

## نصرت (عبدالحسین)

قدر غدیر

مبارک است به هر آفریده عد غدیر

که نافرید از این روز به خدای غدیر

همه به وجد و نشاط است رهنما این روز

که شادمانی پاکان در او شده تقریر

به روز چونین اندر سفر، رسول (ص) خدای

به پای داشت یکی منبر از جهاز بعیر

فراز کرد علی (ع) را، بدان مثابه که شد

سفیدی بغل او عیان ز جسم منیر

بلند گفت که هر کس منم بر او مولای

علی (ع) بر آن کس مولاست از صغیر و کبیر

علی (ع) شهنشہ مردان، ستوده ی یزدان

که بود احمد مختار را یگانه وزیر

مهیمن احد او را به «هَلْ آتِي» بسرود

اگر چه قرآن یکسر شود بدو تعبیر

به نصّ فرقان در «اَنْتُمْ وَلِيَّكُمْ» اوست

ز بعد احمد (ص) بر مؤمنان امیر کبیر

نبود هیچ پیمبر، مگر که بود علی (ع)

به رهنمائیش اندر علوم دین تفسیر

سرائر همه در پیشش آشکار، بلی

چنين بود صفت پادشاه عرش سرير  
نکرد در همه احوال جز که عدل شعار  
نخورد در همه ي عمر جز که نان شعير  
به غير او که به سر برد گرسنه شب و روز  
که قوت خویش کند بخش بر يتيم و اسير  
نه ياوه بود نگينش که بود خاتم جم  
که در نماز علي (ع) داد آن نگين به فقير  
فري (1) به دست وي و بر خميده شمشيرش  
که راست شد همه آيين حق بدان شمشير  
رسول (ص) گفت مرا عترت است کشتي نوح  
که بادبانش افراشته ز چرخ اثير

ص: 286

---

1-195. فري (به فتح يا کسر فا و را) به معني نیکو، زيبا، محبوب، دوست داشتني، پسندیده و نیز به معني زهي، خوشا و آفرين آمده است.  
مثال از منوچهری: فري زان تيغ وي هنگام هيچا چنان ديبي بوقلمون مُلّون .

هر آن که چنگ زند اندر او بر آساید  
ز بیم لطمه ی دریا و موجهای خطیر  
درآ، به کشتی و پرهیز کن از آن دریا  
که جزر و مدش یکسر کشد ترا به سعیر  
اگر قلم شود اشجار و هر چه بحر مداد  
یک از فضایل او کی کند کسی تحریر  
ایا خلاصه ی هستی و مایه ی ایجاد  
ایا موحد بی چون و بی شبیه و نظیر  
تو دستگیر شو ای دست حق که خلق امروز  
فتاده اند به رنجی که هیچ نیست گزیر  
دیانت است گرفتار در کشاکش جهل  
چو گوی در خم چوگان نابکار اسیر  
قوی به امر تظاهر شکست پشت ضعیف  
غنی به حکم تکاثر بیست دست فقیر  
مرا بدار بر آن ره که می نلغزد پای  
به گاه آنکه بود در ره صراط مسیر  
ز قدر عید غدیرند مؤمنان آگاه  
خدای بر همه میمون کناد عید غدیر  
نسیم غدیر، ص 205.

## نگارنده (سرگرد عبدالعلي)

عید غدیر

عید غدیر روز وداد است

روز وداد و داد و سداد است

در بحر بیکران سعادت

عید غدیر باد مراد است

از بهر حفظ مکتب اسلام

عید غدیر حرز جواد است

ای آنکه در طریق معادی

عید غدیر زاد معاد است

ای دوستان، جهان کهن را

این داستان هنوز بیاد است

شد بر فراز احمد و فرمود

خُم غدیر مهد رشاد است

امری که بر ملا شود امروز

شرط نماز و حج و جهاد است

تنها علی (ع) است آنکه پس از من

مانند من ولی و عماد است

اسلام بی ولایت مولا

شمعی نهاده در ره باد است

در راه مهر آل محمد

(سرباز) را وظیفه زیاد است (1).

گلوآزه ي 2، ص 56.

ص: 288

---

1-196. مرحوم نگارنده گاهي هم «سرباز» تلخص مي کرده اند.



## وفائي شوستري

در تهنيٽ عيد غدیر و مدح حضرت امير (ع)

ساقی بریز باده مرا، هي به ساغرا

هي شعله زن به جانم وهي بر دل آذرا

زان باده بي که خورد از آن باده جبرئيل

تا شد امين وحي خداوند اکبرا

زان باده بي که آدم از آن توبه اش قبول

زان باده بي که نوح شد از وي مبشرا

زان باده بي که قطره بي از وي به جام ريخت

گلشن نمود، آذر بر پور آذرا

زان باده بي که موسي عمران ز جرعه بي

در دست او عصا شد دژنده اژدرا

زان باده بي که عيسي مریم چو خورد از آن

مستانه شد مصاحب خورشيد انورا

ساقی بده چمانه چمانه سبو سبو

زان باده ي مغانه به آهنگ مز مرا

بي پرده ريز، باده به ساغر دما دما

هي ده به ياد دوست پيايي مکررا

از باده کن حديث و حکايت به جان دوست

هي کن دماغ مجلسيان را، معطرا

اين باده چيست داني يا سازمش بيان

کز دل رود قرار و پرد، هوش از سرا  
این باده هست مقصد و مقصود اولیا  
این باده هست در خور سلمان و بوذرا  
این باده هست مطلب و منظور مصطفی (ص)  
این باده هست شُرب مدام پیمبرا  
مقصود من ز باده بود حُبّ مرتضی  
سرّ خدا، علی (ع) اسد اللّٰه حیدرا  
هی هی کنونکه عید غدیر خم است قُم  
خُم خُم بیار، باده نخواهیم ساغرا  
از روی باده پرده برافکن ز رخ نقاب  
تا پرده افکنیم ز راز مسترا  
اندر غدیر خم خبر آمد ز کردگار  
بر مصطفی (ص) که ای به همه خلق مهترا  
البته باید ایندم حقّ را کنی عیان  
یعنی کنی علی (ع) را، بر خلق ظاهرا  
در نصب وی بکوش چو فوریت امر حق  
می باید از جهاز شتر ساخت منبرا

بر دست گیر دست ید الله و گو به خلق

کاین بر شماسست سید و سالار و سرورا

بر گوی با اکالب از صولت هژبر

بنمای بر تعالب فر غضنفر

بر گو به مؤمنان همه شادی کنند و ناز

بر کوری دو چشم حسود بد اخترا

بندم زبان خامه ز تقدیر این سخن

کان بس بود مفصل و دفتر محقرا

یک ذره از محبت حیدر، به روز حشر

با، جرم انس و جن همه گردد برابر

حبّ علی (ع) اگر، به دل کافر افتد

گردد شفیع یکسره بر اهل محشرا

با حنظل ار، محبت حیدر شود قرین

شکر شود چو حنظل و حنظل چو شگرا

کمتر سخای او به جهان رزق ممکنات

کمتر عطای او به جزا، حوض کوثر

فرخنده مطلعی شده طالع ز طبع من

یا حبذا، بسان درخشنده اخترا

دیوان وفائی شوشتری، ص 6 و 7.

برج هدایت

یافت جان تازه ای با امر یزدان روزگار

در غدیر خم جهان گوئی بود مشک تتر

لاله ها بگرفته بر کف جام زرین در چمن

دشت و صحرا شد ز مردگونه همچون نوبهار

گر که با دقت تو بر ارزنگ مانی بنگری

دارد از تصویر عالم این همه نقش و نگار

شاد و خرم عالم ایجاد چون باغ جنان

از سرود بلبلان و از نوای آبشار

نغمه های آسمانی میرسد بر گوش خلق

مژده ها آرد به اُمت از یمین و از یسار

مژده های خوش دهد هر لحظه جبریل امین

کس ندارد خوشتر از امروز روزی یادگار

بود صحبت در خلافت بین اصحاب رسول

دین مردم را چه کس باید که سازد پایدار

بعد پیغمبر (ص) امید مسلمین باشد علی (ع)

آنکه بعد از حضرتش از او است ما را انتظار

با محمد (ص) کرد بیعت حضرتش روز نخست

تا بماند دین بالاتر ز ادیان بر قرار

اجتماعی از مسلمانان بپا شد بعد حج

جمع شد در گرد پیغمبر گروهی بشمار  
در غدیر خم ز مردان حجاز و روم و هند  
جمله گرد حضرتش افزون شد از چندین هزار  
آمد از برج هدایت بر پیمبر این ندا  
تا بسازد در رسالت امر یزدان آشکار  
گفت پیغمبر (ص) پس از حمد خدا بر مسلمین  
امر یزدان آشکارا همچو دُرّ شاهوار  
بعد من باشد علی (ع) بر کهنتر و مهتر امیر  
این سخن آمد بگوش خلق از خرد و کبار  
بار دیگر گفت باشم هر کسی را من ولی  
باشد او را مرتضی (ع) سرور بهر شهر و دیار  
دست بیعت یک به یک دادند بر مولا علی (ع)  
تکیه زد او بر سریر عدل یزدان استوار  
شد به روز هجده ذی حجه با امر خدا  
حیدر صفدر امور مسلمین را عهده دار  
بهجت افزا شد پیمبر (ص) زین تجلی در جهان  
چون ولیّ مسلمین گردید صاحب اختیار

این صلا پیچید در عالم میان مسلمین

گشت اَكْمَلْتُ لَكُمْ دین نازل از پروردگار

هر که دارد در خلافت امر یزدان را قبول

در دو عالم پیش وجدانش نگردد شرمسار

گر بخواهی ای «وکیل» از خطر باشی مصون

دست خود از دامن شیر خدا هرگز مدار

تا توانی دستگیری کن ز پا افتاده را

تا شوی مشمول الطاف خدا روز شمار

فروغ شعر، ص 153-154.

ص: 292

## هدائي (ابوتراب)

سفیر نور

هر چه بيني در بسيط خاك كج خوي شرير

هر كه بيني مانده در چنگال آمالش اسير

كفر و الحاد و نفاق و دور ماندن از صواب

و اين پليديها و ظلمت هست ز انكار غدیر

چون رسول الله (ص) خاتم گشت مأمور از خدا

تا نمايد ره بشر را سوي احسان كثير

آمدش جبريل و گفتا: اي امير انبيا

اي كه در كانون خلقت نيست مانندت نظير

من تو را از جانب يزدان پيام آورده ام

اي كه هستي بر خلاق هم بشير و هم نذير

اي كه بر ذرات عالم مي رسد از تو حيات

وي كه در عرش علا باشد تو را جا و سرير

تا رهاني خلق را از تيرگيهاي ضلال

تا كني بينا به نور باطن خود هر ضرير

تا كني بنیان دين را استوار و پايدار

تا نماند حجّتي از بهر افراد شرير

مجمعي اندر غدیر خم پرداز و بگو

بعد من باشد علي (ع) بر ارض و مافيهما سفیر

حکم او حکم من است و حکم من حکم خدا

حَبِّ او ايمان و بغضش كفر و زين نبود گريز

فرض بر هر فرد انسان است تا از روي صدق

رخ نهد بر آستان اين جوانمرد دلير

هست جَنَّت جايگاه پيروان صادقش

هر كه از او روي تابد، دوزخش باشد مسير

هر كه من مولاي او هستم، علي مولاي اوست

هست اين فرمان ربِّ خالق حيِّ قدير

تا «هدايي» را زبان گوياست خواهد از خدا

تا مصون مانند از هر رنج ياران امير (1).

ص: 293

---

1-197. نسيم غدير، ص 211-212.



## یحییٰ اصفهانی (مدرس)

في وقعة الغدير و ثناء الامير (ع)

جاءَ يَوْمَ العِيدِ قُمْ يا ساقِي إِنَّ اللَّيْلَ غابَ

وَ اسقِنِي كَأَسَا رَحِيقاً اغْتَنِمَ عَهْدَ الشَّبَابِ

باده از خم غدیرم ده، نه از خم عصیر

مست از شوق امامم کن، نه از شرب شراب

زان میم صبر و سکون ده، کاضطراب اندر دل است

زین حدیثم که لدوا للموت و انبوا للخراب

حالی ای یار ملیحم، اندر این صبح صبح

از صبحی می برون کن، از سرم تأثیر خواب

سردی دی را به می کن چاره، صبح است ای ندیم

گرم گرم از مشرق خم کن، بساغر آفتاب

افتتاح از آیت نصر من الله کن، که گشت

فتح و نصرت را ز تائید الهی، فتح باب

آفتاب مشرق الیوم، اکملت لکم

گشت از برج ولایت، آشکارا بی حجاب

نعمت بیحد اتممت علیکم نعمتی

در چنین روز شریف انعام شد بر شیخ و شاب

بیحساب ایزد گنه بخشد خدا را تا به کی

باشد اندر دل مرا اندیشه از یوم الحساب

در چنین روزی خشوع اولیا شد سودمند

در چنین روزی دعای اولیا شد مستجاب

در چنین روزی نبی (ص) قدر علی (ع) ظاهر نمود

دین عیان شد کافتاب آمد دلیل آفتاب

عقل اول سوی امکان بود رویش لاجرم

عقل فعالش رساند از جانب واجب خطاب

کی تو اندر کشور توحید ذات منتخب

ای تو اندر دفتر تجرید نور انتخاب

ای بگردون جلالت اختر تابنده چهر

ای به اقلیم شریعت خسرو مالک رقاب

جوشنت از لی مع اللّهِ مَغْفَرَتِ از هل اتي

کشورت اُمّ الْقُرَي و لشکرت اُمّ الْكِتَاب

صانک اللّهُ یکجهان اجلا لی اندر یک سَلَب

زادک اللّهُ یک مُحِيطِ اقبالی اندر یکحساب

گشت انجیل و زبور و بوده توراة و صُحُف

در ثنایت فصل فصل و در مديحت باب باب

في عليّ يا رَسُولَ اللّهِ بَلَّغْ ما نُزِل

ورنه تبليغ رسالت را نکردي بهره ياب

مصطفی (ص) اصحاب را فرمود کاینک منبری

از جهاز اشتران سازید بهرم با شتاب

منبری آراستند آنگه پیمبر (ص) بر نشست

بر فراز منبر و بگرفت دست بوتراب

گفت کی قوم این علی مولی بود بر خاص و عام

گفت کی قوم این علی سرور بود بر شیخ و شاب

بی ولای او اطاعت، با ولایش معصیت

این عقاب اندر عقاب است، آن ثواب اندر ثواب

طلعت او در بر خورشید روزی شد عیان

خور ز خجالت زرد شد حتی تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ

بوتراش چونکه کُنِيت کرد جبریل امین

گفت در عرش برین یا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاب

هم در أمصار شریعت حکم او حُسْنُ الْقَضَا

هم در أقطار طریقت امر او فَصْلُ الْخِطَابِ

عَزَّ إِسْمُهُ ذَاتِ او أَقْدَسُ بُوْدُ از إِنْصَافِ

جَلَّ شَأْنُهُ شَانِ او أَرْفَعُ بُوْدُ از إِزْتِيَابِ

آری آری نیست عابد را به معبود ارتباط

آری آری نیست خالق را به مخلوق انتساب

از جلالت شخص قدر او، مراقائم مقام

از شرافت ذات پاک او، مرا نایب مناب

خدمتش خَيْرُ الْمَالِ و حضرتش قُطْبُ الْجَلَالِ

طاعتش حُسْنُ الثَّوَابِ و درگهش حُسْنُ الْمَأَبِ

ای هُزْبِرِ افکن، شهنشاهی که اندر روز رزم

نیست از بهر عدویّت، حاجت خِیْلُ و رکاب

زآنکه هر تیرت ز مژگان، زآنکه هر تارت ز مو

هست صد جان را خَدَنگ و هست صد دل را طناب

هم رکاب از ماه وزین از مهر و تنگ از کهکشان

إسپر از گردون و رُمح از رامح و تیر از شهاب

گر خدایت خوانم ای فرمانده ملک خدا

این سخن در نزد دانایان بود دور از صواب

من نمی گویم خدائی لیک شاید گر کنی

گردن خصم دغا را از رگ شریان طناب

من نمی گویم خدائی لیک بی حکم تو چون

از درختی اوفتد با باد برگی بر تراب

من نمی گویم خدائی لیک بی امر تو چون

بر زمین نازل شود یقطره باران از سحاب

من نمی گویم خدائی لیک بی اذن تو چون

بر مشیمه مام طفلی رو نهد از صُلب باب

من نمی گویم خدائی لیک اوصاف خدا

در تو ظاهر گشت همچون بوی گل اندر گلاب

قادری بر انقلاب ذات اشیاء در جهان

گرچه اشیا را به ماهیّت مُحال است انقلاب

اختر عمر عدو را در رسد وقت غروب

چون بر آری تیغ چون مهر درخشان از غراب

شهریارا بنده «یحیی» راز هجران تو گشت

تن ز تیغ کین هلاک و دل ز نار غم کباب

مر مرا با عون خضری، راه کوی خود نما

تا چو موسی وار هم در تیه حیرت ز اضطراب

تا جهان دارد حدوث و تا زمان دارد زوال

تا زمین دارد درنگ و تا فلک دارد شتاب

همچو رضوان دایم احباب مُخَلَّد در جنان

همچو شیطان دایم اعدایت مُؤَبَّد در عذاب

دیوان یحیی اصفهانی، ص 53-57.

ص: 295

## یحیی اصفهانی (مدرس)

في وصف الغدير وثناء الامير (ع)

غدير خم شد، حُم حُم، مي غدير بيار

چو بگذرد ز گنه خالق قدیر بيار

لَكَ الْبِشَارَةُ بُشْرِي لَكَ اَي بشير بيار

بياد شیر حق و کوری شیر بيار

مرا دوباره به پستان شوق شیر بيار

که گشت شیر خدا را شراب حق به آياغ

به رویهان گو امروز روز شیران است

به ذوالفقار برد دست هر که شیر آن است

ز بهر کفر کنون روز قطع شیران است

سرور اهل نظر کوری شیران است

بشير پنجه زدن، گر به روبه رو به آسان است

ز خشک مغزي دشمن مرا تر است دماغ

پديد گشت به تعيين نقد و قلب محك

به عشرتند همه وحش و طير و جن و ملك

به شاديند همه از سَمَاك تا بِسَمَاك

بگو به آنکه بدل داشت قصد غصب فدك

بشير پنجه زدن نيست طرز سيرت سگ

شكار کردن سيمرغ نيست قدرت زاغ

بيا بين علي اللهيان چو ابراهيم

چه خوش میان گلستان آتشند مقیم

میان آذر نمرود فتنه اند سلیم

شده است از بت و بتگر کمر چو دل بدو نیم

علی (ع) شناخته نشناختند حیّ قدیم

وگر نه بهتر از ایشان نداشتیم سُراغ

بیا ببین که نواصب چگونه اند ذلیل

همه حقیر و فقیر و همه سقیم و علیل

سَبَل بدیده و گم کرده اند جمله سَبیل

سوی سَبیل بلاشان غراب گشته دلیل

نموده چیره بگل خار زشت را بجمیل

گزیده زاغ به طاووس و راغ را بر باغ

ص: 296

غرض بخم غدیر احمد (ص) بشیر نذیر

به امر حضرت خلاق کردگار قدیر

ز راز حق همه اصحاب را نمود خبیر

عیان نمود که بر مؤمنان علی (ع) است امیر

رسید امر که ظاهر کند به خم غدیر

که صبغة الله خم را علی (ع) بود صبّاغ

خدای نیست بل آئینه ی خداست علی (ع)

نه عین بار خدا نز خدا جداست علی (ع)

بجاه و مرتبه از ماسوا سواست علی (ع)

برفعت نبی (ص) و قرّ کبریاست علی (ع)

مفاد سوره ی یس و الضحی است علی (ع)

از او به چشم رسول است سرمه ی مازاغ

نبود منبر و آماده گشت چون زقّتب

از آنچه بود بهمراه شه ز خیل عرب

همه گذشته و آینده را نمود طلب

جدا نمود به امر خدا خَزَف ز ذَهَب

کمال داد به دین خدا و نعمت رَب

نمود نعمت بیحدّ کبریا إسباغ

چو دست یافت به دست خدا زجا برخاست

خطاب کرد که تبلیغ من ز امر خداست

به هر که سیّد و مولی منم علی مولاست



که در عَلُوّ مقام از همه علي اعلاست  
ز پای تا به سر آئینه ي خدای نماست  
ز بندگیش ملک را به جبهه باشد داغ  
ز ماسوي به خدا از خدا علي است علي (ع)  
به جاه و مرتبه از ماسوي علي است علي  
بزرگ آینه ي کبریا علي است علي (ع)  
عَرِي ز کِبَر و بَرِي از ریا علي است علي  
به گمراهان سُبُل رهنما علي است  
علي (ع) ز بهر ظلمت قبر است دوستیش چراغ  
علي است جَلَّ جلاله چو کبریا به جلال  
علي است عَزَّ خصاله چو مصطفي به خصال  
علي است عَمَّ نواله مه سپهر نوال  
علي است دام کماله دُر بحار کمال  
مجيب و دعوة و داعي وسائل است و سؤال  
رسول و مرسل و مرسل مُبلّغ است و بلاغ  
علي (ع) است مطلع انوار کردگار علي (ع)  
علي (ع) است مخزن اسرار قادر ازلي  
علي (ع) است سِرّ خفي و علي است نور جلي  
علي (ع) است رهبر و ره دان و رهنما و ولي

دوین مباحث که باشد دوینی از حَوَلی

یکی است یاسمن و نسترن شقیق و بداع

پس از مدیح و دعای علی (ع) رسول (ص) مجید

سه مرتبه به شهادت خدای را طلبید

که گفتنی همه گفتم شنیدنی بشنید

شدم مُبلغ و این قوم را بلاغ رسید

ولی دو اَبتر تَیم و عَدی عُتْلُ و عَنید

یکی به مرتبه حَطَّاب و دیگری دَبَّاع

صدا زدند که بَخُّ لک، ای ولی خدای

لَكَ الشَّرَافَةُ أُصْبَحْتَ يَا عَلِيَّ مَوْلَايَ

عَلَيْكَ مَعْتَمِدِي أَنْتَ مَقْصِدِي وَرَجَايَ

ملاذ و ملجأ و مرجع توئی و کارگشای

تو در سرای وجودی نگاهبان سرای

زتو است زینت باغ و ز تو است نکبت راغ

ولی مراست به دل صد هزارگونه اَسَف

که سعی شاه هدر گشت و مُلک شرع تَلَف

زمام ملک گرفت ابن بوقحافه به کف

لَقَدْ عَلَيَّ شَرَفُكَ أَيُّ مَهْ سِپَهْرِ شَرَفِ

فراغتی دهی ار ساعتی مرا به نجف

ز عیش هر دو جهانم نکوتر است فراغ

دیوان یحیی اصفهانی ص 204-206



## رباعیات غدیر خم

### آشفته (جعفر رسول زاده)

رباعیات عید غدیر

خورشید ز شوق راه را گم می کرد  
صحرا همه لب بود و تبسم می کرد  
بر پاکی و شایستگی اش ایمان داشت  
آن را که نبی (ص) امام مردم می کرد  
فرمود هر آنکه لایق عهد خداست  
اینست علی (ع) آنکه امام و مولاست  
یک عده ز شعله ی حسد دود شدند  
چون گفت ولایت علی (ع) امر خداست  
با دوست دعای وال من والاہ است  
با خصم خروش عاد من عاداہ است  
زین دو تو بگو کدام را هست سزا؟  
دستی که ز دامن علی (ع) کوتاه است  
از صدای سخن عشق، ص 110.

### راضی اصفهانی (محمد حسن زاده)

غدیر آئینه ی انسان شناسی است  
در او پیدا سپاس و ناسپاسی است  
برای حزب شیطان روز ماتم  
برای شیعیان عید حماسی است

همسنگ غدیر عید دیگر نبود

زین عید برای شیعه بهتر نبود

جز فاطمه (س) و محمد (ص) و اولادش

هم شأن و نظیر بهر حیدر نبود

ص: 299

## رسا (دکتر قاسم)

گل آمد و سرزمین دین گلشن شد  
شالوده ی دین مصطفی (ص) مُتَقَن شد  
خورشید دمید و جمله ذرات وجود  
از نور ولایت علی (ع) روشن شد  
در نزد کسی که پاک و روشن بین است  
آئین خدای بهترین آئین است  
تاریخ جهان پر از نشیب است و فراز  
حساس ترین فراز تاریخ این است  
نوروز رسید و عید قربان و غدیر  
ای دوست سلام گرم ما را بپذیر  
هم جشن ضیافت خلیل الله است  
هم عید ولایت همایون امیر  
نوروز بساط سبزه زارش پیداست  
آثار طراوت از عذارش پیداست  
با عید غدیر جشن نوروز رسید  
سالی که نکو است از بهارش پیداست  
دیوان رسا، ص 62.

## شفق خراسانی، (محمدجواد)

سرچشمه ی وحی در کویر است، غدیر  
تقدیر خداوند قدیر است، غدیر

ای عشق بگو به تشنه کامان ولا

دریا است اگر چه آبگیر است، غدیر

جبریل گل تبسم آورد از عرش

راهی غدیر شد خم آورد از عرش

از باغ دل انگیز ولایت «الْیَوْمُ

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» آورد از عرش (1).

ص: 300

---

1-198. الْیَوْمُ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا (مانده 3).

اي سُکر تو لاي تو در جان باقي

افزوده به مهجوري ما مشتاقی

ما و عطش زلال کوثر تا کی؟

جامی بده از غدیر خُم، ای ساقی

از کعبه تا محراب، ص 45.

### **زولیده نیشابوری**

حکم ولایتی که علی (ع) را امام کرد

اسلام را برای ابد مُستدام کرد

تا راه را ز چاه شناسند رهروان

خالق به خلق حجّت خود را تمام کرد

ای چشم ها بگریید، ص 98.

### **شکیب اصفهانی**

با دیده ی دل بین که در خم غدیر

احمد (ص) به لسان حق بشیر است و نذیر

گوید که دهید دست بر دست علی (ع)

کاین جاست سر دو راه جنّت و سعیر

دیوان شکیب اصفهانی، ص 494.

### **شوقی اصفهانی (میرزا جواد)**

ساغر چو دهی ساقی جان پرور ما

لبریز کن از غدیر خم ساغر ما

امروز شد از حکم خداوند جلیل



مولاي جهان ولي پيغمبر (ص) ما

ديوان شوقي اصفهاني، ص 346.

ص: 301

## صاعد اصفهاني

به روز خم غدیر از مقام لم یزلي  
به کائنات ندا شد، ندا به صوت جلي  
که بعد احمد (ص) مرسل به کهتر و مهتر  
امام و سرور و مولا علیست (ع) علي  
آنرا که خرد دلیل و حرز راه است  
بي شك که از این واقعه نیک آگاه است  
کز بعد نبي (ص) خلافت و مولائي  
با نص نبي، علي (ع) ولي الله است

## صغیر اصفهاني (محمد حسين)

اسلام چو از نصب علي (ع) کامل شد  
اَكْمَلْتُ ز حق به مصطفي (ص) نازل شد  
واضح ز رضيت گشت این کز اسلام  
در نصب علي (ع) رضاي حق حاصل شد  
دیوان صغیر، ص 441.

داني ز چه عید باستان مي خندد  
بر روي جهانيان جهان مي خندد  
بنشسته علي (ع) جاي نبي (ص) در نوروز  
زین مژده زمین و آسمان مي خندد  
دیوان صغیر، ص 443.

اسلام که شد بر همه عالم شامل

بي مهر علي (ع) نیز بد آن دین عاطل

اکملت ز حق رسید چون روز غدیر

تا شام ابد دین بشر شد کامل

دیوان صغیر، ص 446.

امروز به فرمان خدای علام

بنشست علی (ع) به مسند خیر انام

اتّمتّ بود شاهد قولم ز علی (ع)

بر خلق جهان نعمت حق گشته تمام

دیوان صغیر، ص 449.

در خم غدیر کز خدای ازلی

رفت آن همه تأکید به تعیین ولی

دانی چه نتیجه کشف شد از اسلام

مقصود علی (ع) بود و تولّای علی (ع)

دیوان صغیر، ص 45.

ص: 302

## مؤید خراسانی (سید رضا)

روزي که لوای بلّغ افراخته شد

منبر ز جهاز اشتران ساخته شد

فرمان به نبی (ص) رسید کز نصب علی (ع)

کار تو و تبلیغ تو پرداخته شد

نغمه های ولایت، ص 291.

چون عید غدیر اشرف اعیاد است

ذکر صلوات بهترین اوراد است

شادند اگر جمله محبّان چه عجب

زیرا که دل آل محمّد (ص) شاد است

نغمه های ولایت، ص 292.

حیدر (ع) که ستودش احمد (ص) و داور او

در روز غدیر شد پدید اختر او

آن تاج که در ازل خدایش بخشید

امروز گذاشت مصطفی (ص) بر سر او

نغمه های ولایت، ص 294.

از پای کلیم عشق بشکافت غدیر

آئینه وش از نور خدا تافت غدیر

یک برکه شده است چشمه سار برکت

تشریف ولایت از علی (ع) یافت غدیر

نغمه های ولایت، ص 297.

شخصیت ممتاز جهان است علي (ع)

حاکم به زمین و آسمان است علي (ع)

در روز غدیر خم محمد (ص) فرمود

مولاي چو من به انس و جان است علي (ع)

نغمه هاي ولايت، ص 298.

ص: 303

اوصاف علي (ع) به هر زبان باید گفت

این ذکر به پیدا و نهران باید گفت

در جشن ولیعهدی مسعود علی (ع)

تبریک به صاحب الزمان (عج) باید گفت

نغمه های ولایت، ص 308.

در هجده ذیحجه که حجّ معنا شد

پرونده راز آفرینش وا شد

ابلاغ ولایت شد و با نصب علی (ع)

تبلیغ رسولان خدا امضا شد

سفینه های نور، ص 367.

مولا که جهان ندیده همتایش را

روزی که نبی (ص) داد به او جایش را

در پرده شوم بیعت آن دو نفر

میدید کتک خوردن زهرایش را

سفینه های نور، ص 368.

عید است و غدیر باسلام آمده است

پیوند امامت و امام آمده است

بر اهل بهشت و اهل دوزخ امروز

تعیین کلاس و ثبت نام آمده است

سفینه های نور، ص 375.

حق اليقين

امروز اي عاشق علي (ع) بايد با او صفا كني

بايد از عشق و معرفت شوري در جان به پا كني

بايد در مدح مرتضي (ع) جان و دل همنا كني

مستم از باده ي ولا، ساقی پرکن ز جام نور

جاني دارم پر از اميد، قلبي دارم پر از سرور

بر همه والا علي (ع) جانم، علي (ع) اعلا علي (ع) جانم، روح تولا علي (ع) جانم مولا مولا علي (ع) جانم

صحرا صحرا ز کاروان لبریز از شوق و انتظار

برکه برکه زلال و صاف جوشد مانند چشمه سار

خورشید افکنده بر زمین خود را بی تاب و بی قرار

مستم از باده ي ولا، ساقی پرکن ز جام نور

جاني دارم پر از اميد، قلبي دارم پر از سرور

نغمه جانها علي (ع) جانم، ورد زبانها علي (ع) جانم، شور بيانها علي (ع) جانم مولا مولا علي (ع) جانم

امروز آئینه ي غدیر نور افشان محمد (ص) است

ابلاغ بلغ از خدا نقش جان محمد (ص) است

این اسرار امامت است یا قرآن محمد (ص) است

مستم از باده ي ولا، ساقی پرکن ز جام نور

جانمی دارم پر از امید، قلبی دارم پر از سرور

نصیر و ناصر علی (ع) جانم، امیر و آمر علی (ع) جانم، باطن و ظاهر علی (ع) جانم مولا مولا علی (ع) جانم

امروز احمد (ص) ز سرّ غیب آمد بر مؤمنین بشیر:

بر هر کس مقتدا منم باشد بر او علی (ع) امیر

من آیاتم علی (ع) بیان حق نور است و علی (ع) منیر

مستم از باده ي ولا، ساقی پرکن ز جام نور

جانمی دارم پر از امید، قلبی دارم پر از سرور

عالم و معلوم علی (ع) جانم، معنی و مفهوم علی (ع) جانم، امام معصوم علی (ع) جانم مولا مولا علی (ع) جانم

آری حق یقین علیست (ع)، سرّ ایمان ولای او

در بزم حق غریبه نیست، هر کس شد آشنای او

داند تنها خدا که کیست، والا قدر و بهای او

مستم از باده ي ولا، ساقی پرکن ز جام نور

جانمی دارم پر از امید، قلبی دارم پر از سرور

داور عادل علی (ع) جانم، عارف واصل علی (ع) جانم، مرشد کامل علی (ع) جانم مولا مولا علی (ع) جانم

سفینه ي مهر، ص 46-47.

## آشفته (جعفر رسول زاده)

سرود غدیر

عالم آرا غدیر

عید دلها غدیر

روز مولا غدیر



نقش توّلا غدیر

نغمه زند هر دل عاشق به تمنّا

علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع) یاعلی (ع) مولا

ص: 306

همه مستي كنيد

ترك هستي كنيد

با ولاي علي (ع)

خدا پرستي كنيد

نام علي (ع) معرفت خالق يكتاست

علي (ع) علي (ع) علي (ع) علي (ع) يا علي (ع) مولا

دست ختم رسل (ص)

شده يك باغ گل

شد علي (ع) مقتدا

به جمله ي جزء و كل

نقش ولايت زده بر دفتر دلها

علي (ع) علي (ع) علي (ع) علي (ع) يا علي (ع) مولا

هر كه عشقش ولاست

رهبرش مرتضي (ع) است

امر اين رهبري

دست رسول (ص) خداست

عالم و آدم به ولايت شده احيا

علي (ع) علي (ع) علي (ع) علي (ع) يا علي (ع) مولا

بر كه دريا شده

دل شكوفا شده

همه ي كائنات

عاشق مولا شده

نام علي (ع) یاد علي (ع) انجمن آرا

علي (ع) علي (ع) علي (ع) علي (ع) ياعلي (ع) مولا

از صدای سخن عشق، ص 134.

### آشفته (جعفر رسول زاده)

تفسیر عشق

جان رنگین کمان عشق و نور است

دل صبح بهاران سرور است

ساقی آمد غدیر، سرپوش از خم بگیر

در بزم عاشقان، مستی شد دلپذیر

مولانا یا علی (ع)

ص: 307

بر شیدا ئیان مستی مبارک

این عید حق پرستی مبارک

روز عشق آفرین روز تکمیل دین

روزی که شد علی (ع) امیر المؤمنین

مولانا یا علی (ع)

از فرمان بلّغ یا محمد

کرد فرمان حق اجرا محمّد (ص)

عالم را زد صلا

بر عشق مرتضی (ع)

بعد از من این علیست (ع)

بر هستی مقتدا

مولانا یا علی (ع)

شد تفسیر عشق از آیه ی نور

نور بسته به خود پیرایه ی نور

حسن غیب و شهود

دل از عالم ربود

عیدی در آسمان

از این بهتر نبود

مولانا یا علی (ع)

از صدای سخن عشق، ص 136.

**آشفته (جعفر رسول زاده)**

زمزمه ي بهشتيان

دل حسرت نصيب من

غم نداري مولا داري

مي عشقش گوارايت

مستي در دل شيذا داري

از دل و جان، نغمه بخوان

عيد مولا مبارك

به صفاي غدير خم

باغ و چمن آزين شده

علي (ع) عالي اعلا

اميرالمؤمنين شده

ساقی يار، باده بيار

عيد مولا مبارك

ص: 308

همه هستي عاشق شده

به جلوه ي روي علي (ع)

که خدا هم دل مي برد

به حسن دلجو ي علي (ع)

از خم نور، جام طهور

عيد مولا مبارك

ذکر مَنْ کُنْتُ مُوَلَّاهُ است

زمزمه ي بهشتيان

به دعاي من والاه است

آمين اهل آسمان

صف به صف اند، در شعف اند

عيد مولا مبارك

به توّلّا دل بسته است

هر کس باشد خدا شناس

به تبرّا از دشمنش

بايد شوي مولا شناس

مظهر هو، هو همه او

عيد مولا مبارك

از صدای سخن عشق، ص 137.

ص: 309

## حضرت آية الله آقاي حاج سيد حسن فقيه امامي

مولاي من عليست (يادگار سفر حج)

مولاي من عليست

مولاي من عليست

اول خليفه كيست، مولود كعبه كيست،

با نام ايليا، مولاي من عليست

بن عم مصطفي (ص)، هم يار با وفا،

سلطان اصفياء، مولاي من عليست

قاضي به عدل و داد، رزمنده در جهاد

بي ترس و بي ريا، مولاي من عليست

محبوب كردگار، مظلوم روزگار

مقتول اشقيا، مولاي من عليست

عالم به هر كتاب، دانا به هر جواب

در رأس اذكياء، مولاي من عليست

مشكل گشاي خلق، ناطق به حكم حق

سالار اتقياء، مولاي من عليست

در جنگ قهرمان، با خلق مهربان

الگوي اسخياء، مولاي من عليست

پيوسته در نماز، در خير پيش تاز

معشوق كبرياء، مولاي من عليست

منصوب در غدیر، با سبک بي نظير

سرخیل اوصیاء، مولای من علیست  
مدْعُوّ به حیدر (ع) است، فاتح به خیبر است  
افضل ز انبیاء، مولای من علیست  
مصدق ائّما، ممدوح هل اتي  
مبغوض ادعیاء، مولای من علیست  
تأویل وَالْقَمَر، میزان خیر و شر  
هم نور و هم ضیاء، مولای من علیست  
تفسیر النَّعِيم، جنّات را قسیم  
در بین اولیاء، مولای من علیست  
آنکس که حق او، بردند رو پرو  
افراد بی حیاء، مولای من علیست (1) (2).

ص: 310

- 
- 1-199. حضرت آیه الله آقای حاج سید حسن امامی این شعر را در سال 1418 هجری به مناسبت غدیر خم در مدینه منوره سروده اند.  
2-200. بعد از هر بیت «مولای من علیست» تکرار گردد.



## پژمان بختیاری (حسین)

مولا علي (ع) مولا علي (ع)

پیوند اُفت با علي (ع)، بستیم از جان یا علي (ع)

ره نیست از ما تا علي (ع)، ما با علي (ع) با ما علي (ع)

مولا علي (ع) مولا علي (ع)

سلطان شهر «لا فتی» مسند فروز «هل آتی»

بحر کرم، کان عطا، در ملک دین یکتا علي (ع)

مولا علي (ع) مولا علي (ع)

در جمله اقوام عرب، هم در حَسَب، هم در نَسَب

«مَنْ كُنْتُ مَوْلِيَّ» ای عجب زبید که را اِلَّا علي (ع)

مولا علي (ع) مولا علي (ع)

قول حقیقت را ندا، هم بر ندای حق صدا

عشقی است او را با خدا، عشقی است ما را با علي (ع)

مولا علي (ع) مولا علي (ع)

در عالم بالاست او، سرمایه ی دنیاست او

دنیا و مافیهاست او، دنیا و مافیها علي (ع)

مولا علي (ع) مولا علي (ع)

آنجا که حق تنها شود، چون نور حق پیدا شود

حلال مشکلهای شود، تنها علي (ع) تنها علي (ع)

مولا علي (ع) مولا علي (ع)



مَسند خلافت

بشارت اي شيعيان عيد غدیر آمده

به مؤمنين ز امر حق علي (ع) امير آمده

بگو به صوت جلي علي (ع) علي (ع) يا علي (ع)

شمس سپهر هُدي کيست به غير از علي (ع)

به شيعيان مقتدا کيست به غير از علي (ع)

بگو به صوت جلي علي (ع) علي (ع) يا علي (ع)

نبيّ که بر انبياء و اولياء سرور است

گفت و پس از من علي (ع) به مؤمنين رهبر است

بگو به صوت جلي علي (ع) علي (ع) يا علي (ع)

هر که منم رهبرش علي (ع) بود رهبرش

هر که منم سرورش علي (ع) بود سرورش

بگو به صوت جلي علي (ع) علي (ع) يا علي (ع)

علي (ع) پسر عمّ من در پي دين پروري

نشست بر مَسند خلافت و رهبري

بگو به صوت جلي علي (ع) علي (ع) يا علي (ع)

به امر حيّ و دود براي تکميل دين

پس از رسول خدا (ص) علي (ع) بود جانشين

بگو به صوت جلي علي (ع) علي (ع) يا علي (ع)



## حسیني (سید محسن)

تعیین ولی

بیا که تیر دعا گرفته جا به هدف

به فرق شیر خدا (ع) نشسته تاج شرف

پیک حق آمد بشیر

مصطفی (ص) را شد سفیر

که علی (ع) آمد امیر

یا علی (ع) مولا مدد

چنین ندای خوشی به گوش اهل ولاست

به حکم لَمْ یَزَلِ عَلِي (ع) وَلِيَّ خِداست

گشته هستی با صفا

گشته ظاهر مرتضی (ع)

روی دست مصطفی (ص)

یا علی (ع) مولا مدد

دو چشم خود بگشا بیا و ببین

گرفته وادی خُم صفای خلد برین

آمده دل منجلی

گشته تعیین ولی

گو تو با صوت جلی

یا علی (ع) مولا مدد

شراب عشق علی (ع) سبو سبو بزیند

زبان گشوده دم از ولای او بزیند

رهبر و مولای من

دین من دنیای من

شافع فردای من

یا علی (ع) مولا مدد

ص: 313

همیشه سرخوشم از می آست علی (ع)

گدایم و نگهم بود به دست علی (ع)

دل به عشق او اسیر

من فقیرم من فقیر

یا علی (ع) دستم بگیر

یا علی (ع) مولا مدد

بهار آل یاسین، ص 89-90.

ص: 314

## حيات بخش قمي (محمد)

سرود جشن خلافت امير مؤمنان

خُم در غدیر خُم بجوش آمد

صهبای عرفان در خروش آمد

در جلوه پیر می فروش آمد

جلوس مرتضی (ع) علی (ع) آمد

عید علی (ع) آمد

دل منجلی آمد

شد زینت دستان پیغمبر (ص)

دو بازوی بت شکن حیدر (ع)

عید غدیر ساقی کوثر

موهبت لَمْ یَزَلِیْ آمد

عید علی (ع) آمد

دل منجلی آمد

ارکان دین حق مشدّد شد

محکم اساس شرع احمد (ص) شد

علی (ع) خلیفه ی محمد (ص) شد

جوهر فیض ازلی آمد

عید علی (ع) آمد

دل منجلی آمد

ساقی صلا به میگساران زد



ندا به عاشقان عرفان زد  
به مجمع خدا پرستان زد  
که پیر میخانه علی (ع) آمد  
عید علی (ع) آمد  
دل منجلی آمد  
یا دولتا بدر منیر آمد  
صدر خلافت را امیر آمد  
به مسلمین یار و ظهیر آمد  
فارس میدان یلی آمد  
عید علی (ع) آمد  
دل منجلی آمد  
ص: 315

## حیات بخش قمی (محمد)

مولای عارفان

در عید غدیر، علی (ع) مرتضی

ملایک می خوانند، از عرش کبریا

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

از بزم عاشقان، بر فلک می رود

نغمه ی دلکش، یا مولا یا مولا

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

در جشن مسعود، شیر یزدان علی (ع)

عارفان می گویند، با صدای رسا

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

با امر مصطفی (ص)، روز عید غدیر

از جهاز شتر، منبری شد پیا

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

بر دست پیغمبر، آتش ارجمند

از بسیط زمین، شد به اوج سما

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

شیعیان را عید، مولای عارفان

مُبَارَكْ بر همه، یا إِخْوَانَ الصَّافَا

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

گفته در خطبه اش، سرور کائنات

بعد من این علیست (ع)، رهبر کائنات

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

هر کرا مولایم، مولای او علیست

بر هر که آقایم، آقای او علیست (ع)

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

این بزم محترم، این جشن باشکوه

تهنیت از (حیات)، بر آل مصطفی (ص)

آفرین آفرین، مرحبا مرحبا

ص: 316

## حيات بخش قمي (محمد)

سرود غدیره مولي علي (ع)

شيعيان عيد غدیر مرتضي (ع) آمد خوش آمد

خوش آمد خوش آمد

روزگار شادي اهل ولا آمد خوش آمد

خوش آمد خوش آمد

ابن عم مصطفي (ص) از حق، اميرالمؤمنين شد

محکم از امر خلافت عروة الوثقاي دين شد

مرشد روح الامين فرمانرواي عالمين شد

جشن مولا، تاج دار هل اتي آمد، خوش آمد

خوش آمد، خوش آمد

خاتم پيغمبران، احمد، ابوالقاسم، محمد (ص)

بهر تکميل رسالت ز امثال امر سرمد

بر سر شير خدا زد افسر و تاج مُؤبّد

از ملائک آفرين و مرحبا آمد، خوش آمد

خوش آمد، خوش آمد

شيعيان را جشن مولي العارفين بادا مبارك

انتخاب صيهر ختم المرسلين (ص) بادا مبارك

هم به مهدي (عج) صاحب اسلام و دين بادا مبارك

رهبر ما شهر يار لا فتي آمد، خوش آمد

خوش آمد، خوش آمد



## راضي اصفهاني (محمد حسن زاده)

با علي حق و علي با حق است

شيعيان عيد غدیر آمده است

عيد بي مثل و نظير آمده است

آخرين کار نبي گشت انجام

پادشاهي علي شد اعلام

شيعيان شاد همه

چو نبي و فاطمه

قول حق را چو نبي کرد بيان

سرّ پنهان خدا گشت عيان

حق به اتمام رسانده انعام

پادشاهي علي شد اعلام

شيعيان شاد همه

چو نبي و فاطمه

شده نوميد جنود شيطان

از سر ظلمت و كفر و عصيان

حاسدان غرق حسد زين اکرام

پادشاهي علي شد اعلام

شيعيان شاد همه

چو نبي و فاطمه

منکر حق علي ناحق است

با علي حق و علي باحق است

بي علي نيست كسي را اسلام

پادشاهي علي شد اعلام

شيعيان شاد همه

چونبي و فاطمه

ص: 318

امیر مؤمنان

ای شده از سوی حق مصطفی (ص) را جانشین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

ای به شأنت آمده آیه ی اِکمال دین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

ای محمد (ص) آمده بر تو لایت بشیر

از خداوند قدیر خاصه در عید غدیر

خاصه در عید غدیر از برای مسلمین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

در سرور از لوح دل زنگ غم زائل شده

مشعل انوار حق مشتعل در دل شده

بانک اَکْمَلْتُ لَکُم از سماء نازل شده

تهنیت گوید تو را احمد (ص) و روح الامین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

گفته احمد (ص) بعد من عالی و اعلا علیست

هر که را مولا منم رهبر و مولا علیست

بر همه مولا علیست از همه اولی علیست

از فریقین آمده در مقامت این چنین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

وادی گرم غدیر جَنَّةُ الاعلی شده



حکم بَلَّغ نازل از عالم بالا شده

نفس ختم الانبیاء بر همه مولا شده

جلوه گر گشته سماء گلستان گشته زمین

یا امیرالمؤمنین یا امیرالمؤمنین

سفینه ی مهر، ص 40-41.

ص: 319

## میثم (غلامرضا سازگار)

مَنْ كُنْتُ مَوْلَا - عَلِيٌّ (ع) مَوْلَا

عید غدیر امیرالمؤمنین است

فرموده ی رحمة للعالمین است

مَنْ كُنْتُ مَوْلَا

عَلِيٌّ (ع) مَوْلَا

روز بزرگ سرور مسلمین است

إتمام نعمت هست واکمال دین است

مَنْ كُنْتُ مَوْلَا

عَلِيٌّ (ع) مَوْلَا

یا خاتم المرسلین، بَلِّغْ مَا أَنْزِلُ

بشروز روح الامین، بَلِّغْ مَا أَنْزِلُ

شد روز اکمال دین، بَلِّغْ مَا أَنْزِلُ

مَنْ كُنْتُ مَوْلَا عَلِيٌّ (ع) مَوْلَا

بر مسلمین تا ابد حکم تو این است

عید غدیر امیرالمؤمنین است

فرموده ی رَحمة للعالمین است

مَنْ كُنْتُ مَوْلَا عَلِيٌّ (ع) مَوْلَا

این روز یأس همه کفر جهانی است

نص صریح کتاب آسمانی است

چشم ستم پیشگان در خون فشانی است

فرمان به اهل سماوات و زمین است

مَنْ كُنْتُ مَوْلا

عَلِيٍّ (ع) مَوْلا

سرودهاي شادي، ص 525-526.

ص: 320

## میثم (غلامرضا سازگار)

سرود عید سعید غدیر خُم

عید غدیر آمده، چه دلپذیر آمده

بر همه ی مؤمنین، علی (ع) امیر آمده

علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)، علی (ع) علی (ع) یا علی

نور هدایت به بین، جشن ولایت به بین

تهنیت از خالق حَی غدیر آمده

علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)، علی (ع) علی (ع) یا علی

جَنّ و بشر هم نوا، حور و ملک هم صدا

ثنا، ثنای علی (ع) نوای نوای ولا

علی (ع) وصیّ رسول، علی (ع) ولیّ خدا

به خلق عالم علی (ع)، ز حق بشیر آمده

علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)، علی (ع) علی (ع) یا علی

أَجَلُّ هر نعمتی، بود ولای علی (ع)

نزول هر آیتی، بود برای علی (ع)

لب محمد (ص) کند، مدح و ثنای علی (ع)

که بر رسول خدا (ص)، علی (ع) وزیر آمده

علی (ع) علی (ع) یا علی (ع)، علی (ع) علی (ع) یا علی

بهر امامت شده، شیر خدا انتخاب

بوسه زند آسمان، به مقدم بوتراب (ع)

به حکم رب و دود، به قول ختمی مآب (ص)

براي خصم علي (ع)، نار سعير آمده

علي (ع) علي (ع) يا علي (ع)، علي (ع) علي (ع) يا علي

سيماي مداحان و شاعران، ص 210-211.

### موحديان قمي (محمد)

بي نهايت

اي مؤمنين مژده كه شد عيد اميرالمؤمنين

يعني علي (ع) شد خاتم پيغمبران را جانشين

شد مرتضي (ع) چون مصطفي (ص)

بر ماسوا مولا علي (ع)

مولا علي (ع) مولا علي (ع)

فرخنده بادا بر شما عيد غدير اي عاشقان

آورده پيك حق پيام تازه اي از آسمان

اول امام (ع) آمد پس از پيغمبر (ص) آخر زمان

حيدر علي، صفدر علي، رهبر علي، آقا علي (ع)

مولا علي (ع) مولا علي (ع)

حكم امامت بهر تكميل رسالت آمده

فرمان استمرار حق تا بي نهايت آمده

ساقی کوثر را به سر تاج ولايت آمده

آن تالي حق، آن والي دين عالي اعلا علي (ع)

مولا علي (ع) مولا علي (ع)

مژده كه بر اهل ولا لطف خدا شامل شده

یعنی که در عید غدیر اسلام ما کامل شده

هم جلوه گر جاء الحق و هم زهق الباطل شده

شد مظهر پا تا سر حق رهبر والا علی (ع)

مولا علی (ع) مولا علی (ع)

سر زد پس از آن شام غم چون صبح صادق در غدیر

بر خلق عالم شد علم قرآن ناطق در غدیر

مست می قالوا بلی دلهای عاشق در غدیر

کو در جهان، آرام جان، بر شیعیان الا علی (ع)؟

مولا علی (ع) مولا علی (ع)

بهار آل یاسین، ص 93-94.

ص: 321

## موحدیان قمی (محمد)

سرود غدیریہ

الا ای اهل عالم عید مسعود غدیر آمد

بفرمان خدا بهر اولوالامری بشیر آمد

بر ختم المرسلین (ص)، شد علی (ع) جانشین

مرحبا مرحبا، آفرین آفرین

بوادی غدیر خم که رشک طور سینین شد

علی (ع) بعد از نبی (ص) برهبریت نصب و تعیین شد

بجلوه آیه ی الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دین شد

شد اولوالامر دین، امیرالمؤمنین

مرحبا مرحبا، آفرین آفرین

نبی (ص) را نازل از حق امر ابلاغ رسالت شد

گه اکمال دین حق شد و اتمام نعمت شد

علی (ع) را بر سر از امر خدا تاج ولایت شد

جلوه کرد از رُخش، نور حَقُّ الْیَقِیْنُ

مرحبا مرحبا، آفرین آفرین

سر دست رسول الله (ص) چو سر زد نور وجه الله

به بیعت با علی (ع) خواند نبی (ص) چون امت آگاه

بخواند والٍ مَنْ وَالَاهُ و آنکه عَادُ مَنْ عَادَاهُ

با صوتی جان فزا، آهنگی دلنشین

مرحبا مرحبا، آفرین آفرین

بگويد مسلمين من بر شما انسان كه مولاييم

بجان و مال و ناموس شما ذي حقّ و اولاييم

علي (ع) باشد كسي كاندر حقيقت پُر كند جايم

كو بود بر شما، رهبري بي قرين

مرحبا مرحبا، آفرين آفرين

گلهاي شادي، ص 38-39.

ص: 322



عید علوی

صحرائی غدیر از انوار ولایت شد طور تجلاً

در محفل جانان ساقی شده سرمست از جام تولا

از امر خدا بر لب جان بخش محمد (ص)

گل نغمه ی اکملت لکم دینکم آمد

من کنت مولا

در عالم هستی برپا شده مستی از باده ی وحدت

سرزد گل امید از گلشن توحید در عید ولایت

پیک ازلی آمده و عید غدیر است

یعنی که علی (ع) بر همه مولا و امیر است

من کنت مولا

بر ختم رسولان (ص) پیغام خداوند نازل شده امروز

با دست ولایت آئین الهی کامل شده امروز

بر امت حق بعد رسول الله (ص) خاتم

گردیده علی (ع) سید و مولای دو عالم

من کنت مولا

این عید مبارک بر امت قرآن بر عترت طاها

تبریک به احمد تبریک به مهدی تبریک به زهرا (س)

هر عاشق شیدایی و دلداده ی حیدر (ع)

سرمست ولایت شده از باده ی کوثر

مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ

حوران بهشتی از گلشن فردوس با دسته گل آیند

با شوق و شغف بر پابوس علیّ (ع) و ختم رسل (ص) آیند

عید علوی ها شده و جشن امامت

تفویض شده امر رسالت به ولایت

مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ

بر دست پیمبر (ص) ظاهر شده امروز وجه الله اعظم

از امر خداوند این سیّد و مولاست بر عالم و آدم

ای باده کشان باده ی توحید بنوشید

بر فاطمه (س) تبریک در این عید بگوئید

مَنْ كُنْتُ مُوَلَّاهُ

از صدای سخن عشق، ص 132-133.

ص: 323

مقصود خداوند

از صحرائی غدیر امروز آید عطر ولایت

یعنی بر سر خود دارد مولا تاج هدایت

پیغام ازلی آمد دل را نور جلی آمد

جشن عید علی (ع) آمد بادا بر همه تبریک

علی علی مولا علی علی مولا علی علی مولا علی (ع)

فجر عید ولایت یا جشن عید غدیر است

حیدر (ع) بعد نبی (ص) بر امت مولا و امیر است

تابان صبح سعادت شد روز عید ولایت شد

مولا رهبر امت شد بادا بر همه تبریک

علی علی مولا علی علی مولا علی علی مولا علی (ع)

روی دست نبی (ص) ظاهر شد وجه الله اعظم

حق فرموده علی (ع) باشد مولای همه عالم

شد مقصود خدا حاصل پیغام ازلی نازل

گردد دین خدا کامل بادا بر همه تبریک

علی علی مولا علی علی مولا علی علی مولا علی (ع)

حج آخر پیغمبر (ص) دارد جلوه ی دیگر

با امر نبوی در آنجا بر پا شده منبر

نور حق به تجلاً شد روشن محفل دلها شد

جانها غرق تمنا شد بادا بر همه تبریک

علي علي مولا علي علي مولا علي علي مولا علي (ع)

از صدای سخن عشق، ص 135.

ص: 324

حکم ولايت

ياد تو ذکر خداست يا علي (ع) يا علي (ع)

مهر تو روح دعاست يا علي (ع) يا علي (ع)

بر همگان عيد ولاي تو مبارك

بر همه عالم شدي تو امام و امير

دل شده مست تو از مي خم غدیر

بر سر ما ظلّ همای تو مبارك

راه خداست راه تو دست حق دست تو

ايکه دل شيعيان شده پابست تو

ختم رسل (ص) گفته ثنائي تو مبارك

عالم و آدم بود سائل کوي تو

قبله ي جان همه خم ابروي تو

جان شده مشتاق لقای تو مبارك

حکم ولايت به تو داده خيرالبشر

نخل محبت دهد ز وجودت ثمر

مدح تو را گفته خدای تو مبارك

عيد غدیر آمد و روز تکميل دين

غنچه ي ايمان شکفت در دل مؤمنين

شد همه جا غرق صفای تو مبارك

ما همه دلداده ي عشق کوي توایم

در طلب جرعه اي از سبوي توأيم

شامل ما گشته عطاي تو مبارك

بهار آل ياسين، ص 94-95.

ص: 325

باده و خم

عید غدیر آمده و عید امامت شده

روز تجلا و تولای ولایت شده

بعد نبی (ص) بر همه شد رهبر و مولا علی (ع)

علی علی (ع) مولا علی مولا علی مولا علی (ع)

دیده ی دل باز کن و نور جلی را ببین

جوشش سرچشمه ی فیض ازلی را ببین

بر روی دست نبی (ص) امروز علی (ع) را ببین

تا که بدستت بدهد جام تولای علی (ع)

علی (ع) علی (ع) مولا

آمده هنگامه ی اکملت لکم دینکم

بر لب حجاج بود نغمه ی بخ لکم

دشمن مولا ز حسد اختر خود کرده گم

باده ی رحمت ز خدا بر تو گوارا علی (ع)

علی (ع) علی (ع) مولا

قافله ها تا که در آن دشت کویر آمدند

از همه سو جمع به فرمان بشیر آمدند

در طلب باده سوی خم غدیر آمدند

بعد نبی (ص) آمده فرمانده ی دلها علی (ع)

علی (ع) علی (ع) مولا

گفت نبي (ص) هر كه منم رهبر و مولاي او

هست علي (ع) بعد من آيينه ي تقواي او

بر همه آمد ز خدا حكم تولاي او

مظهر حق آمده در صورت و معنا علي (ع)

علي (ع) علي (ع) مولا

آيه ي توحيد بود آيه ي عيد غدير

شيعه بود زنده به سرمايه ي عيد غدير

بر سر ما تا به ابد سايه ي عيد غدير

علي (ع) علي (ع) مولا

بهار آل ياسين، ص 95-96.

ص: 326



غدیر خم

پیک بشیر آمد خوش آمد

عید غدیر آمد خوش آمد

شد وادی خم غدیر آکنده از گل

پروانه بنشسته بروی شاخ سنبل

بر گوش جانها می رسد آوای بلبل

حق را نصیر آمد خوش آمد

عید غدیر آمد خوش آمد

در هجده ذالحجه از امر خداوند

نخل امامت با رسالت خورد پیوند

خورشید زد بر چهره ی آینه لبخند

جشن کبیر آمد خوش آمد

عید غدیر آمد خوش آمد

از نغمه ی «مَنْ كُنْتُ مَوْلَايَ» محمد (ص)

تفسیر شده «بلغ» بروی دست احمد (ص)

پرده به یک سو رفت از مرآت ایزد

ذات قدیر آمد خوش آمد

عید غدیر آمد خوش آمد

روز غدیر خم که دین تکمیل گردید

نور خدا از آسمان تنزیل گردید

بر چهره ي حيدر (ع) خدا تمثيل گرديد

دل را امير آمد خوش آمد

عيد غدیر آمد خوش آمد

بهار آل ياسين، ص 90-91.

ص: 327

اکمال دين

مژده اي شيعه عيد غدیر است

بر همه عالم علي (ع) امير ست

يا علي (ع) مولا مولا علي (ع) جان

مژده آمد از عالم بالا

آمد از ایزد پیغام والا

اي نبي (ص) بر گو «مَنْ كُنْتُ مَوْلا»

آري آري اين صوت بشير است

يا علي (ع) مولا مولا علي (ع) جان

مسلمين امروز اکمال دين است

خاتم حق را علي (ع) نگين است

مصطفي (ص) را او خوش جانشين است

شيعه را اکنون جشن کبير است

يا علي (ع) مولا مولا علي (ع) جان

شد علي (ع) همچون خورشيد تابان

بر سر دست احمد (ص) نمايان

بر لبش جاري «بلغ» ز قرآن

به به اين نغمه چه دلپذير است

يا علي (ع) مولا مولا علي (ع) جان

مرتضي (ع) نور ولي سرمد

شد به امر حقّ وصيّ احمد (ص)

مژده مژده زين سُور بي حد

بر همه عالم فيض كثير است

يا علي (ع) مولا مولا علي (ع) جان

بهار آل ياسين، ص 91-92.

ص: 328

شرح حال مختصری از مولف کتاب الغدیر

آیة اللہ علامہ حاج شیخ عبدالحسین امینی به سال 1320 هجری قمری در تبریز و در یک خانواده ی مذهبی و علمی دیده به جهان گشود او مقدمات را نزد والد بزرگوارش شیخ میرزا احمد امینی که از علمای تبریز و به زهد و پارسائی و علم مشهور بود فرا گرفت سپس برای تکمیل دروس حوزوی از محضر علما و بزرگانی در داخل و خارج از کشور بویژه نجف اشرف استفاده نمود، و کتابهای متعددی از خود به یادگار گذارد که هر کدام در نوع خود ارزشمند و مفید می باشد اما در بین همه آن آثار و تألیفات کتاب شریف و نفیس «الغدیر» از درخشش و نورانیت خاصی برخوردار است و چون خورشیدی تابان در عرصه ی ظلمات جهل و کینه توزی و تعصّب نابجا نورافشانی می نماید و تحوّل عجیبی بوجود آورد تا آنجا که نه تنها علما و بزرگان مسلمان اعم از شیعه و سنی بلکه دانشمندان و اندیشمندان غیر مسلمان را هم تحت تأثیر حقانیت و مظلومیت مولا- امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابیطالب علیهما السلام قرار داد که از نامه ها و مقالات و سخنرانیها و اظهار نظرات و اشعار آنان نسبت به کتاب الغدیر به وضوح نمایان است.

آري اين رادمرد علم و تقوي و فضيلت با عشق و ارادت به شاه ولايت براي نوشتن اين كتاب 40 سال انواع رنجها و سختي ها را تحمّل نمود، مسافرتها کرده و از خواب و استراحت خود صرف نظر نمود تا موفّق شد چنين كتابي را به جهانيان ارائه کند و تشنگان حقيقت را از زلال جاري آن سيراب نمايد اين مجاهد خستگي ناپذير در تهران روز جمعه 28 ربيع الثاني سال 1390 هجري قمری مطابق با 12 تير ماه سال 1349 شمسي هنگام اذان ظهر دارفاني را وداع و جهان علم و دانش را در سوگ خود عزادار نمود. پيکر مطهر او را به نجف اشرف منتقل و در کتابخانه ي اميرالمؤمنين عليه السلام که به همت والاي خود آن بزرگوار تأسيس شده بود در جوار محبوب و مولايش حضرت علي عليه السلام براي هميشه دفن نمودند.

اميد است ايمان و اخلاص و افکار و اهداف و روش زندگي و پشتکار آن بزرگمرد فاني در ولايت سرمشق ما قرار بگيرد تا به وظائف خود نسبت به اهل البيت عليهم السلام آشنا شده و انجام وظيفه نمائيم.

ص: 330

ذوالفقار اَمّت

امین دین الهی صدیق آل رسول (ص)

امینی آنکه بحق بخشی از ولایت بود

نبود از دو جهان جز به علم و حکمت شاد

که نفس قدسی او نفس علم و حکمت بود

جهان ز همت او در کمال حیران است

که او جهان دگر در کمال همت بود

به فطرت ازلی در حمای (1) عصمت حق

مُحامی علی (ع) و خاندان عصمت بود

غدیر خم شد از او بحر بی نهایت علم

که خود به علم و ادب بحر بی نهایت بود

تراشه ی قلم از ذوالفقار حیدر (ع) داشت

از آن به نیش قلم ذوالفقار اَمّت بود

سنان نکته پولادیش به دیده ی خصم

جگر شکاف تر از تیغ در مهابت بود

ز هیچ نکته عقلی به نقل باز نماند

چنانکه عقل هم از نقل او به حیرت بود

لطائف کلمش فصلی از ولایت داشت

بدایع حکمش بایی از هدایت بود

ز شهر علم نبی (ص) بابها گشود به جهد

که خود به شهر و لا بای از ولایت بود  
ز احتجاج، بیانش به حکم حجّت وقت  
همین نه آیت حجّة که عین حجّت بود  
ره فضولی عقل آنچنان ز برهان بست  
که عقل قدسی از و مات این درایت بود  
ادای شکر، به تعظیم، فوق طاقت ماست  
بدان لطیفه ی غیبی که فوق طاقت بود  
«امیر»، مرگ چنین شهسوار عرصه ی علم  
نه مرگ یکتا، بل مرگ یک جماعت بود  
چنین مصیبت عظمی نبود دانش را  
اگر دریغ و اسف بود، اگر مصیبت بود  
ز بحر فیض ولایت غریق رحمت باد  
که خود ز بحر ولایت غریق رحمت بود  
دیوان امیری فیروز کوهی جلد 2 ص 1014.

### حسان (حسب چایچیان)

«الغدیر» کتاب کم نظیر  
امینی، رهنورد آهنین پی  
روان در کوره راه گنگ تاریخ  
عدالت، با قضاوتنامه ی وی  
جنایت پیشگان را کرده توبیخ  
امینی، تک سوار دشت حیرت



که دارد روز و شب، هر سو، تکاپو

گدازد از حرور عشق و غیرت

حقیقت جو دلش، در سینه ی او

به گرد آلود، طومار زمانها

نگاهش می دود، پویان و پیگیر

به جایی که ندارد ره گمانها

امینی، ره کند، با اذن تقدیر

امینی، آنکه با برهان و حجت

دهان یاوه گویان را شکسته

بجز تسلیم، در پیش حقیقت

به هر باطل گرائی، راه بسته

امینی، جای پای رفتگان را

یکایک، پانهاد و باز پیمود

به خلوت راه متروک زمانها

پی اثبات حق، در جستجو بود

ص: 331

به چشم حق شناس و تیز بینی

کُتب را زیر و رو کرده، گذشته

به تأیید علی (ع)، دست امینی

کتاب الغدیرش را نوشته

به مظلومیّت آل محمد (ص)

چنان گرید که سوزد هر دلی را

ازین سوز و گداز و آه ممتد

به دلها افکند، مهر علی (ع) را

درون تیره ابر اختلافات

درخشد چهره ی مردانه ی او

که می پرسد به صد افسوس و هیاهات:

حقیقت کو؟ محمد (ص) کو؟ علی (ع) کو؟

امینی، دادخواه جرم تاریخ

شکایتنامه ی او، الغدیرش

نهال تلخ باطل، کنده از بیخ

کلام حق نمایی دلپذیرش

منافق را کجا راه فراری

که از میدان بُرهانش گریزد

مبارز را، نه تاب و اختیاری

که چون افکنش از پا باز خیزد

کند مولای خود را تا که راضی

امینې یکدم آسایش ندارد  
بشوید تا غبار عهد ماضی  
هماره اشک غم، از دیده بارد  
امینې، رهبر آزادگان را  
به ملت‌های روشندل نشان داد  
پریش و تیره دل نسل جوان را  
صفا بخشید، از عشق و، توان داد  
جمال مبهم تاریخ اسلام  
زیمن هم‌تس، گردید روشن  
دهد ما را نشان، آمار و ارقام  
که کار امتی را، کرده یک تن  
ز سبک‌الغدیرش، هست پیدا  
که علمش را، علی (ع) اعطا نموده  
و یا بی پرده تر گویم (حسانا)  
علی (ع) املاء و، او انشا نموده  
خلوتگاه راز، ص 305-307.

ص: 332

الغدیر امیني

پرتو خورشید آسمان ولایت

کرد تجلی چو بر ضمیر امیني

پاکدلی ره در آستان علی (ع) یافت

شد کرم دوست دستگیر امیني

صحنه ی تاریخی غدیر چو آراست

خامه ی شیوا و دلپذیر امیني

ماند بجا زین سفینه های لثالی

نام درخشان الغدیر امیني

نامه ی عبدالحسین بنگر و بگشای

نافه ی پر مشک و پر عبیر امیني

مرد گرانمایه ای که بر اثر زهد

نفس فرومایه شد اسیر امیني

در ره اثبات حق و امر ولایت

نیست نویسنده ای نظیر امیني

دامن مولی گرفت و در دو جهان است

سرور آزادگان امیر امیني

قطره به دریا رسید و بر صف امواج

چیره شد اندیشه ی خطیر امیني

ره نبرد سوی شاهراه ولایت

هر که نپويد «رسا» مسير اميني

ديوان دكتور قاسم رسا

ص: 333

## شهریار تبریزی (سید محمدحسین)

فتح الفتوح

رستم رزم آوران، آن نه که در جنگ بود

شاخ سر دیو و دد به گاور کوبدا

بلکه جهان پهلوان، اوست که از دست خصم

اسلحه بر گیرد و به سرش در کوبدا

مؤلف الغدير فاتح فتح الفتوح

رایت این فتح گو به عرش بر کوبدا

لا قَلَمَ إِلَّا «أَمِين» لا رَقَمَ إِلَّا غَدِير

تا جور است آنکه این سکه به زر کوبدا

منطقش از هل اتی بازویش از لا فتی

گو که علی (ع) پنجه در کتف عمر کوبدا

شصت هزارش حدیث از خود سنت تو گو

شصت هزارش به سر، تیغ و تبر کوبدا

خفته ی خواب قرون، خیز که با الغدیر

غلغله ی محشرت، حلقه به در کوبدا

حجّت حق شد تمام، از جهت اتفاق

چند نفاق در فتنه و شر کوبدا

کار وصی چون نبی (ص)، امر الهی بود

«شور» در آن خلق را سر به سقر کوبدا

امر گر از خلق بود شور در آن جایز است

امر خدا خلق را شور به سر کوبدا

مظهر «تطهیر» حق، با چومنی گویکی است

آهن سرد اینقدر، کس به هدر کوبدا

خضرها کرده و در پی آب بقا

ظلمتی کور دل، کوه و کمر کوبدا

هر که به جنگ خدا تیغ کشد «شهریار»

تن به زره خاید و سر به سپر کوبدا

غدیر در شعر فارسی، ص 185-186.

ص: 334

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

